

عصمت در قرآن



سید کمال حیدری



سرشناسه	: حیدری، سیدکمال،
عنوان و نام پدیدآور	: عصمت در قرآن / سیدکمال حیدری.
مشخصات نشر	: تهران: سخن، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری	: ۳۱۲ ص.
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۳۷۲-۶۴۳-۰
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: عصمت -- جنبه های قرآنی.
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۲ ح ۹ / ع ۱۰۴ BP
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۱۵۹
شماره کتابشناسی ملی	: ۳۱۵۴۹۳۲

کتابها

الکشاف ۹۳، ۴۳	اصول و مبانی فقه تطبیقی ۱۸۲
کشاف ۹۲، ۸۸	دلائل الصدق ۲۴۵
لسان العرب ۸۵	روح المعانی ۸۶
مجمع البیان ۱۸۳	ریاض السالکین ۲۵۲، ۱۳۴
مجمع الزوائد ۲۴۸	سلم الوصول ۲۱
مستدرک ۲۱۰، ۲۰۶	سنن ۲۰۶
مستدرک الصحيحین حاکم ۲۶۴	سنن ترمذی ۲۶۴
مسند ۲۱۰	شرح اصول کافی ۱۷۱
مسند احمد ۲۶۴	صحیح ۲۰۶، ۲۳۶، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۲، ۲۶۴
مفردات ۹۲، ۸۶، ۸۵	صحیح بخاری ۲۶۴
المیزان ۱۱، ۴۴، ۸۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۵	صحیح مسلم ۲۶۴
۱۵۰، ۱۵۴، ۱۸۳	الصواعق المحرقة ۱۷۹
	قاموس ۸۵، ۱۰۵

عصمت در قرآن

عصمت در قرآن

سید کمال حیدری



انتشارات سخن

ن آة عة تصد

ن آة عة تصد



انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه،

خیابان وحید نظری، شماره ۴۸

فکس: ۶۶۴۶۳۸۷۵

www.sokhanpub.com

E.mail: info@Sokhanpub.com

عصمت در قرآن

سید کمال حیدری

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: دایره سفید

چاپ اول: ۱۳۹۲

تیراژ: ۱۶۵۰ نسخه

شابک ۰ - ۶۴۳ - ۳۷۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

مرکز پخش: انتشارات علمی - خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

شماره ۱۲۲۴ تلفن: ۶۶۴۶۵۹۷۰ - ۶۶۴۶۰۶۶۷

سخنی از مؤسسه

الامام الجواد(ع) للفكر و الثقافة

سفیران الهی و پیام‌آوران وحی از آن روی که سنگین‌ترین مسئولیت‌ها و گرانبارترین رسالت‌ها را بر عهده دارند و هدایت انسان به قله‌های مقصد و مقصود را به فرمان الهی پیشه ساخته‌اند، و برای راهنمایی انسان در جهت رهایی از زشتی‌ها و پلیدی‌ها و ناروایی‌ها و همراهی با پاکیزگی و ارجمندی‌ها و بایستگی‌ها و شایستگی‌های انسان برانگیخته شده‌اند خود باید پاک‌ترین، سالم‌ترین، استوارگام‌ترین در مسیر و راههای رسیدن به هدف باشند، همان حقیقتی که از آن در ادبیات قرآنی و دینی به «عصمت» یاد شده است. در نگاه قرآن و معارف دینی «عصمت» فراتر از «مصونیت از گناه و ارتکاب معصیت» است. عصمت ابعادی گسترده و مهم دارد که با آن می‌توان جایگاه والای پیامبران و امامان(ع) را در هدایت انسان پاسداشت. آنچه در صفحات زرین این کتاب آمده است سلسله بحثهای حضرت آیت‌الله سیدکمال حیدری است درباره عصمت، مفهوم دقیق و ارکان شکل‌دهنده آن و نیز دلایل و براهین اثبات آن از نگاه قرآنی و آنچه کلام‌الاهی بدان رهنمون است. «مؤسسه الامام الجواد(ع) للفکر والثقافة» مدت زمانی پیش ترجمه این اثر ارجمند را آماده کرده بود که اینک با ویرایش و آماده‌سازی برای نشر تقدیم می‌شود. فرصت را مغتنم شمرده از مدیر‌کاردان و سخت‌کوش «انتشارات سخن» سپاسگزاریم که این کتاب را در مجموعه دانش‌های قرآنی به نشر سپردند.

فهرست مطالب

۱۱	پیش‌گفتار
۲۵	مقدمه
۲۷	۱. امام و نبوت
۳۰	۲. استمرار امامت
۳۳	دلایل روائی
۳۵	۳. عهد امامت به ستمکاران نمی‌رسد
۳۷	معنا و مفهوم ظلم
۴۱	گناه، مرتبه‌ای از شرک
۴۷	فصل اول: امام از دیدگاه قرآن کریم
۵۰	۱. صبر
۵۴	۲. یقین
۵۴	الف) معنای «ملکوت»
۶۲	ب) مشاهده ملکوت

۶۷	فصل دوم: راه‌های رسیدن به یقین
۷۵	خلاصه بحث
۷۷	فصل سوم: عوامل و موانع مشاهده ملکوت
۸۴	خلاصه فصل نخست
۸۵	طهارت و کاربرد قرآنی آن
۹۲	قلب سلیم
۹۷	فصل چهارم: از میان بردن همه انواع پلیدی
۱۰۲	فصل پنجم: معنا و مفهوم عصمت
۱۰۵	احتمال نخست: جبری بودن عصمت
۱۰۷	نقد و بررسی نظریه جبری بودن عصمت
۱۲۰	۱. قرآن کریم
۱۲۳	۲. روایات معصومین <small>علیهم‌السلام</small>
۱۲۷	احتمال دوم: معصوم بشر نیست
۱۲۸	بررسی احتمال دوم
۱۳۲	احتمال سوم: اختیاری بودن عصمت
۱۳۶	علم، منشأ عصمت
۱۴۱	انواع علم
۱۴۴	تفاوت‌های اساسی میان دو نوع علم
۱۴۴	۱. علم حضوری خطاناپذیر است

فهرست مطالب ۷

۲. در فهم علم حضوری، تمامی نیروهای وجود انسان شرکت دارند	۱۴۶
۳. تأثیر «علم حضوری» قطعی است	۱۴۶
قرآن کریم، علم را موجب عصمت می‌داند	۱۵۳
روح القدس	۱۵۷
الف) روح القدس در قرآن	۱۵۷
ب) روح القدس در احادیث و روایات	۱۵۹
خلاصه بحث	۱۷۵
فصل ششم: اراده	
شبهه‌ای درباره اراده	۱۸۴
پاسخ	۱۸۴
مقدمه نخست: ملک تنها از آن خداوند است	۱۸۴
مقدمه دوم: اختیار انسان	۱۸۶
مقدمه سوم: اراده الهی، تابع اراده انسان	۱۸۸
مقدمه چهارم: فراگیر بودن علم الهی	۱۹۳
خلاصه بحث	۱۹۷
نتیجه گیری	۱۹۸
فصل هفتم: اهل بیت (علیهم السلام) چه کسانی هستند؟	
۱. امیر مؤمنان حضرت علی (علیه السلام)	۲۰۶
۲. عایشه	۲۰۶
۳. ام سلمه	۲۰۶
۴. ابو سعید خدری	۲۰۷

۵. جابر بن عبدالله انصاری ۲۰۸
۶. واثله بن اسقع ۲۰۸
۷. انس بن مالک ۲۰۹
۸. سعد بن ابی وقاص ۲۰۹
۹. عبدالله بن عباس ۲۱۰
۱۰. ابو حمراء خدمتکار پیامبر ﷺ ۲۱۱
- جمع بندی ۲۱۱
- تعدد موارد تطبیق آیه شریف تطهیر ۲۱۳
۱. ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام ۲۱۴
۲. ایستادن حضرت بر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام ۲۱۵
۳. دعوت به نماز ۲۱۷
۴. گردآوری آنان در زیر عبا ۲۱۸
۵. گردآوران آنها به زیر جامه ۲۲۲
۶. گردآوردن آنان در خانه ام سلمه ۲۲۳
۷. گردآوردن آنها در خانه فاطمه ۲۲۵
۸. گردآوردن آنان به هنگام نزول رحمت ۲۲۷
۹. خطبه رسول خدا ﷺ ۲۲۸
- فصل هشتم: شبهاتی پیرامون آیه تطهیر ۲۳۱
- شبهه اول: مصادیق اهل بیت علیهم السلام ۲۳۳
- پاسخ ۲۳۹
- شبهه دوم ۲۴۹
- شبهه سوم ۲۵۳

در پاسخ باید گفت ۲۵۴

فصل نهم: عصمت تمامی ائمه علیهم السلام ۲۵۹

در پاسخ باید گفت ۲۶۱

نمایه ۲۷۵

آیات ۲۷۷

روایات ۲۹۰

اعلام ۳۰۱

کتابها ۳۰۷

پیش‌گفتار

برای آگاهی از نقش و اهمیت فکری و تاریخی مسئله امامت، کافی است نگاهی هر چند گذرا به مباحث کلامی، مبانی فقه سیاسی و اختلافات ژرفی که در سطوح مختلف عقیدتی، فقهی، سیاسی و اجتماعی بر سر مسئله امامت بروز کرده، داشته باشیم.

با بررسی اندیشه‌های عقیدتی که کتب علم کلام از آنها آکنده است، در می‌یابیم که اختلاف در مسائل کلامی به اوج خود رسیده است؛ به گونه‌ای که مکاتب فکری مختلف، در توحید و عدل الهی، دیدگاه‌های گوناگون دارند و حتی گروهی به تجسیم و مشاهده خداوند متعال قائل شده‌اند. در صف الهی، دوام فیض و دیگر مقوله‌ها نیز باورهای کاملاً متفاوت وجود دارد. گروهی به «جبر»، برخی به «اختیار» مطلق و عده‌ای نیز به «امر بین امرین» معتقدند. در مورد مسئله نبوت و شرایط آن اعم از عصمت، علم و ... نیز دیدگاه‌های گوناگون به چشم می‌خورد.

علامه طباطبائی رحمته‌الله در المیزان آورده است:

پس از آنکه اختلاف و انشعاب میان مذاهب، به وضع موجود منتهی گردید، در میان پژوهشگران عرصه تفسیر قرآن کریم، اختلافات گسترده‌ای پدید آمد؛ چنان که جز بر سر دو عبارت «لا اله الا الله» و «محمد رسول الله ﷺ»، در مقوله دیگری اتفاق نظر ندارند. در معنای اسماء، صفات و افعال الهی، زمین و آسمان و آنچه در آنها وجود دارد، قضا و قدر، جبر و اختیار، پاداش و کیفر، مرگ و برزخ، رستاخیز و بهشت و

دوزخ و خلاصه در هر آنچه که به نوعی حقایق و معارف دینی نامیده می‌شود، اختلافاتی وجود دارد.^۱

این همه، تنها در بعد عقیدتی است که اگر بعد فقهی و رویکردها و مکاتب فقهی پدید آمده در اندیشه اسلامی که پر شمار و متعددند را مد نظر قرار دهیم، با اختلافی بس عمیق‌تر مواجه خواهیم شد، چنان که اگر مبنای رویکردهای فقهی موجود را «متضاد» و «متناقض» با یکدیگر بنامیم، سخن به گزاف نگفته‌ایم.

گفتنی است که ریشه اصلی تمامی این تفرقه و اختلافات عمیق که اندیشه، اعتقاد و تاریخ جوامع اسلامی را مورد هجوم قرار داد. و در بسیاری موارد، به درگیری‌های خونین منجر شده، با موضوع امامت و مسائل مربوط به آن در ارتباط است.

درباره علل و اسباب پدیدآورنده اختلاف بر سر ماهیت مسئله امامت، سخن‌ها گفته شده است و عواملی همچون نفاق، کینه، حسد و ... را از آن جمله بر شمرده‌اند. اما در پس همه این عوامل، اختلاف در «روش» نهفته است که از علل مهم به وجود آمدن این اختلاف به شمار می‌آید.

به نگاهی به روش کلامی پیروان مکتب خلفا در درک مسئله امامت و ابعاد و کارکردهای آن، در می‌یابیم که مبنای اصلی روش آنان بر این اصل استوار است که امام، همان رهبر و پیشوای سیاسی است که مسئولیت اداره امور جامعه در ابعاد مختلف را بر عهده دارد.

در ادامه، آنان تلاش کردند تا شرایط دستیابی به این مقام را که در اصطلاح علم کلام اهل سنت، «خلافت» نام دارد^۲ بر مبنای آنچه که سه خلیفه نخست در عمل پیاده کردند، منطبق سازند و ادله گوناگون عقلی و نقلی را چنان جلوه دهند که درستی روند خلافت

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، علامه سید محمد حسین طباطبایی، ج ۵، قم: چاپخانه اسماعیلیان، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۵.

۲. جالب آنکه در اصطلاح قرآنی، خلافت ابعاد دیگری دارد که بسی ژرف‌تر از اصطلاح کلامی آن است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰).

پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به اثبات رساند. بدین ترتیب، آنان از طریق خلفا، در پی ره‌یافتن به حقیقت بودند.

این روش، موجب شد که آنان انتخاب خلیفه را اولاً، گزینشی و بر اساس انتخاب شورا و ثانیاً، موقت و غیردائم پنداشته و در بهترین شرایط، تنها علم و عدالت متداول در ذهن عموم را شرط لازم برای رسیدن به این مذهب بدانند.

افزون بر این، در حوزه وظایف و مسئولیت‌ها نیز اهل سنت بر این باورند که خلیفه، تنها زعامت و رهبری جامعه را بر عهده دارد و وظیفه او، اتخاذ تدابیر لازم برای حفظ جامعه اسلامی و اجرای احکام شرعی است.

از طرفی، هنگامی که علمای علم کلام در مکتب تشیع به مسئله امامت و خلافت پرداختند - که واکنشی در برابر رویکرد اهل سنت به این مسئله بود - بدون آنکه محل اختلاف و ریشه نزاع میان دو مکتب را معین کنند، بی‌درنگ به بحث و تحلیل پرداخته و امامت را چنین معرفی کردند:

۱. امامت براساس نص (و تعیین الهی) مشخص می‌شود.

۲. شرط رسیدن به این مقام، برخورداری از عصمت کامل در ابعاد عقیدتی، رفتاری و اخلاقی است.

۳. امام باید از علم مطلق و خاص که با روشی غیر از روش‌های معمول در کسب علم به دست می‌آید، برخوردار باشد.

۴. امامت مقوله‌ای مستمر و پایدار است تا زمانی که خداوند، صالحان را وارث زمین قرار دهد.

از آنجا که در ظاهر، اساس و مبنای فکری طرفین مناقشه، مشترک به نظر می‌رسید، گروهی چنین پنداشته‌اند که میان شرایط و ویژگی‌های امام و مسئولیت‌ها و وظایف او که رهبری و زعامت جامعه است، نوعی ناهماهنگی و عدم انسجام وجود دارد.

این مطلب در نوشته‌های برخی از نویسندگان معاصر به چشم می‌خورد. آنها که تلاش کرده‌اند لزوم عصمت امام را زیر سؤال برند و برای این کار، چنین استدلال کرده‌اند که اگر

عصمت برای امام، شرط مهم و اساسی محسوب می‌شود، پس به چه دلیل قائلان به این نظریه، تا پایان بدان پایبند نبوده و در زمان غیبت، برای تصدی ولایت و رهبری، تنها عدالت را کافی دانسته‌اند؟

اما حقیقت آن است که بنا بر آیات قرآن کریم و روایات وارد سنت شریف نبوی و ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و مطابق نص صریح حدیث متواتر ثقلین که هم‌ارز قرآن کریم هستند، امامتی که پیروان مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام) بدان اعتقاد دارند، با آنچه که خلافت و حاکمیت نامیده می‌شود، اختلاف ریشه‌ای و جوهری دارد؛ چرا که مطابق با نظر شیعیان، امامت بسی فراتر از رهبری و زعامت است، همچنان که قرآن کریم در تثبیت این مقام برای حضرت ابراهیم خلیل (علیه‌السلام) چنین می‌فرماید: «قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا»^۱ و حضرت امام رضا (علیه‌السلام)، امامت را «مرتبه سوم، بالاتر از پیامبر و خلیل خدا شدن» و موجب «فضیلت ویژه‌ای که مایه شرافت و برتری آن حضرت بوده است»^۲ برمی‌شمارند.

در حالی که رهبری سیاسی و زعامت، تنها یکی از نتایج و میوه‌های این درخت مبارک است. همان که به فرموده خداوند، ریشه‌ای استوار و شاخ و برگ در آسمان دارد.

روش‌های دوگانه

برای درک این حقیقت، دو روش وجود دارد که آثار هر روش با دیگری متفاوت است. روش نخست آن است که بدون در نظر گرفتن مسئولیت‌ها و وظایف امام، به قرآن کریم و سنت شریف نبوی مراجعه کرده و نظر آن دو را درباره ماهیت امامت و شرایط رسیدن به این مقام جویا شویم. با مراجعه به قرآن کریم و روایات وارده در این باره، درمی‌یابیم که:

۱. امامت، عهدی الهی و تعینی خداوندی است که مصداق آن، تنها از سوی

۱. من تو را «امام» مردم قرار دادم. (بقره: ۱۲۴).

۲. اصول کافی، ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی رازی، ج ۳، تهران: دار الکتب اسلامی، ۱۳۸۸ ش، ج ۱، ص ۱۹۹.

پروردگار متعال مشخص می‌شود و این نکته به صراحت در آیات و روایات بیان شده است؛ چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱ و ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۲

و در حدیث صحیحی که از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده، در وصف ائمه اطهار علیهم السلام و ویژگی‌های آنان چنین آمده است:

خداوند عزوجل، به واسطه ائمه که از اهل بیت پیامبر ما هستند، دین خود را آشکار فرموده، راه خویش را نمایان کرده و سرچشمه دانش خویش را برگشوده است. هر یک از پیروان محمد صلی الله علیه و آله که وظیفه خود در برابر امام را - آنچنان که سزاوار است - به جا آورد، شیرینی ایمان را خواهد چشید و گوارایی اسلام را درخواهد یافت، چرا که خداوند متعال، امام را رهنمای بندگان و حجت آفریدگان قرار داده است ... تا آنجا که می‌فرماید:

جز از طریق علل و اسباب الهی، نمی‌توان به آنچه نزد خداست دست یافت و جز با معرفت خدا، عملی از بندگان پذیرفته نمی‌شود خدای متعال برای بندگان، امامانی را از نسل حسین علیه السلام برگزیده و آنان را برای امامت آماده گردانده و رهنمای بندگان قرار داده است. هرگاه امامی درگذرد، امام (بعدی) را از فرزندان خود برای مردم تعیین می‌نماید تا آنان را راهنمای آشکار، هدایتگر روشنگر، پیشوای استوار و حجت دانا باشند. آنان امامانی از جانب خداوند که به سوی حق هدایت می‌کنند و بدان عمل می‌نمایند بندگان به هدایت آنان، دین حق را می‌یابند، سرزمین‌ها از روشنایی آنان نور می‌یابد و زمین از برکت آنان [گیاه] می‌رویاند. خداوند آنان را مایه حیات خلایق،

۱. آن‌گاه که پروردگارش، ابراهیم را به «کلمات» و آزمون‌هایی، امتحان کرد و ابراهیم از آنها (سربلند) بیرون آمد، خدای فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم. عرض کرد: آیا از خاندان من هم (کسی به امامت می‌رسد؟) خدای فرمود: عهد من (امامت) به ستمکاران نمی‌رسد. (بقره: ۱۲۴).

۲. آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند. (انبیاء: ۷۳).

چراغ تاریکی‌ها، سرآغاز سخن (حق) و پایه‌های اسلام قرار داده و بدین ترتیب، تقدیر حتمی خداوند به اجرا در آمده است.

پس امام، برگزیدهٔ پسندیده، هدایتگر انتخاب‌شده (از سوی خدا) و برپادارندهٔ امیددهنده است که خداوند او را برای آن (مقام) برگزیده ... و از روی علم و آگاهی (بی‌پایان) خویش، انتخابش کرده و به دلیل پاکی‌اش، او را گلچین نموده است. آنان بازماندگان آدم علیه السلام، برترین نسل نوح علیه السلام، برگزیدهٔ خاندان ابراهیم علیه السلام، سلالهٔ اسماعیل علیه السلام و برگزیدگان عترت محمد صلی الله علیه و آله هستند.^۱

و حضرت امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

آیا (مردم) قدر و منزلت مقام امامت و جایگاه آن در میان امت را می‌دانند که بخواهند امام را خود برگزینند؟ ... کیست که به شناخت منزلت امام دست یابد یا بتواند او را انتخاب کند؟ امام، همچون ستاره، دور از دسترس دست‌اندازان و فراتر از توصیف وصف‌کنندگان است. این کجا و گزینش (مردمان) کجا؟ فکر و اندیشهٔ (مردمان) کجا و امامت کجا؟ کجا چنین منزلتی را می‌توان یافت؟ ...

تا آنجا که می‌فرماید:

... از برگزیدهٔ خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او روی گردانند و به انتخاب خود روی کردند؛ در حالی که قرآن خطاب به آنان می‌فرماید: ﴿وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَنَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾^۲ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾^{۳ و ۴}

۱. اصول کافی، ج ۱، ص ۲۰۳.

۲. پروردگارت، آنچه می‌خواهد می‌آفریند و (هر که را بخواهد) برمی‌گزیند. (مردمان) را جای انتخاب و گزینش نیست. منزله است خداوند از آنچه شرک می‌ورزند. (قصص: ۶۸).

۳. هیچ مرد و زن مؤمنی را مجال آن نیست که هر گاه خدا و رسولش امری را معین کردند، آنان بخواهند خود (دربارهٔ آن) تصمیم بگیرند. (احزاب: ۳۶).

۴. اصول کافی، ج ۱، ص ۱۹۹.

بنابراین مقام امامت نیز از لحاظ تعیین الهی، همچون نبوت و پیامبری است که «او بهتر می‌داند رسالت خویش را کجا و نزد چه کسی قرار دهد»: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ».^۱ پس از آنجا که امامت، امری الهی و عهدی خدایی است، ناگزیر امام باید از سوی خداوند متعال و به نص و فرمان الهی منصوب شود و در این میان، مجالی برای سپردن این مهم به انتخاب و گزینش مردم وجود ندارد و نمی‌توان با استناد به آیه شریف «وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ»^۲ این امر را به مردم واگذار کرد؛ چرا که بنابر آیه شریف «لَا يَنَالُ عَهْدَ الظَّالِمِينَ»^۳، امامت عهد الهی است و امری از امور مردم نیست که به آنان سپرده شود. مفسران ژرف‌نگر شیعه و سنی نیز، مراد از «عهد» در این آیه را عهد امامت دانسته‌اند.

۲. گفتنی است امام باید در تمامی ابعاد «معصوم» باشد؛ چنان که در قرآن کریم و روایات متواتر وارده از پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت آن حضرت  به این نکته اشاره شده و از آن جمله، قرآن کریم می‌فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۴

و نیز می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۵

و از میان روایات، می‌توان به حدیث متواتر ثقلین اشاره کرد که پیامبر اکرم ﷺ در آن می‌فرماید:

من در میان شما چیزی بر جا می‌گذارم که اگر بدان تمسک جوئید، پس از من هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا که ریسمان میان آسمان و زمین است و خاندان و

۱. خدای بهتر داند که رسالت خویش را کجا (و نزد چه کسی) قرار دهد. (انعام: ۱۲۴).

۲. (مؤمنان را سزاوار است که) در امور خویش، به مشورت و شورا تصمیم بگیرند. (شوری: ۳۸).

۳. به‌راستی خداوند این‌گونه اراده می‌کند که پلیدی را از شما اهل‌بیت دور گرداند و شما را پاک و مطهر قرار دهد. (احزاب: ۳۳).

۴. ای ایمان آورندگان! خدا و پیامبرش و اولی‌الامر خویش را اطاعت کنید. (نساء: ۵۹).

اهل بیت. آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا آنکه بر حوض (کوثر) بر من وارد

شوند، پس بنگرید که پس از من با آن دو چه می‌کنید.^۱

و حضرت امیر مؤمنان امام علی علیه السلام می‌فرمایند:

اطاعت، تنها از آن خداوند عزوجل و پیامبر او و اولی الامر است و خداوند بدان سبب

اطاعت اولی الامر را واجب گردانده که آنان معصوم و پاکند و از این رو به معصیت

فرمان نمی‌دهند.^۲

و از حضرت امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

پیامبران و اوصیای آنان، گناه و معصیتی انجام نمی‌دهند، چرا که پاک و معصومند.^۳

۳. امام باید از علم و ویژه‌ای بهره‌مند باشد که از روش‌های معمول اکتسابی به دست

۱. با توجه به مجموعه راویان این حدیث از شیعه و سنی و از گروه‌های مختلف علما، این حدیث نزدیک به تواتر، بلکه متواتر است. اختلاف راویان در کم و زیاد شدن واژگان، به دلیل تعدد موارد صدور حدیث، طبیعی است. برخی هم آن را نقل به مضمون کرده‌اند؛ اما اصل حدیث و صدور آن بدون شک متواتر است.

برای اعتماد و اطمینان محققان در استناد به این حدیث همین بس که کتب ذیل از جمله راویان آن هستند:

صحیح مسلم، سنن دارمی، خصائص نسائی، سنن ابی‌داود، سنن ابن‌ماجه، مسند احمد، مستدرک حاکم، ذخائر طبری، حلیة الأولیاء، کنز العمال و... مفسران بزرگی نیز چون رازی، ثعلبی، نیشابوری، خازن، ابن‌کثیر و... آن را روایت کرده‌اند. همچنین در بسیاری از کتاب‌های تاریخ، لغت، سیره و تراجم نیز نقل شده است و گمان نمی‌رود که هیچ حدیثی به لحاظ شهرت و اعتبار به پای آن برسد. ابن حجر و الصواعق المحرقة نقل‌کنندگان این حدیث را بیش از بیست صحابی دانسته و آورده است: «بدان که این حدیث از طرق مختلف، از بیست و چند تن از صحابه نقل شده است». همچنین در کتاب غایت المرام، نقل‌های مختلف حدیث در میان اهل سنت ۳۹ نقل و در میان شیعیان ۸۲ نقل عنوان شده است. (اصول و مبانی فقه تطبیقی، سیدمحمد تقی حکیم، ج ۲، بیروت: دار اندلس، ۱۹۹۷ م، ص ۱۶۴).

افزون بر این، در کتاب نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار آمده است: «بیش از سی از صحابه و در حدود سیصد تن از علمای بزرگ اهل سنت در قرون مختلف این حدیث را با الفاظ مختلف و با استناد به منابع متعدد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده‌اند که در میان آنها، صاحبان کتاب‌های صحیح و مسند و علمای حدیث و تفسیر و تاریخ به چشم می‌خورند. پس این حدیث در میان مسلمانان متواتر است». (نفحات الازهار فی خلاصه عبقات الانوار، سیدحامد حسین کهنوی، به قلم علی حسینی میلانی، ج ۱، ص ۱۸۵).

۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار ائمة الأطهار، شیخ محمدباقر مجلسی، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ هـ / ۱۹۸۳ م، ج ۲۵، ص ۲۰۰.

۳. همان، ص ۱۹۹.

نیامده است. قرآن کریم در اشاره به این حقیقت می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾.^۱

بنابراین یقینی که امام بدان دست می‌یابد، با علوم معمول و متعارف در میان مردم تفاوت دارد که در این کتاب به بررسی آن خواهیم پرداخت.

۴. امامت، امری مستمر، پایدار و دائمی است. چنان که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾.^۲

روایاتی هم که به این حقیقت اشاره دارند، از شماره بیرون است و در جای جای بحث به برخی از آنها خواهیم پرداخت. حدیث ثقلین نیز به صراحت بیانگر آن است که قرآن و عترت از یکدیگر جدا ناشدنی‌اند تا آنکه بر حوض کوثر وارد شوند.

این حدیث نشان می‌دهد که کتاب و عترت تا روز قیامت در کنار هم باقی خواهند ماند و هیچ دوره و زمانی از امام تهی نخواهد بود.

از حضرت امام باقر (ع) پرسیده شد: برای چه به پیامبر و امام نیاز است؟

حضرت فرمود: «برای آنکه عالم بر صلاح و استواری خویش پابرجا بماند».^۳

و از حضرت امام صادق (ع) چنین نقل شده است:

از زمانی که خداوند، آدم را آفرید، زمین از حجت خدا تهی نشده است، خواه آشکار و

ظاهر باشد و خواه ناپیدا و پنهان و تا زمان برپایی قیامت نیز زمین از حجت خدا خالی

نخواهد شد.

سلیمان گوید: به امام (ع) عرض کردم: «اگر حجت خدا پنهان و غایب باشد، مردم

چگونه از او بهره می‌برند؟

۱. آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند. زیرا آنان شکیبایی و صبر پیشه کردند و به نشانه‌های ما یقین داشتند. (سجده: ۲۴).

۲. و آن را پس از خود (در خاندان خویش) همچون پیامی ماندگار بر جا نهاد. (زخرف: ۲۸).

۳. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۹.

حضرت فرمود: «همچنان که از خورشید در پس ابر بهره می گیرند».^۱

این روش، بدون در نظر داشتن وظایف و مسئولیت های امام و ابزار و مقدمات رسیدن به این مقام، تنها به دلایل و برهان هایی که عوامل اصلی مقوله امامت را در بردارند می پردازد و اصولاً مقدمات و شرایط لازم برای کسب مقام امامت را با وظایف و مسئولیت های امام مقایسه نمی کند. بنابراین عدم هماهنگی میان شرایط و وظایف معنای نخواهد داشت.

بر این مبنا، اگر دلایلی یافت شود که عصمت پیامبر را از زمان ولادت تا پایان عمر به اثبات برساند، با توجه به روش مذکور، کسی نمی تواند بگوید: نیازی به عصمت (مطلق) نیست؛ زیرا گفتار پیامبر اکرم ﷺ تنها پس از مبعوث شدن به رسالت مورد استناد قرار می گیرد.

به عبارت دیگر، حتی اگر رسیدن به نبوت، نیازمند عصمت مطلق نباشد، به موضوع بحث در این روش مربوط نمی شود؛ زیرا این روش به بحث درباره وظایف و مسئولیت ها نمی پردازد، بلکه فقط دلایل اثبات عصمت را بررسی می کند. این روش را در اصطلاح «روش اولیه» یا «لمی» می نامیم؛ زیرا بر آن است که امامت و شرایط رسیدن به آن را از راه دلایل و برهان هایی که آن را به اثبات می رساند، بررسی نماید.

البته پس از اثبات عوامل و شرایط امامت، موضوع وظایف و مسئولیت های امام، اعم از مرجعیت دینی، رهبری سیاسی، اسوه مردم بودن و ... مطرح می شود.

روش دوم: این روش مورد استفاده بیشتر علمای علم کلام از هر دو گروه - شیعه و سنی - قرار گرفته و نزد آنان، «دلیل عقلی» اثبات شرایط، نام گرفته است.

مبنا و اساس این روش بر آن استوار است که ابتدا، مسئولیت ها و وظایف پیامبر یا امام مشخص شود، آنگاه با توجه به حدود وظایف و مسئولیت های وی، شرایطی که برای رسیدن به این مقام مورد نیاز است، تعیین شود.

اما در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که: اگر بخواهیم شرایط لازم برای رسیدن به امامت را با توجه به مسئولیت‌های امام تعیین کنیم، برخی از نتایج به دست آمده، با نتایج حاصل از روش نخست متفاوت خواهد بود.

برای مثال، از نتایج روش اخیر آن است که عصمت، از مقدمات و شرایط رهبری و زعامت نیست؛ در حالی که تا زمانی که شخص معصوم حضور دارد، برای رهبری جامعه، نوبت به غیر معصوم نخواهد رسید و معصوم این وظیفه را بر عهده خواهد گرفت؛ زیرا با وجود معصوم، اولویت تعیینی اقتضا می‌کند که او عهده‌دار امور مردم باشد.

به عبارت دیگر این رویکرد با وجودی که - برخلاف روش اول - معصوم بودن امام، ولی و رهبر را شرط نمی‌داند؛ اما معتقد است که هر انسان معصوم، رهبر است. بدین معنا که همه رهبران معصوم نیستند؛ اما تمامی معصومان رهبر خواهند بود. بدیهی است که این دو نتیجه با یکدیگر تفاوت بسیار دارند.

این تفاوت در مقوله ابلاغ و تبیین احکام آشکار می‌شود، بدین معنا که هر چند عرصه تبلیغ و تبیین احکام نیازمند عصمت است؛ اما تنها در حدود همین وظیفه به عصمت نیاز است، نه بین از آن. از این رو بیشتر فرق و مذاهب اسلامی عصمت را تنها در حوزه تبلیغ رسالت الهی و تبیین احکام ضروری می‌دانند و از نظر آنان، برای انجام این وظیفه به عصمت مطلق و همه‌جانبه نیازی نیست.

از این رو نویسنده کتاب سلم الوصول - همانند بسیاری دیگر - معتقد است که:

آن دسته از گفتار، رفتار و اعمال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که به اقتضای مقام رسالت و به هنگام تبیین قوانین و تشریع احکام بیان شده، یکی از منابع شرح است که احکام شرعی از آن استنباط می‌شود.

با چنین برداشتی، مسئله ارائه الگو و اسوه برای مردم نیز به همین صورت توجیه پذیر خواهد بود؛ بدین معنا که اگر بخواهیم بعد ظاهری آن را در نظر آوریم، می‌توان گفت که اگر امام، تنها در اعمال ظاهری و آشکار خود معصوم باشد، کافی است و دیگر به عصمت در

افکار، اندیشه‌ها و نیت‌ها نیازی نخواهد بود. حتی می‌توان گفت به هنگام تنهایی و در زمانی که کسی او را نمی‌بیند، در اعمال ظاهری نیز معصوم بودن شرط نیست. بدین ترتیب مسئلهٔ ارائهٔ اسوه و الگو نیز موضوعیت نخواهد داشت.

پس اگر بنا بر آن باشد که شرایط و مقدمات رسیدن به مقام امامت، براساس مسئولیت‌ها و وظایف او تعیین شود - که این روش را «روش ثانویه» می‌نامیم؛ زیرا از معلول به علت می‌رسد - خواهیم دید که در بسیاری موارد، شرایط رسیدن به امامت کاملاً محدود شده و در مواردی، هیچ شرطی باقی نمی‌ماند.

نکته مهمی که باید به آن تأکید کنیم، این است که در هر دو روش، مسئلهٔ عصمت در فهم و تبیین مقولهٔ امامت، نقش مهم و اساسی دارد و سنگ بنای هر دو روش را تشکیل می‌دهد.

بر مبنای روش نخست، «نص» و تعیین الهی در شناخت امام نقش اساسی دارد؛ زیرا «معصوم» را بدون تعیین الهی نمی‌توان شناخت، چنان‌که روایات متعدد بر این نکته تأکید دارد که فلسفهٔ اصلی وجود نص و تعیین مستقیم از سوی خداوند، مسئلهٔ تعیین «معصوم» است.

حضرت امام سجاد(ع) می‌فرمایند:

امامانی که از ما (اهل بیت) هستند، نمی‌توانند غیر معصوم باشند و عصمت چیزی نیست که بتوان آن را در ظاهر افراد تشخیص داد؛ بنابراین تعیین امام جز از سوی خداوند نخواهد بود.^۱

بدین ترتیب مشاهده می‌کنیم که برخلاف آنچه برخی می‌پندارند تعیین امام براساس نص و تعیین الهی، تنها به دلیل اثبات زعامت و رهبری سیاسی جامعه نیست، بلکه هدف اصلی آن، تعیین «معصوم» است. البته این بدان معنا نیست که تمامی آیات و روایات وارده

۱. معانی الأخبار، ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعهٔ مدرسین حوزهٔ علمیه، ص ۱۳۲.

برای اثبات امامت اهل بیت علیهم‌السلام، تنها به همین بعد اشاره دارد، بلکه آیات و روایات بسیاری نیز در تأکید بر ابعاد دیگر، از جمله زعامت و رهبری سیاسی امت وارد شده که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَٰكِعُونَ﴾.^۱

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در حدیث غدیر خم می‌فرماید:

ای مردمان! کیست که نسبت به مردم، از خودشان نیز سزاوارتر است؟

عرض کردند: خدا و رسولش بهتر دانند.

حضرت فرمود:

خداوند متعال مولای من و من مولای مؤمنان هستم و بر آنان از خودشان نیز

سزاوارترم. پس هر که من مولای اویم، این علی مولای اوست.^۲

در مباحث این کتاب، به مسئله علم و بهره نیز خواهیم پرداخت و اثبات می‌کنیم که منشأ و عامل اصلی عصمت، نوعی علم و بهره است که پیامبران و ائمه علیهم‌السلام از آن برخوردارند.

بر مبنای روش دوم نیز باید گفت که مرجعیت دینی، اسوه و الگوبودن برای مردم و دیگر مسئولیت‌های امام، همگی اساساً به مسئله عصمت ارتباط دارند.

از این رو در مجموعه حاضر، تلاش ما بر آن بوده که برخی از نکات اصلی مورد توجه در مبحث عصمت را بررسی کنیم چرا که با مشخص شدن آن، بسیاری از مسائل اساسی مقوله امامت نیز حل خواهد شد.

۱. به راستی ولی و سرپرست شما، خداوند و رسول او و مؤمنانی هستند که نماز به پا می‌دارند و در حالی که در رکوع هستند، صدقه می‌دهند. (مائده: ۵۵).

۲. الغدير في الكتاب و السنة الادب، الشيخ عبدالحسين اميني نجفی، ج ۴، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۹۷۷ م، ج ۱، ص ۱۱.

در پایان این مقدمه، لازم می‌دانم از تلاش‌های برادر گرانقدر، حجت‌الاسلام سید محمد قاضی که در گردآوری و تقریر مباحث، دشواری‌های بسیار متحمل شدند، سپاسگزاری نمایم، با این امید که این راه را ادامه داده و با تدوین سایر مباحث عقیدتی مطرح‌شده در سلسله دروس، این مجموعه را به پایان برند. به امید آنکه این نوشتار نیازهای جامعه اسلامی در حوزه اندیشه و پرسش‌های بی‌شمار این عرصه را پاسخی مناسب باشد.

کمال حیدری

رمضان المبارک ۱۴۱۷ هـ ق

مقدمه

رسیدن به تکامل، بخشی از فطرت وجودی آدمی است که از زمان پیدایش او بر کرهٔ خاکی، در نهاد او سرشته شده و سعادت، هدفی است که انسان، همواره در پی دستیابی به آن بوده است. بدین ترتیب، آدمی بی وقفه در پی یافتن راهی است که او را به هدف برساند و دست یافتن به مقصود را بر او ممکن سازد.

یکی از مهم‌ترین ابعاد ایمان به خدا و روز جزا، آن است که انسان باور کند والاترین و کامل‌ترین درجهٔ سعادت، نزدیکی به خداوند متعال و رسیدن به قرب خداوند است، چرا که او کمال مطلق است و این عالی‌ترین هدفی است که انسان برای آن آفریده شده است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَلْمُنْتَهَىٰ﴾^۱ و ﴿إِنَّ إِلَيْنَا أَلْرُّجْعَىٰ﴾^۲. پس اوست هدفی که بعد او هیچ هدفی نیست و مقصودی که بالاتر از او مقصدی نخواهد بود. اما از آنجا که انسان، به تنهایی نمی‌تواند خویش را به کمال مطلوب خود برساند، همواره در طول مدت زندگی دنیوی خود نیازمند کسی است که دست او را بگیرد و به سوی هدف مطلوب و غایت مقصود رهنمود کند. نیاز به دین نیز از همین رو پدید آمده است؛ زیرا دین تنها راهی است که می‌تواند انسان‌ها را به مقصد برساند و از جمله الطاف الهی بر بندگان آن است که فرستادگانی را به سوی آنان، روانه کرده است؛ ﴿رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۳ که

۱. ... و اینکه پایان کار (همهٔ جهان) در نزد پروردگار توست. (نجم: ۴۲).

۲. به راستی بازگشت (همه) به سوی پروردگار توست. (علق: ۸).

۳. پیامبرانی (را فرستاد) که بشارت‌دهنده و بیم‌دهنده باشند تا دیگر پس از آمدن پیامبران، مردم را در پیشگاه خداوند حجت (و بهانه‌ای) باقی نماند. (نساء: ۱۶۵).

هدایتگران به سوی خداوند و رهنمایان راه رضای او هستند تا هیچ کس را مجال آن نباشد که بگوید: «رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ». ^۱ این گونه بود که رسالت پیامبران، پی در پی آغاز شد و هرگاه که یکی از آنها، به اهداف خود دست یافت، دیگری با بیانی فراگیرتر و توانایی بیشتر در پاسخگویی به نیاز امت‌ها و همراهی با مقتضیات زمان، ظهور کرد.

با بررسی آیات قرآن کریم و تأمل در سنت شریف پیامبر اکرم ﷺ می‌توان دریافت که همه پیامبران در یک مرتبه قرار نداشتند، بلکه هر یک از آنها، از ویژگی‌های فردی و خاصی برخوردار بودند. افزون بر این همگی آنها از نظر رسالت و نبوت نیز یکسان نبودند، چنان‌که برخی «نبی» و گروهی دیگر «رسول» بودند. در برخی موارد نیز یک شخص، هم نبی و هم رسول بود. خداوند متعال می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ» ^۲ و «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» ^۳ و علاوه بر آن، از میان رسولان نیز عده‌ای «اولوالعزم» بودند که ویژگی‌های خاصی داشتند چه بسا یکی از این ویژگی‌ها، صبر و بردباری بوده است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ». ^۴

از طرفی، همین رسولان اولوالعزم نیز در مراتب و درجات مختلفی قرار داشته‌اند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ» ^۵ که ویژگی‌های دیگری نیز برای آنان گفته شده است.

از جمله ویژگی‌هایی که خداوند متعال برخی از پیامبران خویش را بدان مفتخر

۱. پروردگارا! اگر به سوی ما پیامبری فرستاده بودی، از آیات (و دستورات) تو پیروی می‌کردیم، پیش از آنکه (بر اثر گناه و معصیت) خوار و زبون شویم. (طه: ۱۳۴).

۲. (ای پیامبر!) پیش از تو هیچ نبی و رسولی را نفرستادیم، مگر آنکه همه آنها... (حج: ۵۲).

۳. در کتاب، از موسی یاد کن که اخلاص پیشه کرد و از رسولان و انبیاء بود. (مریم: ۵۱).

۴. (ای رسول ما!) صبر پیشه کن، چنان‌که پیامبران اولوالعزم صبر و بردباری به خرج دادند. (احقاف: ۳۵).

۵. برخی از آن پیامبران را بر گروهی دیگر برتری دادیم. خداوند با بعضی از آنها سخن گفت و برخی را مراتب فضل و برتری عطا فرمود. (بقره: ۲۵۳).

فرموده، مقام «امامت» است و یکی از کسانی که به این جایگاه بلند دست یافته‌اند، مولایمان حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام است. آنجا که پروردگارش به او فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...﴾^۱. پیامبران دیگری نیز به این مقام نایل گشتند، چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾^۲.

بدین ترتیب، بحث امامت یکی از مهم‌ترین مباحث اندیشه اسلامی در ابعاد اعتقادی و تشریعی است که ابعاد مختلف و جوانب متعدد دارد و در این فصل برآنیم تا برخی از ابعاد آن را - تا آنجا که با بحث عصمت ارتباط دارد - بررسی کنیم. ابتدا از نگاه قرآن - که امامت پیامبر خدا، حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام را تصریح کرده است - آن را بررسی می‌کنیم. در ابتدا، واژگان به کاررفته در آیات و معانی آن را - که پیوند نزدیکی با مفهوم عصمت دارند - در سه مرحله بیان می‌کنیم:

۱- امامت و نبوت؛

۲- استمرار امامت؛

۳- عمد امامت شامل حال ظالمان نمی‌شود.

۱. امام و نبوت

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۳.

۱. (ای ابراهیم!) من تو را امام مردم قرار دادم. (بقره: ۱۲۴).

۲. و اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همگی را صالح و نیکو کار قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما، مردم را هدایت می‌کنند... (انبیاء: ۷۲ - ۷۳).

۳. و آن‌گاه که پروردگارش، ابراهیم را به انواعی از ابتلائات و امتحان‌ها آزمود، فرمود: من تو را امام مردم قرار دادم. عرض کرد: آیا از فرزندان من هم (به چنین مقامی می‌رسند؟) فرمود: عهد من (امامت) شامل حال ظالمان نمی‌شود. (بقره: ۱۲۴).

چنان‌که از این آیه شریف برمی‌آید حضرت ابراهیم علیه السلام در اواخر عمر خویش به مقام امامت نایل شد و این بدان معناست که رسیدن به مقام امامت، پس از نبوت و رسالت و دیگر مقام‌های عالیه‌ای که آن حضرت به آنها دست یافته بود، قرار داشته‌است و نشان می‌دهد که امامت، با نبوت و رسالت تفاوت دارد.

دلایل متعددی گواه این مطلب هستند که برخی از آنها عبارتند از:

الف) درخواست مقام امامت برای فرزندان: بدیهی است که فرزنددار شدن حضرت ابراهیم علیه السلام در دوران پیری و کهنسالی ایشان بوده است. قرآن کریم از قول آن حضرت چنین آورده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ﴾.^۱ و از زبان همسر ابراهیم چنین می‌گوید: ﴿قَالَتْ يَوْنِلْتَىٰ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ﴾.^۲

از سوی دیگر، آیاتی که در قرآن کریم، آن حضرت را به داشتن فرزند بشارت می‌دهد، بیانگر آن است که در آن زمان، او پیامبر و رسول بوده است و ملائکه بر ایشان نازل می‌شده‌اند.

از طرفی، در آیه امامت می‌خوانیم که حضرت، امامت را برای فرزندان خویش نیز درخواست فرموده‌اند و این درخواست، تنها برای کسی معنا دارد که فرزندی داشته باشد؛ اما برای کسی که از داشتن فرزند ناامید است و بشارت‌دهندگان را این‌گونه پاسخ می‌دهد: ﴿قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَىٰ أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ ثُبُرَتِي﴾؛^۳ مطرح کردن چنین درخواستی، نادرست و غیرمنطقی است، به‌ویژه آنکه از مقام نبوت و رسالت نیز برخوردار باشد.

۱. سپاس خداوندی را که در دوران کهنسالی، اسماعیل و اسحاق را به من بخشید. به‌راستی پروردگار من شنوای دعاهاست. (ابراهیم: ۳۹).

۲. (همسر ابراهیم) گفت: ای وای بر من! آیا من (فرزندی) بزايم، حال آنکه پیر زنی (فرتوت) هستم و این شوهرم هم پیر مردی (کهنسال) است؟ به‌راستی که این امری شگفت است. (هود: ۷۲).

۳. آیا اکنون که من به پیری رسیده‌ام، مرا (به داشتن فرزند) بشارت می‌دهید؟ این چگونه بشارتی است؟ (حجر: ۵۴).

خود گردانید، پیش از آنکه او را خلیل خود قرار دهد و او را خلیل خود خواند، پیش از آنکه او را امام گرداند، پس هنگامی که همه این مقام‌ها در او جمع شد، فرمود: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾: (من تو را امام مردم قرار دادم). و این مقام (امامت) آنچنان در نظر حضرت ابراهیم مهم و بزرگ جلوه کرد که: ﴿قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾: (عرض کرد: آیا از فرزندان من هم [کسی به این مقام می‌رسد؟]. فرمود: عهد من شامل حال ستمکاران نمی‌شود). یعنی انسان سفیه و نابخرد، امام و پیشوای انسان متقی نخواهد شد.^۱

از توجه به دلایل و شواهد فوق چنین برمی‌آید که امامت، مرتبه‌ای است که با نبوت و رسالت تفاوت دارد و حتی از آن دو والاتر و بالاتر است و حضرت ابراهیم علیه السلام در دوران کهنسالی به این مقام نایل گشت، در حالی که پیش از آن، با صبر و تسلیم در برابر اوامر الهی، از همه امتحان‌های پروردگار سربلند بیرون آمده بود.^۲

۲. استمرار امامت

نکته دیگری که از این آیه شریف برمی‌آید آن است که امامت ابراهیم علیه السلام - به هر معنا و مفهومی که در نظر بگیریم - تنها به شخص آن حضرت اختصاص نیافت، بلکه در خاندان و نسل پس از وی نیز ادامه یافت و تا روز قیامت نیز پابرجا خواهد بود. شواهد و دلایل این حقیقت عبارتند از:

نخست آنکه، آن حضرت وقتی به مقام رسید، دست دعای درگاه خداوند برداشت و آن مقام را برای خاندان و نسل خویش نیز درخواست کرد و پاسخ خداوند متعال به این درخواست، نفی کلی و قاطعانه نبود، بلکه امامت را عهد و پیمانی الهی نامید که شامل حال ستمکاران نخواهد شد.

۱. همان، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۶۷.

از سوی دیگر این آیه شریف، چه در سؤال و چه در پاسخ آن، مقام امامت را تنها مختص فرزندان حضرت ابراهیم علیه السلام ندانسته، بلکه آن را به تمام خاندان و نسل آن حضرت تعمیم می‌دهد، به شرط آنکه بر خویشتن ستم نکرده باشند.

در مقام عمل نیز خداوند امامانی را در نسل ابراهیم علیه السلام قرارداد، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ ...﴾^۱

مفسران در بیان معنای «کلمه باقیه» که در نسل ابراهیم علیه السلام قرار داده شده، آن را کلمه «توحید» دانسته‌اند، چرا که بیزاری‌جستن حضرت ابراهیم از آنچه قوم او می‌پرستیدند و روکردن به سوی آفریننده خویش، عین معنای کلمه توحید، «لا اله الا الله» است.^۲

و عبارت «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» در این آیه شریف، یعنی چه بسا مشرکان نیز در پی دعوت یکتاپرستان، (دست از شرک بردارند و) به پرستش خدای یگانه باز گردند.^۳

بدین ترتیب، خداوند متعال، توحید و یکتاپرستی را در نسل حضرت ابراهیم علیه السلام، استمرار بخشیده است و نسل آن حضرت، هیچ‌گاه از وجود یکتاپرستان تهی نخواهد شد.

در بخش‌های بعد، بیان خواهیم کرد که تمام گناهان، مرتبه‌ای از مراتب شرک به خداوند متعال است، پس آن درجه از توحید که خداوند در نسل حضرت ابراهیم قرار داده است، باید توحید حقیقی باشد که شائبه‌ای از شرک بدان راه ندارد تا شایستگی ذکر

۱. و هنگام که ابراهیم (نا) پدری خود را گفت: من از آنچه می‌پرستید، بیزارم و تنها (به سوی) کسی که مرا آفریده و راهنمایی‌ام می‌کند، (رو می‌آورم) و این سخن (یکتاپرستی) را همچون پیام جاوید در خاندان خویش بر جا نهاد، باشد که (به سوی خداوند) باز گردند. (زخرف: ۲۶ و ۳۸).

۲. تفسیر الثبیان، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۹، ص ۱۹۳. تفسیر کشاف، ابوالقاسم جاراالله محمود بن عمر زمخشری، ج ۳، بیروت: دار الکتاب العربی، ۱۴۷۰ ق، ج ۴، ص ۲۴۶. تفسیر رازی، ج ۲۷، ص ۲۰۸. المیزان، ج ۱۸، ص ۹۶.

۳. همان.

در قرآن کریم را پیدا کند. اما آیا آن مرتبه از توحید که خداوند در وصف آن می‌فرماید: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۱ می‌تواند مورد نظر خداوند متعال در بیان فوق قرار گیرد؟

افزون بر آن در بیان آیه شریف، سخن از توحید حضرت ابراهیم - که بدون شک توحید حقیقی است و کوچک‌ترین شائبه‌ای از شرک بدان راه ندارد - به میان آمده است که نشان می‌دهد توحید برجامانده در خاندان و نسل آن حضرت نیز باید از همان نوع توحید باشد. اما باید دید که به راستی چه کسی در مقام علم و عمل، به چنین مرتبه‌ای از مراتب توحید آراسته بوده و چه کسی همانند آنچه را که پیر یکتاپرستان در دل داشت، در ضمیر خویش داشته است و توانسته است همچون ابراهیم خلیل علیه السلام باشد که ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^۲

بدون شک از میان نسل حضرت ابراهیم علیه السلام، تنها کسی دارای چنین مرتبه‌ای است که عهد خداوند سبحان شامل حال او شده و دعای آن حضرت در آیه ﴿قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ درباره او مصداق پیدا کرده باشد.

از این رو، به روشنی می‌توان دریافت که مقام امامت که خداوند آن را به خلیل خود، ابراهیم علیه السلام عطا فرمود، با بقای کلمه مبارک توحید، تا ابد در خاندان و نسل آن حضرت جاودان خواهد ماند.

دلیل سوم، دعای حضرت ابراهیم علیه السلام است که از زبان آن حضرت در قرآن کریم نقل شده است: ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾^۳.

معنای این آیه نیز همانند آیه پیشین است؛ چنان‌که در تفسیر آن آورده‌اند: آن حضرت در این دعا از خداوند می‌خواهد که در اقوام پس از وی نیز کسانی را برانگیزاند که

۱. بیشتر آنها به خدای ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه (مرتبه‌ای از) شرک را نیز به ایمان خود می‌آمیزند. (یوسف: ۱۰۶).

۲. آن‌گاه که پروردگارش او را گفت: تسلیم شو، گفت: تسلیم (فرمان) خداوندگار جهانیان شدم. (بقره: ۱۳۱).

۳. در میان امت‌های بعد، نام مرا بلند و نیکو گردانند. (شعرا: ۸۴).

همانند او، مردمان را به آیین او که همان توحید و یکتاپرستی است دعوت کنند: ^۱ «قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ^۲.

خداوند عزوجل نیز دعای پیامبر خویش را اجابت فرمود، چنانکه در قرآن کریم می‌فرماید:

«فَلَمَّا أَغْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا * وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا».

دلایل روانی

در میان کتب حدیث، روایات و متون بسیاری وجود دارد که ضمن بررسی مسئله استمرار امامت در خاندان حضرت ابراهیم علیه السلام، آیات مذکور در این زمینه را تفسیر نموده است، برخی از این روایات عبارتند از:

۱. حدیث صحیح ابو حمزه ثمالی، به نقل از حضرت امام سجاده علیه السلام که می‌فرمایند:
آیه «وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ» درباره نازل شده و امامت، در نسل حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، تا روز قیامت پا برجا خواهد بود. ^۳
۲. حدیث معتبری از هشام بن سالم که در آن چنین می‌گوید:

به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام حسن افضل است یا امام حسین؟
حضرت فرمود: «حسن علیه السلام از حسین علیه السلام افضل است». عرض کردم: پس چگونه است

۱. تبیان، ج ۸، ص ۳۴. تفسیر فخر رازی، ج ۳، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲۴، ص ۱۴۷. المیزان، ج ۱۵، ص ۲۸۵.

۲. بگو: خداوند راست گفت. پس از آیین ابراهیم که مخلص و از شرک به دور بود، پیروی کنید. (آل عمران: ۹۵).
آن‌گاه که از قوم خویش و از آنچه که به جای خداوند می‌پرستیدند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و همه آنان را پیامبر قرار دادیم و از رحمت خود آنان را بهره‌مند گردانیدیم و آنان را نیکونام و بلند آوازه کردیم. (مریم: ۴۹ - ۵۰).

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص ۳۲۳.

که امامت، در نسل امام حسین علیه السلام قرار داده شده و در فرزندان امام حسن علیه السلام ادامه نیافته است؟

حضرت فرمود: «خداوند تبارک و تعالی چنین اراده فرموده است که آنچه در مورد موسی و هارون اتفاق افتاد، درباره حسن و حسین علیه السلام نیز تکرار شود. چنانکه موسی و هارون علیه السلام در نبوت شریک بودند و حسن و حسین علیه السلام نیز در امامت شریک هستند و خداوند عزوجل، نبوت را در نسل هارون قرار داد، نه در نسل موسی. هر چند موسی از هارون افضل بود».

عرض کردم: آیا ممکن است در یک زمان، دو امام وجود داشته باشند؟ فرمود: «نه، مگر آنکه یکی از آن دو، سکوت کند و پیرو دیگری باشد و دیگری (در باب امامت) سخن بگوید و امام او باشد؛ اما اینکه دو امام ناطق در یک زمان وجود داشته باشند، چنین چیزی ممکن نیست».

عرض کردم: آیا پس از حسن و حسین علیه السلام، ممکن است دو برادر، هر دو امام باشند؟ فرمود: «خیر، امامت در میان فرزندان حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت، چنانکه خداوند می فرماید ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾، پس در میان فرزندان و فرزندان فرزندان او ادامه می یابد، تا آن گاه که قیامت برپا شود».^۱

۳. حدیث مفضل بن عمر به نقل از حضرت امام صادق علیه السلام. مفضل گوید: به حضرت عرض کردم: ای فرزند رسول خدا! معنای فرموده خداوند در قرآن: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾ را بر من بازگو کن. فرمود:

معنای آیه این است که خداوند، امامت را تا روز قیامت، در نسل حسین علیه السلام قرار داده است.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۴۹.

۲. خصال، ابوجعفر محمد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص ۳۰۴. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۵۳.

۴. روایت ابو بصیر از حضرت امام باقر علیه السلام که در بیان معنای آیه **﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾** فرمود:

امامت، در نسل حسین علیه السلام است، از فرزندی به فرزند دیگر منتقل می‌شود؛ اما به برادران و عموها نمی‌رسد.^۱

۵. حدیث دیگری از ابوبصیر که در آن چنین آمده است:
از حضرت امام صادق علیه السلام درباره آیه **﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾** پرسیدم. فرمود:
منظور از آن، امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام پایدار نموده است.^۲

۶. ابو هریره گوید: از رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه **﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ﴾** پرسیدم. فرمود:

امامت در نسل حسین قرار داده شده است، از فرزندان او نه امام برگزیده می‌شود و مهدی (عج) در میان آنها خواهد بود ...^۳

احادیث بسیاری دیگری نیز در این باره وجود دارد که پرداختن به همه آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

خلاصه کلام آنکه مقام امامت، به حضرت ابراهیم علیه السلام پایان نیافت، بلکه مطابق با متن صریح آیات و روایات پیش گفته، تا روز قیامت در خاندان و نسل آن حضرت، مستمر و پایدار خواهد بود.

۳. عهد امامت به ستمکاران نمی‌رسد

آیه امامت، ویژگی آن گروه از خاندان ابراهیم علیه السلام را که عهد الهی شامل حال آنان نمی‌شود،

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۳۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۵۳.

۲. معانی الأخبار، شیخ صدوق، قم: مؤسسه نشر اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص ۱۳۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۶۰.

۳. کفایة الأثر، ابوالقاسم علی بن محمد بن علی خزار، قم: چاپ خیام، ۱۴۰۱ هـ، ص ۸۶.

بیان فرموده که این ویژگی همان «ظلم و ستم» است. با تأملی کوتاه در آیات قرآن کریم می‌توان دریافت که این کتاب شریف، فرزندان ابراهیم علیه السلام را با صفات متعددی توصیف کرده است.

قرآن کریم، حضرت ابراهیم را از جمله نیکوکاران و محسنین می‌شمارد؛ اما در میان خاندان و فرزندان آن حضرت، هم «نیکوکاران» و هم از «ستمکاران» نام برده است. آنجا که می‌فرماید:

﴿سَلِّمْ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ * كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * وَبَشَّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَبَارَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِن ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾^۱

بنابراین فرزندان حضرت ابراهیم به دو گروه «نیکوکار» و «ستمکار» تقسیم می‌شوند. همچنین خداوند متعال در آیه دیگری، برخی از فرزندان آن حضرت را هدایت یافته و برخی دیگر را گمراه و فاسق نامیده است:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُّهْتَدٍ وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۲

و مطابق آیه شریف:

﴿فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ﴾^۳

از طرفی، قرآن کریم برخی از فرزندان آن حضرت را «صالح» نامیده است، چنان‌که از

۱. سلام بر ابراهیم که ما نیکوکاران را چنین پاداش می‌دهیم... او را و اسحاق را برکت دادیم و از میان فرزندان آنها، برخی نیکوکارند و گروهی آشکارا بر خویشان ستم روا می‌دارند. (صافات: ۱۰۹ - ۱۱۳).

۲. نوح و ابراهیم را (به سوی مردمان) فرستادیم و در خاندان آن دو، پیامبری و کتاب قرار دادیم. گروهی از آنها هدایت یافته و بسیاری از آنها فاسق و ناپاکارند. (حدیث: ۲۶).

۳. ستم پیشگان، (گفته ما را) به سخن دیگری غیر از آنچه که نازل شده بود تبدیل کردند. پس به خاطر کارهای ناشایستی که انجام می‌دادند، ستمکاران را از آسمان عذابی سخت فرو فرستادیم. (بقره: ۵۹).

زبان حضرت ابراهیم می‌فرماید: ﴿رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^۱ و خداوند نیز دعای آنحضرت را چنین اجابت فرموده است: ﴿... وَبَشِّرْنَهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ﴾^۲. بدین ترتیب، در قرآن کریم اوصاف متعددی برای فرزندان ابراهیم علیهم‌السلام بیان شده است. از طرفی، آیه امامت، فقط ظالمان را از عهد امامت محروم شمرده است. بنابراین لازم است که با تأمل در آیات قرآن کریم، معنای ظلم و ظالم از دیدگاه قرآن را دریابیم تا از این طریق، آن دسته از فرزندان حضرت ابراهیم خلیل علیه‌السلام را که امامت به آنها رسیده و عهد الهی شامل حال آنان شده، بشناسیم.

معنا و مفهوم ظلم

یکی از مفاهیم متداول میان مردم که در حیات روزمره خود و در همه عرصه‌ها از آن نام برده می‌شود، ظلم و ستم است. هر نوع تعدی نسبت به دیگران و تجاوز به حقوق آنان، ظلم نام دارد و شخص تعدی‌کننده و تجاوزگر نیز ظالم نامیده می‌شود. از طرفی، معنای ظلم به حوزه حقوق انسان و تجاوز به آن محدود نمی‌شود، بلکه تعرض اشخاص به قوانین کلی و قواعدی که متضمن سعادت و آسایش انسان است - مانند دستورات بهداشتی، قوانین اجتماعی و دولتی و ... - نیز از انواع ظلم محسوب می‌شود.

بدین ترتیب، ظلم از مفاهیمی است که همه انسان‌ها مفهوم آن را درک می‌کنند و آن را نه برای خود و خود برای دیگر هم‌نوعان خویش و حتی برای چهارپایان و حیوانات، نمی‌پسندند.

قرآن کریم نیز مفهوم جدید یا تعبیر خاصی برای ظلم نیاورده است و بررسی آیات شریف قرآن نشان می‌دهد که مفهوم ظلم در قرآن، به همان معنای متداول میان مردم - که هر انسانی آن را درک می‌کند - به کار رفته است و همان‌گونه که سرپیچی از اطاعت از

۱. خداوندا! مرا (فرزندانی) صالح و نیکوکردار عطا فرما. (صافات: ۱۰۰).

۲. ... و او را به اسحاق، که پیامبری از زمره صالحان بود، بشارت دادیم. (صافات: ۱۱۲).

قوانین حکومتی، ظلم و ستم برخویشتن محسوب می‌شود، عدم اطاعت از قانون الهی نیز ظلم به نفس است.

از سوی دیگر همچنان‌که در نزد انسان‌ها، ظلم دارای مراتب و درجات مختلف است، در قرآن کریم نیز مراتب گوناگون دارد. چنان‌که قرآن کریم از زبان لقمان حکیم در وصیت وی به فرزندش، شرک به خداوند متعال را «ظلم عظیم» نامیده است: ﴿يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾.^۱

از این‌رو در قرآن کریم، از مشرکان و کافران با تعبیر «ظالمین» یاد شده است. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَتَقَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ...﴾.^۲

در جای دیگر نیز می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.^۳ و نیز می‌فرماید: ﴿مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾.^۴

بدین ترتیب در بسیاری از آیات شریف قرآن، کافران و مشرکان «ظالم» نامیده شده‌اند. از تعبیر به کاررفته در وصیت لقمان به فرزندش که شرک به خدای متعال را «ظلم عظیم» نامیده، درمی‌یابیم که ظلم مراتب متعدد دارد و بزرگترین آنها، «شرک» است. البته معنای ظلم، تنها به شرک و کفر محدود نمی‌شود، بلکه در قرآن کریم، دیگر گناهان نیز به ظلم تعبیر شده‌اند.

۱. ای پسر کم! به خداوند شرک نوز که شرک ورزیدن به خداوند، ظلم عظیم است. (لقمان: ۱۳).

۲. آن هنگام که موسی قوم خود را گفت: ای قوم من! شما با پرستیدن گوساله به خویشتن ستم کردید.... (بقره: ۵۴).

۳. کافران، همان ستمکارانند. (بقره: ۲۵۴).

۴. هرکس به خداوند شرک ورزد، خدا بهشت را بر او حرام گرداند و جایگاه او آتش است و ستمکاران را یاوری نخواهد بود. (مائده: ۷۲).

به نمونه‌ای از آیاتی که در آن، انواع معصیت، به ظلم تعبیر شده است، توجه کنید:

۱. نسبت دروغ به خداوند دادن که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ

اللَّهِ كَذِبًا﴾.^۱

۲. ادعای دروغین:

﴿وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذًا

لَمِنَ الظَّالِمِينَ﴾.^۲

۳. به ناحق کشتن کسی که جان‌ش جان‌ش محترم است. خداوند متعال در بیان داستان

دو فرزند آدم علیه السلام می‌فرماید: ﴿إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْثُغَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنَ أَصْحَابِ النَّارِ

وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ﴾.^۳

۴. زنا: خداوند در داستان یوسف علیه السلام می‌فرماید:

﴿وَعَلَّقَتِ الْأَبُوبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

الظَّالِمُونَ﴾.^۴

۵. حکم راندن و داوری کردن برخلاف آنچه که خداوند فرمان داده است: ﴿وَمَنْ لَّمْ

يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾.^۵

۶. کتمان شهادت: ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ...﴾.^۶

۷. تعدی و تجاوز بر دیگران: ﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ... وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ

۱. چه کسی ستمکارتر است از آنکه به دروغ (ناروایی را) به خداوند نسبت دهد؟ (انعام: ۹۳).

۲. ادعا نمی‌کنم که گنجینه‌های خدایی نزد من است و (به دروغ) به شما نمی‌گویم که از غیبت آگاهی دارم یا اینکه فرشته هستم... که در این صورت از ستمکاران خواهیم بود. (هود: ۳۱).

۳. هابیل گفت: من می‌خواهم که بار گناه تو و خودم بر دوش تو افتد و از اهل جهنم شوی که این است کیفر ستم پیشگان. (مائده: ۲۳).

۴. درها را محکم بست و گفت: من آماده‌ام. یوسف علیه السلام فرمود: پناه می‌برم به خدا که او پروردگار من است. به راستی ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (یوسف: ۲۳).

۵. و آنان که براساس آنچه که خداوند نازل فرموده حکم نکنند، از ستمکاران خواهند بود. (مائده: ۴۵).

۶. کیست ستمکارتر از آنکه گواهی خداوند را نزد خویش پوشیده دارد؟ (بقره: ۱۴۰).

ضَرَارًا لِّتَعْتَدُوا وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ^۱ و بسیاری از آیات دیگر که برخی از گناهان را ظلم به بندگان و یا ظلم به خویشان می‌داند و این نشان می‌دهد که ظلم، تنها به معنای شرک ورزیدن به خداوند سبحان نیست.

معصیت و نافرمانی خداوند از آن جهت «ظلم» نامیده شده که ظلم به خویشان عبارت است از سرپیچی از قانونی که سعادت و سلامت وجود انسان را تضمین می‌کند و برای تأمین سعادت انسان، چه قانونی بالاتر از قوانین الهی؟ و برای اطاعت و پیروی انسان، چه حکومت و سلطه‌ای برتر از حکومت خداوند؟ پس واضح است که سرپیچی انسان از این قانون، ظلم به خویشان و انکار قانون الهی، نافرمانی خداوند خواهد بود.

بنابراین تنها شرک ورزیدن به خداوند، ظلم نیست، بلکه ظلم دارای مراتب مختلف است و چنان‌که گفتیم، درجه آن با توجه به مرتبه آن، معتبر است و هر چه معصیت بزرگ‌تر باشد، درجه شرک مربوط به آن نیز بالاتر خواهد بود تا آنجا که شرک به خداوند، بالاترین مرتبه و بزرگترین درجه ظلم است. چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾^۲.

گناه، مرتبه‌ای از شرک

همه انواع گناهان، نوعی شرک محسوب می‌شوند، چرا که شرک عبارت است از شریک قرار دادن برای خداوند در آنچه که تنها از آن خداست، خواه طاعت و عبادت باشد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْءَ آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ...﴾^۳. و می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوْنَةً...﴾^۴.

۱. اگر زنان را طلاق دادید و عده آنان پایان یافت... آنها را نگاه ندارید و (به حقشان) تجاوز نکنید که هرکس چنین کند، به‌راستی بر خود ستم کرده است. (بقره: ۲۳۱).

۲. به‌راستی شرک ورزیدن به خداوند، ظلمی عظیم (و آشکار) است. (لقمان: ۱۳).

۳. ای فرزندان آدم! آیا از شما پیمان نگرفتم که شیطان را پرستش نکنید؟ (یس: ۶۰).

۴. آیا دیدی کسی را که هوای نفس خود را معبود و خدای خویش گرداند؟ (جاثیه: ۲۳).

و خواه در افعال و اعمال که خداوند می فرماید:

﴿... فَلَمَّا أَثَقَلَتِ دَعَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ ءَاتَيْنَا صَلَاحًا لَّنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ * فَلَمَّا

ءَاتَيْنَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا ءَاتَيْنَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾.^۱

بنابراین، تنها اعمالی مانند پرستش بت‌ها، شرک نیست، بلکه اطاعت و پیروی از هرکس و هرچیز، اگر مطابق با رضای خداوند سبحان نباشد، مرتبه‌ای از شرک است. چنان‌که خداوند می فرماید: ﴿اتَّخَذُوا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾^۲ و ناگفته پیداست که یهود و نصاری، رهبران و راهبان خود را نمی پرستیدند، بلکه در اموری که مورد رضای خداوند نبود، از آنها اطاعت و پیروی می کردند.

به راستی اگر القائنات شیطان و هوای نفس و جهل آدمی و امثال آن نبود، انسان هیچ‌گاه خلاف امر و نهی پروردگار خویش رفتار نمی کرد، دامن به گناه نمی آلود و در پی آنچه که شیطان برایش زینت داده و آن را خوشایند جلوه می دهد، به اطاعت ابلیس گردن نمی نهاد. چنان‌که گفتیم، اطاعت کردن نیز نوعی عبادت است.

بدین ترتیب، گناه و معصیت یکی از مراتب شرک است و این همان معنای فرموده خداوند در قرآن کریم است: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾.^۳

حقیقت ایمان به خداوند عبارت است از دل‌بستگی به او و خضوع کامل در برابر عظمت او و حقیقت شرک عبارت است از دل‌بستگی به غیر خدا؛ یعنی دل بستن به آنها که حتی سود و زیان خویش را هم در اختیار ندارند و از آنجا که هر یک از افراد بشر، مراتب مختلفی از ایمان و شرک را با هم در دل خویش جا داده‌اند، می بینیم که

۱. ... و چون باردار شد، پروردگار خویش را خواندند که اگر ما را فرزندی صالح عطا کنی، بدون شک از سپاسگزاران خواهیم بود و آن‌گاه که آنان را فرزندی عطا کرد، در آنچه خدای ایشان را داده بود، برای پروردگار شریکانی قرار دادند و خدای از آنچه به آن شرک می ورزند بسی والاتر است. (اعراف: ۱۸۹ - ۱۹۰).

۲. (یهودیان و نصاری) دانشمندان و راهبان خویش را به جای خداوند به الوهیت گرفتند. (توبه: ۳۱).

۳. بیشتر آنها به خدای ایمان نمی آورند، مگر آنکه (مرتبه‌ای از) شرک را نیز به ایمان خود می آمیزند. (یوسف: ۱۰۶).

اعمال و رفتار برخی از آنان، با اعتقاداتشان همگونی ندارد، چنان که قرآن کریم تصریح می نماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾.^۱

برخی از مراتب شرک، واضح و آشکار است؛ اما برخی از انواع شرک، پنهان هستند و «شرک خفی» نام دارند. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در این باره می فرمایند:

راه یافتن شرک در دل مردمان، از رد پای مور بر صخره صاف در شب تار و از رد پای مورچه بر سنگ سیاه ناپیداتر است.^۲

احادیث بسیاری در این خصوص از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

- حضرت امام باقر علیه السلام در بیان معنای آیه شریف ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ می فرمایند:

شرک در اطاعت (از غیر خدا)، با شرک در عبادت (غیر خدا) تفاوت دارد. گناهای که مردم انجام می دهند، شرک در اطاعت است؛ یعنی آنها با اطاعت از شیطان، از غیر خدا اطاعت کرده و به پروردگار شرک ورزیده اند؛ اما در عبادت شرک نورزیده اند؛ یعنی غیر خدا را پرستش نکرده اند.^۳

- حضرت امام صادق علیه السلام می فرماید:

خداوند متعال فرموده است: من بهترین شریک هستم. اگر کسی در اعمال خود، کسی را شریک من گرداند، از او نمی پذیرم و هیچ عملی را نمی پذیرم، مگر آنکه خالصانه برای من باشد.^۴

- ابوبصیر گوید: از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام درباره معنای آیه ﴿اتَّخَذُوا أَمْثَلَهُمْ

۱. آیا دیدی آن کس را که هوای نفس خود را معبود و خدای خویش قرار داد؟ (جائیه: ۲۳).

۲. الغیبة، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، قم: مؤسسه معارف اسلامی، ص ۲۰۷. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۵۹.

۳. بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۱۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۵۳.

وَرُهِبْنَهُمْ أَزْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ^۱ پرسیدم، فرمود:

به خدا سوگند آنها مردم را به عبادت خود فرا نخواندند، که اگر چنین می‌کردند، مردم به آنها پاسخ مثبت نمی‌دادند. در عوض، آنها حرام خدا را حلال و حرام او را حلال کردند و مردم نیز پیروی از آنها، بدون آنکه خود بفهمند، آنان را می‌پرستیدند.^۲

بدین ترتیب، احادیث بسیاری از ائمه اطهار (علیهم‌السلام) وارد شده که هر نوع معصیت و نافرمانی خداوند سبحان را، نوعی پرستش شیطان و مرتبه‌ای از مراتب شرک به خداوند بزرگ می‌داند. خلاصه کلام آنکه هر نوع معصیت و نافرمانی خداوند و هرگونه پیروی از هوای نفس در جهت خلاف رضای خداوند متعال، ظلم به خویشتن است؛ زیرا از مراتب شرک که ظلم عظیم است، محسوب می‌شود. بنابراین درمی‌یابیم شخص ظالم که مطابق با آیه امامت، عهد الهی شامل حال او نمی‌گردد، همان کسی است که از سایه عزت اطاعت خداوند، خارج شده و به ذلت نافرمانی تن داده است و خداوند درباره او چنین می‌فرماید:

﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾.

مفسران نیز در بیان معنای این آیه، همین برداشت را کرده‌اند. زمخشری در الکشاف در تفسیر آیه چنین می‌گوید:

معنای آیه آن است که هر کدام از فرزندان تو که ظالم باشند، جانشینی من و عهد امامت به او نخواهد رسید، بلکه این عهد شامل حال کسی خواهد شد که عادل و از ظلم و ستم به دور باشد. با توجه به این آیه، چنین نتیجه گرفته‌اند که انسان فاسق، برای امامت مناسب نیست ...

تا آنجا که می‌گوید:

ابو حنیفه (رضی الله عنه)، به طور غیر علنی و پنهان، بر ضرورت یاری‌رساندن به زید بن علی (رضوان الله علیهما) و دادن کمک مالی به او و طغیان در برابر دزدانی که خود را

۱. علما و راهبان خود را (همچون) پروردگار دانستند (و از آنها پیروی کردند). (توبه: ۳۱).

۲. الکافی، ج ۱، ص ۵۳.

امام یا خلیفه نامیده بودند، همچون منصور دوانیقی و دیگران، فتوا داده بود. زنی به او گفت: پسر مرا به همراهی با ابراهیم و محمد، (فرزندان عبدالله بن حسن) و قیام علیه حکومت فرمان دادی و او در این راه کشته شد. ابوحنیفه درباره منصور دوانیقی و یاران او چنین می‌گفت: اگر آنها بخواهند مسجدی بسازند و از من بخواهند که حتی آجری فراهم کنم، این کار را نخواهم کرد.

و از ابن عیینه چنین نقل شده است:

ظالم، هرگز نمی‌تواند امام باشد، چگونه ممکن است ظالمی امام شود، حال آنکه فلسفه وجود امام، جلوگیری از اعمال ظالمان است؟ اگر شخص ظالمی به امامت منصوب شود، مصداق ضرب‌المثل معروف خواهد بود که می‌گوید: «هر که گرگ را چوپان قرار دهد، ظلم کرده است».^۱

گویی این بخش از گفته‌های زمخشری، به همان نکته‌ای اشاره دارد که علامه طباطبائی رحمته‌الله در المیزان آورده است، آنجا که می‌فرماید:

عظمت و شرافت این مفهوم، امامت، موجب می‌شود، تنها کسانی قادر به عهده‌دار شدن آن باشند که خود، ذاتاً هدایت‌یافته و سعادت‌مند باشند؛ زیرا کسانی که احتمال ارتکاب ظلم و شقاوت در آنان وجود دارد، اگر هم سعادت‌ی یابند، بر اثر هدایت دیگران است. چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ﴾.^۲ این آیه شریف، کسی که دیگران را به حقیقت رهنمون می‌کند با کسی که جز با کمک دیگران هدایت نمی‌یابد، مقایسه کرده است و این مقایسه نشان می‌دهد که هدایتگر راه حق، باید به خودی‌خود هدایت‌یافته باشد و کسی که با کمک دیگری هدایت شده باشد، نمی‌تواند هدایتگر راه حق باشد.^۳

۱. الکشاف، ج ۱، ص ۱۸۴.

۲. آیا آن کس که (دیگران را) به راه حق هدایت می‌کند سزاوار پیروی است یا کسی که اگر او را هدایت نکنند، خود راه حق را نمی‌یابد؟ (یوسف: ۳۵).

۳. المیزان، ج ۱، ص ۲۷۳.

همچنین فخر رازی در تفسیر آن آیه شریف آورده است:

مسئله ششم: این آیه، عصمت پیامبران را به دو دلیل ثابت می‌کند: نخست آنکه ثابت کردیم منظور از عهد الهی در این آیه «امامت» است و تردیدی نیست که هر پیامبری، امام نیز هست و امام در لغت به معنای پیشواست که مردم به او اقتدا و از وی تبعیت می‌کنند، از طرفی، پیامبر نیز برترین و والاترین مردم است و از آنجا که آیه تأکید دارد که شخص فاسق نمی‌تواند امام باشد، به طریق اولی دلالت می‌کند که پیامبر نیز نباید فاسق و گنهکار باشد.

دوم، آنکه در آیه می‌خوانیم: ﴿لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، (عهد من، شامل حال ستمکاران نمی‌گردد)، اگر منظور از این عهد، نبوت باشد؛ تأکید بر نرسیدن ستمکاران بدان نشان دهنده لزوم گنهکار نبودن پیامبران است. اگر هم منظور از آن عهد، امامت باشد، باز هم بدان جهت که هر پیامبر، یقیناً امام و پیشوای مردم نیز هست و از طرفی هر انسانی گنهکار و ناجر، ظالم بر خویشان است؛ بنابراین مقام نبوت به هیچ انسان فاسق و گنهکاری نمی‌رسد والله علم؛ خدا بهتر می‌داند.^۱

... و در جای دیگر چنین گوید:

از آنجا که دریافتیم منظور از امامت در این آیه، همان مقام نبوت است، پس می‌توان نتیجه گرفت که هر کس حتی لحظه‌ای به خداوند بزرگ کافر شده باشد، برای نبوت مناسب نیست.^۲

هم او در جای دیگر چنین آورده است:

اگر کسی ادعا کند که ظاهر عبارات آیه، نشان دهنده آن است که امام و قاضی باید چه در آشکارا و چه در پنهان، از ظلم و ستم دور باشد، در پاسخ خواهیم گفت: بله، شیعیان با استناد به این آیه آن را دلیل بر صحت عقیده خود مبنی بر لزوم عصمت امام در پنهان

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۴۳.

۲. همان.

و آشکار می‌دانند؛ اما ما می‌گوییم: با وجود اینکه آیه چنین اقتضا می‌کند؛ ولی ما - اهل سنت - لزوم عصمت باطنی را کنار نهاده و تنها به عصمت ظاهری اکتفا کرده‌ایم.^۱

اما گویی کسی از رازی که خود را مفسر کتاب خدا و عالم علم تفسیر می‌داند، نپرسیده است که چرا دلالت آیه بر لزوم عدالت ظاهری و باطنی را رها کرده و تنها به عدالت ظاهری اکتفا نموده‌است، حال آنکه خود بر این نکته اذعان دارد؟! ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَنَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾.^۲

گویی آنان از یاد برده‌اند که: ﴿سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ﴾.^۳ نتیجه آنکه مطابق با مباحث پیشین، به صراحت می‌توان دریافت که انسان ظالم و ستمکار؛ یعنی کسی که هر نوع گناه و معصیتی مرتکب شود، صلاحیت رسیدن به عهد الهی و مقام امامت را ندارد.

۱. همان.

۲. بگو: اگر راست می‌گویید، دلیل و برهان خود را ارائه کنید. (بقره: ۱۱).

۳. گواهی آنان ثبت می‌گردد و از آنها (درباره آن) پرسیده خواهد شد. (زخرف: ۱۹).

۱

امام از دیدگاه قرآن کریم

امام از دیدگاه قرآن کریم

پس از بررسی ویژگی و صفتی که مانع رسیدن انسان به مقام امامت می‌شد، لازم است به صفات و ویژگی‌های که مقدمه آن هستند و باید در امام وجود داشته باشد پردازیم، همچنان که پیامبر و خلیل خدا، حضرت ابراهیم علیه السلام بدان صفات آراسته شد و شایسته رسیدن به عهد الهی گردید.

آیه مذکور تصریح می‌کند که رسیدن ابراهیم به مقام امامت، پس از به پایان بردن «کلمات» و موفقیت در امتحان‌های الهی بود و بدین ترتیب مشخص می‌شود که هر کس می‌خواهد به این مرتبه برسد و امام شود، باید آن مرحله‌ای را که مولایمان حضرت ابراهیم طی کرد، او نیز بپیماید و همانند آن حضرت، کلمات و آزمون‌ها را پشت سر گذارد.

آیه شریف مذکور، ماهیت دقیق آن «کلمات» و مراحل را مشخص ننموده است تا بتوان با توجه به وجود آن در اشخاص، به صلاحیت آنها برای رسیدن به منصب امامت پی برد؛ اما می‌توان با توجه به آیه شریف «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۱، به این حقیقت دست یافت. این آیه شریف بیان می‌کند که برای کسب مقام امامت، دو شرط اساسی وجود دارد و هر یک از آنها با یکی از ابعاد شخصیت انسان در ارتباط است: نخست، بعد عملی که عبارت است از «صبر» و دوم، بعد علمی که

۱. آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کنند؛ زیرا آنان شکیبایی و صبر پیشه کردند و به نشانه‌های ما یقین داشتند. (سجده: ۲۴).

«یقین» است و شایسته است که امام از این دو عامل بهره‌مند باشد؛ یعنی در مقام عمل به صبر و شکیبایی و در عرصه علم، به باور و یقین آراسته باشد.

۱. صبر

نخستین صفت لازم برای امام، صبر است که قرآن کریم آن را از صفات پیامبر ﷺ شمرده و در توصیف خاندان ابراهیم علیهم‌السلام، برخی از آنان را، هدایت یافته نامیده و فرموده است: ﴿فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ﴾^۱ و در جای دیگر نیز صبر پیشگان را هدایت یافته نام نهاده و چنین فرموده است:

﴿... وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ * الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ﴾^۲ همچنین قرآن کریم درباره خاندان آن حضرت می‌فرماید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ﴾^۳ نیز در چندین مورد، صبر کنندگان را «محسن» و نیکوکار نامیده است، مانند آیات شریف ﴿وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾^۴ و ﴿وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۵ و ﴿إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۶ چنان‌که می‌بینیم، قرآن کریم در موارد متعدد، مؤمنان را به صبر و شکیبایی سفارش فرموده، صبر پیشگان را ستوده و پاداش آنان را بزرگ شمرده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ﴾^۷.

۱. گروهی از آنها هدایت یافته‌اند. (حدید: ۲۶).

۲. صبر پیشگان را بشارت ده آنها که چون مصیبتی به ایشان رسد، گویند: ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم آنان را از جانب پروردگارشان، تحیت و رحمت رسد و آنان هدایت یافتگانند. (بقره: ۱۵۶ - ۱۵۷).

۳. و از خاندان آن دو، گروهی نیکوکارند و برخی نیز آشکارا به خویشتن ستم روا می‌دارند. (صافات: ۱۱۳).

۴. آنان که خشم خود فرو می‌برند و از مردمان در می‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد. (آل عمران: ۱۳۴).

۵. شکیبا باش که خداوند پاداش شکیبایان را تباه نمی‌گرداند. (هود: ۱۱۵).

۶. به راستی هر کس پرهیزگار باشد و صبر پیشه کند، پس خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌گرداند. (یوسف: ۹۰).

۷. صبر پیشه کن، چنان‌که پیام‌آوران اولوالعزم صبر کردند. (احقاف: ۳۵).

و در بیان سرگذشت صبر ایوب علیه السلام می فرماید: ﴿إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ﴾^۱ و در جای دیگر می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۲ و نیز می فرماید: ﴿وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ﴾^۳ و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۴ و بدین ترتیب، آیات بسیاری در قرآن کریم به مدح و ستایش صبر و صبر پیشگان پرداخته است.

همچنین در احادیث و روایات متعددی که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است، اهمیت «صبر» را به وضوح مشاهده می کنیم:

۱. حضرت امام رضا علیه السلام از پدر بزرگوارش حضرت امام موسی کاظم علیه السلام چنین نقل می فرماید:

در یکی از جنگ ها، گروهی به نزد رسول خدا آمدند. حضرت پرسید: کیستید؟
عرض کردند: گروهی از مؤمنان هستیم.

حضرت فرمود: نشانه ایمان شما چیست؟

عرض کردند: شکیبایی به هنگام مصیبت و بلا، شکر و سپاس به هنگام نعمت و گشادگی و تسلیم و رضا در برابر قضای الهی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «نزدیک است که عالمان بردبار، بر اثر فقه و آگاهی خویش به درجه انبیاء برسند. اگر چنین هستید که می گوید، پس آنچه را در آن اقامت نمی کنید بنا ننهید و آنچه را خوردن نتوانید، نیندوزید و از خداوندی که به سوی او باز می گردید، پروا کنید».^۵

۱. ما او را از صبرپیشگان یافتیم و او نیکو بنده ای بود و همواره به سوی ما روی می کرد.
۲. ای ایمان آورندگان! از شکیبایی و نماز کمک بجوید که خداوند به همراه صبرپیشگان است. (بقره: ۱۵۳).
۳. و خداوند صبرپیشگان را دوست می دارد. (آل عمران: ۱۴۶).
۴. شکیبایی کنید که خدا شکیبایان را دوست می دارد. (انفال: ۴۶).
۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۸.

۲. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام درباره ایمان پرسیدند، فرمود:

خداوند متعال، ایمان را بر چهار اساس استوار کرد: صبر، یقین، عدل و جهاد.

در این میان، صبر خود چهار پایه دارد: اشتیاق، هراس، زهد و مراقبت.

هر که به بهشت اشتیاق دارد، از شهوت‌ها چشم پوشد و هر که از آتش هراس دارد، از

حرام روی گرداند و هر که به دنیا زهد و بی رغبتی نشان دهد، مصیبت‌ها او را آسان آید

و هر که مرگ را پیش رو بیند، به انجام کارهای نیک شتاب کنند ...^۱

۳. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرماید:

چون قیامت فرارسد، گروهی از مردم برخاسته و به در بهشت آیند و در حلقه برکوبند.

گفته شود: کیستید؟

گویند: ما صبر پیشگان هستیم.

گفته شود: بر چه چیز صبر کردید؟

گویند: بر اطاعت خدا صبر می کردیم و در برابر نافرمانی خدا صبر پیشه می کردیم. در

این هنگام خداوند عزوجل گوید: راست گفتند. آنها را به بهشت داخل کنید و این است

معنای فرموده خداوند که: «إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»: شکیبایان،

پاداش خود را بی حساب، به طور کامل دریافت می دارند.^۲

۴. حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند:

جایگاه صبر نسبت به ایمان، همچون سر در بدن است، همچنان که اگر سر برود بدن نیز

از بین می رود، اگر صبر از میان رود نیز ایمان از بین خواهد رفت.^۳

۵. سماعة بن مهران گوید:

حضرت امام رضا علیه السلام به من فرمود: «چه چیز موجب شده که به حج نروی»؟

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۸۹.

عرض کردم: فدایت شوم، قرض بسیار برگردنم افتاده است. دارایی‌ام از بین رفته و قرض که بر عهده‌ام مانده بیشتر از مالی است که از دست داده‌ام. اگر کمک یکی از یارانمان نبود، نمی‌توانستم از آن وضع رها شوم.

حضرت فرمود: «اگر صبر پیشه کنی، خشنود خواهی بود و اگر صبر نکنی، خداوند تقدیر خود را به اجرا می‌گذارد، چه راضی باشی و چه ناخرسند».^۱

۶. از حضرت امام صادق (ع) چنین روایت شده است:

پیامبر اکرم (ص) فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید:

«من دنیا را به بندگان خود وام داده‌ام، پس هر که از آن به من قرض دهد، در برابر هر جزء از ده برابر تا هفتصد برابر، هر اندازه که بخواهم به او برمی‌گردانم. و هر که به من قرض ندهد، به قهر (بدون رضایت او) از وی چیزی بستانم، پس اگر صبر و بردباری پیشه کند، او را سه خصلت دهم که اگر یک از آنها را به فرشتگانم بدهم، از من بدان خرسند گردند».

راوی گوید: سپس امام (ع) این آیه را تلاوت فرمود:

﴿الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ

مِّن رَّبِّهِمْ...﴾ که این درود پروردگار یکی از آنهاست. دومی، «رحمت» و سومی،

«هدایت یافتن» است. چنان‌که در ادامه آیه شریف آمده است: ﴿وَرَحْمَةٌ وَأُولَٰئِكَ هُمُ

الْمُهْتَدُونَ﴾.

سپس امام صادق (ع) فرمود: «اینها از آن کسی است که خداوند از او چیزی را به

قهر (بدون رضایت او) نستانند».^۲

از این رو علمای علم اخلاق، صبر را پایه و اساس تمامی فضایل روحی و مبنای همه

مکارم اخلاقی دانسته‌اند. در ادامه بحث خواهیم دید که صبر، میراث و نتیجه یقین است

۱. همان، ص ۹۰.

۲. همان، ص ۹۲.

و اینکه یقین، نتیجه‌ای به مراتب والاتر از صبر نیز در بردارد که عبارت است از تسلیم و رضا در برابر اراده‌ی خداوند سبحان چنان که حق تعالی در توصیف خلیل خود، ابراهیم علیه السلام، می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِربِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱

۲. یقین

دومین ویژگی اساسی برای امام، «یقین» است که عبارت است از «علمی که شک و تردید بدان راه ندارد».^۲ از آیات قرآن کریم چنین برمی‌آید که رسیدن به مرحله‌ی یقین، جز از طریق مشاهده‌ی عوالم غیرمادی و جهان ماورای ماده، امکان‌پذیر نیست. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ﴾.^۳ در نتیجه، باید گفت آن درجه از یقین که مولایمان حضرت ابراهیم علیه السلام پس از مشاهده‌ی آسمان‌ها و زمین بدان دست یافت، یقین حاصل از دلیل و برهان عقلی نبوده، بلکه در نتیجه‌ی مشاهده‌ی عینی حقایق ملکوتی حاصل شده است. اینجا لازم است به دو نکته اشاره نماییم: نخست، معنا و مفهوم «ملکوت» و دوم آنکه نتیجه‌ی مشاهده‌ی ملکوت، رسیدن به یقین است.

الف) معنای «ملکوت»

ملکوت در لغت به معنای «مُلک» است و مصدری است که مانند واژه‌های طاغوت و جبروت، با افزودن «واو» و «تاء» به دست آمده است. اضافه‌شدن این دو حرف، سبب تأکید در معنای واژه شده است، چنان‌که گفته‌اند: «اضافه‌شدن حرفی به ریشه‌ی کلمه، موجب افزایش و تأکید در معناست».

۱. آن‌گاه که پروردگارش به ابراهیم فرمود: تسلیم (اراده‌ی خدا) باش، گفت: تسلیم شدم در برابر پروردگار جهانیان. (بقره: ۱۳۱).

۲. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۱.

۳. این گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم تا از به یقین‌رسیدگان گردد. (انعام: ۷۵).

علمای علم لغت گفته‌اند:

«ملکوت به معنای «ملک» است، اما از آن رساتر و دارای تأکید بیشتر است؛ زیرا «واو» و «تا»، برای تأکید و مبالغه به کلمه اضافه می‌شوند».^۱

در قرآن کریم نیز واژه ملکوت - مانند دیگر واژه‌ها - به همان معنای متداول به کار رفته است؛ زیرا چنین نبوده که قرآن کریم، برای واژگانی که مورد استفاده قرار داده، معنای جدیدی ابداع کند و تنها تفاوتی که ممکن است وجود داشته باشد، مصداق‌هایی است که بر معنای و مفهوم واژگان صدق می‌کند.

بدین ترتیب، «ملک» و «ملکوت»، نوعی مالکیت، احاطه و در اختیار داشتن اشیاء است که امکان تصرف و ایجاد تغییر و تحول در آن را مالک فراهم می‌سازد. مالکیت، گاهی اعتباری و قراردادی است. برای مثال، مالکیت انسان بر اموال و دارایی‌ها و املاک خویش، از این نوع است. در این نوع مالکیت، امکان نقل و انتقال، بخشش، واگذاری و حتی تصرف و غصب توسط دیگران وجود دارد.

اما نوع دیگری از مالکیت، «حقیقی» بوده و از لحاظ معنا، مانند نوع پیشین است؛ با این تفاوت که قابلیت نقل و انتقال و واگذاری از مالک اصلی به دیگری را ندارد و به همین سبب، مالکیت حقیقی نام گرفته و تنها از لحاظ مصداق، با نوع پیشین تفاوت دارد. برای نمونه‌ای از این نوع مالکیت حقیقی، می‌توان مالکیت انسان بر توانایی‌ها و اعمال خویش را نام برد. هر یک از ما مالک نفس خویش است، بدین معنا که هر انسان، بر قوه‌شنوایی، بینایی و دیگر نیروها و اعمال خویش حاکمیت دارد، چشم و گوش و دیگر اعضای او، با اراده و اختیار او کار می‌کنند و تابع اراده دیگران نیستند.

هر یک از انسان‌ها، این نوع مالکیت را در وجود خویش احساس می‌کند و در آن تردید ندارد. از طرفی، این نوع مالکیت، قابلیت نقل و انتقال، بخشیدن، واگذاری یا تصرف از سوی دیگران را ندارد.

۱. تبیان، ج ۴، ص ۱۷۶ و به نقل از زجاج، فراء، بلخی، جبائی و طبری.

پس انسان، خود مالک نیروهای وجودی و اعمال خویش است و آنها همه، تحت تصرف وی قرار دارند و وجودشان وابسته به وجود انسان است و هیچ‌گاه نمی‌توانند از او مستقل یا بی‌نیاز گردند. مثلاً چشم به فرمان مالک خویش، می‌بیند و گوش، به اراده صاحبش می‌شنود و اگر انسان نبود، چیزی به نام چشم و بینایی یا گوش و شنوایی معنا نداشت.

تردیدی نیست که این نوع مالکیت که همان مالکیت حقیقی و تکوینی است، می‌تواند به خداوند سبحان نیز نسبت داده شود، زیرا اوست که مالک حقیقی همه اشیاء است و آفرینش و تدبیر همه چیز از او سر چشمه می‌گیرد. هیچ یک از مخلوقات، چه در ذات خود و چه در نیروها و اعمال خویش، از آفریدگار متعال بی‌نیاز نمی‌تواند بود و هیچ موجودی، چه به تنهایی و چه در کنار دیگر اجزاء به هم پیوسته هستی که درهم آمیخته و نظام تکوین را تشکیل داده‌اند، از خود استقلالی ندارد.^۱

این گونه است که می‌توان میان دو مقوله مورد تأکید قرآن کریم، یعنی وجود قانون علیت و معلولیت نظام اسباب از یک سو و نسبت داده‌شدن همه امور عالم به خداوند متعال از سوی دیگر، هماهنگی برقرار کرد و هر دو را پذیرفت. بدین معنا که علل و اسباب موجود در نظام تکوین، به خودی خود از تأثیر مستقل برخوردار نیستند، بلکه تأثیرگذار حقیقی - به معنی واقعی کلمه - کسی جز خداوند متعال، آن حاکم مطلق و بی‌چون و چرا نیست. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۲؛

﴿لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾^۳؛

﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۴؛

۱. المیزان، ج ۷، ص ۱۷۰، با اندکی تصرف و توضیح.

۲. آگاه باشید که آفرینش و حکم را نیاز آن اوست. (اعراف: ۵۴).

۳. هر آنچه در آسمان‌ها و زمین است، از آن خداست. (بقره: ۲۸۴).

۴. حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست. (حدید: ۵).

﴿قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ﴾^۱؛

﴿تَبَرَّكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^۲.

بسیاری آیات دیگر نیز به وضوح، بیان می‌کند که همه چیز تحت مالکیت محض خداوند سبحان قرار دارد و در این مالکیت، هیچ کس شریک او نیست. اوست که به تنهایی قادر است آن‌گونه که می‌خواهد در آنها تصرف کند.^۳

از این رو در قرآن کریم آمده است: ﴿إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ * وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.^۴ این آیه شریف و مانند آن بیانگر این حقیقت است که آنچه انسان می‌خواهد و می‌تواند انجام دهد، جز با اراده الهی تأثیری نخواهد داشت.^۵

و این موضوع در روایات اهل بیت علیهم‌السلام نیز مورد تأکید قرار گرفته است:

۱. در حدیثی از حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام درباره معنای «استطاعت» و توانایی انسان آمده است که حضرت خطاب به عبایه بن ربیع فرمود:

(آن‌گاه که مالکیت چیزی را داری)، به همراه خداوند مالک آن هستی یا جدای از او؟ عبایه سکوت کرد. امیر مؤمنان علیه‌السلام فرموده پاسخ بگو ای عبایه! تا آنجا که فرمود: تو آن را به همراه خداوند مالک می‌شوی، اما خداوند بدون تو آن را مالک است. اگر خداوند تو را مالک آن گرداند، از روی عطا و بخشش اوست و اگر آن را از تو بستاند، آزمون و بلایی برای تو خواهد بود. اوست مالک (حقیقی) آنچه که تو را مالک آن گردانده و صاحب اختیار آنچه که تو را بر آن توانایی داده. آیا

۱. بگو: همه از جانب خداوند است. (نساء: ۷۸).

۲. بلند مرتبه است آنکه ملک و حاکمیت از آن اوست و بر همه چیز تواناست. (ملک: ۱).

۳. المیزان، ج ۱، ص ۷۸.

۴. این (قرآن) جز ذکر (و اندرزی) برای جهانیان نیست برای هر آنکس که می‌خواهد در راه مستقیم (گام نهد) و شما چیزی نمی‌خواهید، مگر آنکه خداوند، آن پروردگار جهانیان نیز چنان خواهد. (تکویر: ۲۷ - ۲۹).

۵. المیزان، ج ۱، ص ۸۱.

نشینده‌ای که مردم با گفتن «لا حول و لا قوة الا بالله»، از خداوند توان و قدرت می‌طلبند...؟^۱

۲. مردی از اهل بصره در حدیث صحیحی آورده است: از حضرت امام صادق علیه السلام درباره «توانایی» و استطاعت انسان پرسیدم، حضرت فرمود:

خداوند متعال بندگان را آفرید و ابزار «توانستن» را در وجود آنان قرار داد؛ اما آنان را اختیار مطلق عطا نفرمود، بدین ترتیب آنان وقتی کاری را انجام می‌دهند، هم زمان با انجام آن بر آن توانا هستند، و هنگامی که در ملک او کاری را انجام ندهند، بر انجام آنچه انجام نداده‌اند، توانا نبوده‌اند؛ زیرا خداوند عزوجل برتر از آن است که در ملک او کسی با او مخالفت ورزد...^۲

احادیث مذکور و بسیاری روایات دیگر، بر این حقیقت تأکید دارند که ملک واقعی از آن خداوند است و هیچ کس را یارای آن نیست که به تنهایی و به صورت مستقل، فعل یا تأثیری داشته باشد و هیچ چیز جز به اراده و اذن خدای متعال به وجود نخواهد آمد. از سوی دیگر، قرآن کریم آفرینش را تجلی ملک می‌داند و می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمُ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۳

این بدان معناست که «از آن خداوند بودن اشیاء» و تعلق داشتن همه چیز به خدای تعالی، تجلی ملک اوست؛ همان ملکی که هیچ کس در آن شریک نیست. از او به کسی منتقل نمی‌گردد و قابل واگذاری و سپردن به دیگرای نیست و هیچ کس نمی‌تواند در این ملک، جایگزین خداوند شود.

۱. الاحتجاج، ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی، نجف اشرف: انتشارات عثمان، ۱۳۸۵/۵، ۱۹۶۵ م، ج ۲، ص ۲۵۵.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۶۱.

۳. ملک آسمان‌ها و زمین و آنچه در آنهاست، از آن خداست و اوست که آنچه خواهد، می‌آفریند و بر همه چیز تواناست. (بقره: ۱۳۱).

این است معنا و تفسیر واژه ملکوت در آیه شریف «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ»^۱.

بدین ترتیب آیه اخیر بیانگر آن است که ملکوت اشیاء همان امر و اراده خداوند به اشیاست که می‌فرماید: «كُنْ فَيَكُونُ» و این کنایه از افاضه فیض وجود از سوی خداوند متعال بر اشیاست؛ به گونه‌ای که چون اراده الهی تعلق گیرد، دیگر نیازی به چیز دیگر نیست و اراده او نیز تخلف‌ناپذیر و تحقق آن بی‌درنگ و بی‌فاصله است.

در عین حال، معقول نیست که این گفته و اراده الهی را مستلزم تلفظ و گفتن واژه‌ای بدانیم که خداوند متعال برای ایجاد و آفرینش اشیاء، آن را بگوید. در این صورت، آن واژه نیز خود به ایجاد و آفرینش نیاز دارد و به همین ترتیب این سلسله تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت.

از طرفی، در این میان شنونده‌ای وجود ندارد که بخواهد فرمان خدا را بشنود و آن را دریافت کند و با شنیدن آن به وجود آید؛ زیرا بدیهی است که شنیدن، پس از به وجود آمدن معنا دارد، نه پیش از آن.

بنابراین اگر معنای حقیقی «ملک» آشکار شود، مشخص خواهد شد که تفویض و انتقال «ملک» از جانب خداوند، از نظر عقل غیرممکن است، خواه این تفویض - مطابق پندار قائلان به اختیار (مفوضه) - به معنای اختیار مطلق بندگان در انجام خواسته خویش باشد، و خواه به معنای آنکه خداوند، تدبیر امور هستی را تکویناً و تشریعاً به افرادی همچون ائمه علیهم‌السلام سپرده باشد؛ چنان‌که برخی از پادشاهان، تدبیر و اداره امور کشور را به وزیران خود می‌سپارند.^۲ پس هیچ‌یک از اینها عقلاً امکان ندارد، چرا که ملک خداوند متعال غیرقابل انتقال است و در مقام تشبیه، مانند مالکیت انسان بر نیروها و اعمال ارادی

۱. فرمان و (اراده) او چنین است که چون (آفرینش) چیزی را خواهد، او را بگوید: باش، پس آن چیز (موجود) می‌گردد. (یس: ۸۲).

۲. از ظاهر برخی از متون روایی و ادبی نیز این معنا برداشت می‌شود.

خویش است که این مالکیت، چنان که گفتیم، قابل انتقال و واگذاری و شراکت نیست. در چنین حالتی، چاره‌ای جز اینکه عبارات فوق را بر اساس ظاهر آنها تعبیر کنیم و از آن به گونه‌ای برداشت کنیم که با برهان عقلی و دلایل نقلی هماهنگی داشته باشد.

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که حضور اشیاء مادی در عرصه طبیعت، یکی از ابعاد وجودی آنهاست که همان بعد مادی است و به انسان منسوب می‌شود. این بعد، فناپذیر، متغیر و زایل‌شدنی است و در زمان و مکان معنا می‌یابد، چنان‌که از آن دو جدا نمی‌شود.

همه اشیاء به جز بعد مادی، بعد دیگری نیز دارند که همان ارتباط، انتساب و وابستگی به خداوند متعال است. همه چیز در اصل وجود خویش، به خداوند وابسته است و به او نیاز کامل و دائم دارد. این بعد از اشیاء دچار تغییر، تحول و ضعف و شدت نمی‌گردد، بلکه در سراسر وجود خود با خداوند ارتباط دارد و از ذات حق، مستقل و بی‌نیاز نتواند بود. همه چیز ملک خداوند است و در ید قدرت او قرار دارد و اوست که هرگونه بخواهد در آنها تصرف می‌کند، که خود می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾.^۱

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾.^۲

پس آنچه در نزد خداست، ثابت و بی‌تغییر است و در سرچشمه و خزانه هیچ چیز، تحول و تغییر راه ندارد.

این بعد از ابعاد وجودی اشیاء، تنها به خداوند متعال اختصاص دارد و شراکت‌پذیر نیست. ربوبیت - که همان ملک و تدبیر هستی است - قابلیت واگذاری و انتقال ندارد و همین بعد دیگر اشیاست که در قرآن کریم «ملکوت» نامیده شده است. روایات وارده از

۱. هیچ چیز نیست مگر آنکه سرچشمه و خزانه آن نزد ماست و ما تنها به اندازه مشخصی از آن فرو می‌فرستیم. (حجر: ۲۱).

۲. آنچه در نزد شماست، پایان می‌یابد و آنچه در نزد خداست، ماندنی (وجاودانه) است. (نحل: ۹۶).

معصومین علیهم السلام در بیان معنای ملکوت نیز به همین نکته اشاره دارد که برخی از آنها را از نظر می‌گذرانیم:

۱. حضرت امام باقر علیه السلام در پاسخ به پرسشی درباره معنای آیه شریف «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۱ فرمود:

(در برابر دیدگان ابراهیم علیه السلام) از آسمان‌ها و زمین پرده برداشته شد، چنان که آن حضرت آنها را با آنچه در آنها بود، عیان دید و عرش خداوند و آنها را که بر آن بودند، نگریست و برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین کاری تکرار شد.^۲

۲. حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی صحیح می‌فرمایند:

(در برابر دیدگان او) از زمین و آنها که بر آن هستند و از آسمان و آنچه در آن است پرده برگرفته شد. چنان که فرشتگانی که آن را حمل می‌کنند و عرش خدا و آنها که بر آن هستند را دید و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندان او و امیر مؤمنان علیه السلام نیز چنین شد.^۳

۳. در حدیث صحیح دیگری از حضرت امام صادق علیه السلام و در بیان معنای آیه شریف «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ» آمده است:

در برابر دیدگان ابراهیم علیه السلام، آسمان‌های هفت‌گانه گشوده شد، چنان که آن حضرت تا فراز عرش را نگریست و زمین نیز گشوده شد، تا آنجا که آنچه را در هوا بود، دید. برای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز چنین کاری صورت گرفت و من می‌بینم که برای مولای شما و امامان پس از او نیز چنین حالتی پیش آمد.^۴

بدین ترتیب آشکار می‌شود که مراد از نشان دادن ملکوت به ابراهیم علیه السلام آن است که خدای متعال، خلیل خود (ابراهیم) را به مشاهده آن بعد از اشیاء که در وجود خود، وابسته

۱. این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم می‌نمایانیم. (انعام: ۷۵).

۲. بصائر الدرجات، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ الصفا، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ هـ، ص ۱۰۸. تبیان، ج ۴، ص ۱۷۷. بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۱۱۶.

۳. تفسیر قمی، ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، نجف اشرف، ۱۳۷۸ هـ، ج ۱، ص ۲۰۵.

۴. بصائر الدرجات، ص ۱۰۷. بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۲.

و محتاج خداوند هستند، رهنمون کرد و از آنجا که در ملکوت اشیاء، شریکی برای خداوند نیافت، به جان و دل دید که هیچ چیز را پروردگاری جز خداوند و مالک و تدبیرکننده‌ای جز او نیست.

پرواضح است که نگریستن در ملکوت اشیاء، موجب هدایت قطعی و حتمی انسان به توحید می‌گردد، به گونه‌ای که هیچ تردیدی باقی نمی‌ماند و هیچ شک و شبهه‌ای بدان راه نخواهد یافت و این است که مرتبه یقین که ابراهیم علیه السلام بدان نائل شد.

از آنجا که نگرش در ملکوت موجب یقین به پروردگار متعال و تمامی اسماء و صفات الهی می‌گردد، قرآن کریم همگان را بدان ترغیب کرده و فرموده است:

﴿أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجْلُهُمْ﴾^۱

ب) مشاهده ملکوت

در اینجا این پرسش پیش می‌آید که: آیا مشاهده عالم ملکوت، امری مادی است و با چشم ظاهری صورت می‌گیرد؟

پاسخ این پرسش منفی است و این نوع مشاهده، مادی و از طریق چشم ظاهری نیست؛ زیرا چشم مادی توانایی مشاهده آنچه را که خارج از جهان ماده قرار گرفته، ندارد. از طرفی، چنان‌که در بیان معنای ملکوت و با استفاده از متون و شواهد مختلف بیان کردیم، ملکوت یک شیء مادی نیست تا چشم مادی و ظاهری بتواند آن را مشاهده کند، بلکه ملکوت به عوالم غیرمادی تعلق دارد و گر نه چطور ممکن است برای عده‌ای قابل مشاهده باشد و از چشم گروه دیگر پنهان ماند؟

از سوی دیگر، در قرآن کریم و احادیث شریف نبوی به صراحت بیان شده است که

۱. آیا در ملکوت آسمان‌ها و زمین و آنچه خداوند آفریده نمی‌نگرند و (غافلند از اینکه) چه بسا اجلشان نزدیک شده است. (اعراف: ۱۸۵).

انسان، علاوه بر چشم مادی و ظاهری، چشم غیرمادی نیز دارد و آن چشم غیرمادی هم می‌تواند در برخی موارد نابینا شود و هم در نزد گروهی خاص، چنان قدرت بینایی پیدا کند که عوالم غیرمادی را ببیند و ملکوت خداوند تبارک و تعالی را مشاهده کند، چنان‌که خداوند می‌فرماید:

﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ أُذُنٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَالْأَنْعَمِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾.^۱

پس منظور از این نوع چشم‌ها و گوش‌هایی که با آن نمی‌شنوند و نمی‌بینند، بدون شک غیرمادی است، چرا که صاحبان آن را به چهارپایان تشبیه کرده است، در حالی که چهارپایان با کمک ابزار بینایی و شنوایی که از آن برخوردار هستند، می‌توانند ببینند و بشنوند.

خداوند متعال در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَىٰ لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾.^۲ و نیز می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ ءَاذَانُ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾.^۳

این آیه مبارک به صراحت بیان می‌کند که در دل انسان، چشم‌ها و گوش‌هایی وجود دارد که ممکن است دچار نابینایی گردد، در حالی که چشم مادی و ظاهری، سالم و بیناست.

۱. آنان را دل‌هایی است، اما با آن (چیزی را) در نمی‌یابند و آنان را دیدگانی است که بدان (حقایق را) نمی‌نگرند و گوش‌هایی دارند، اما با آن (سخن حق را) نمی‌شنوند. آنان همچون چارپایانند، بلکه از آن هم (پست‌تر) و گمراه‌تر. (اعراف: ۱۷۹).

۲. و اگر آنان را به سوی هدایت فراخوانی، نمی‌شنوند و ایشان را می‌بینی که به سوی تو می‌نگرند، اما نمی‌بینند. (اعراف: ۱۹۸).

۳. آیا در زمین گردش نکرده‌اند تا آنان را دل‌هایی باشد که بدان بیندیشند، یا گوش‌هایی که بدان بشنوند؟ حقیقت آن است که چشم (ظاهری آنها) نابینا نیست، بلکه دیده دلشان کور است. (حج: ۴۶).

از طرفی، قرآن کریم در تکریم پیامبران و اولیاء الهی و بندگان صالح خداوند، آنان را «صاحب بصیرت» معرفی کرده است، چنان‌که می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ﴾.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولَى الْأَبْصَرِ﴾.^۱

و نیز می‌فرماید: ﴿يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولَى الْأَبْصَرِ﴾.^۲

با اندکی تأمل در مضمون این آیات مبارک و نظایر آن، مشخص می‌شود که منظور از آن چشم‌ها، چشم مادی نیست، چرا که صاحبان آن دیده‌ها از مشاهدۀ نشانه‌های خداوند و برهان‌هایی که بیانگر عظمت حق تعالی هستند، عبرت می‌گیرند، پس دیدگانی که آنان را به این نوع عبرت‌ها رهنمون می‌کنند، با چشم‌هایی که عامۀ مردم و از جمله کافران و مشرکان از آن برخوردارند، تفاوت دارد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى﴾^۳ و این آیه شریف به‌صراحت، قدرت بینایی و بصیرت را به دل نسبت می‌دهد، چنان‌که در آیات پیش از این، نابینایی نیز به دل نسبت داده شده بود.

و در جای دیگری می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِّنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ

وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾.^۴

این آیه مبارک که به‌صراحت، دل را نیز همچون چشم و گوش، یکی از ابزار شناخت و معرفت می‌داند و بدیهی است که این وسیله (دل) برای شناخت و درک عوالم دیگری که خارج از جهان ماده قرار دارند، به کار می‌رود.

۱. به‌راستی در آن (آیات)، برای صاحبان بصیرت، عبرت‌ها نهفته است. (آل عمران: ۱۳).

۲. خداوند است که شب و روز را می‌گرداند. به‌راستی در این (نکته)، خردورزان را عبرت‌هاست. (نور: ۴۴).

۳. دل (پیامبر)، آنچه را که دیده بود تکذیب نکرد. (نجم: ۱۱).

۴. و خداوند شما را از رَجِم مادرانتان برون آورد، در حالی که هیچ نمی‌دانستید و شما را گوش و چشم و دل قرار داد، باشد که سپاسگزار شوید. (نحل: ۷۸).

در احادیث پیامبر اکرم و ائمه اطهار نیز این حقیقت در موارد متعدد مورد تأکید قرار گرفته است:

۱. در حدیثی طولانی که با الفاظ گوناگون در توصیف معراج از پیامبر ﷺ نقل شده می‌خوانیم:

توفیقی از جانب پروردگار عزوجل نصیبم گردید که چون دیده بر هم نهادم، دیده‌ام سنگینی گرفت و قدرت بینایی از من گرفته شد؛ اما با دلم شروع به دیدن کردم. همچنان که با چشم می‌دیدم، بلکه از آن نیز ژرف‌تر و عمیق‌تر ...^۱

۲. در روایت دیگری از آن حضرت چنین آمده است:

اگر شیاطین بر دل‌های بنی آدم پرده نمی‌افکندند، انسان‌ها ملکوت آسمان‌ها را می‌نگریستند.^۲

۳. از حضرت امام زین‌العابدین ﷺ روایت شده که فرمودند:

بنده را چهار دیده باشد: دو دیده که با آنها امور دین و دنیای خویش را می‌بینم و دو دیده که با آنها امور مربوط به آخرت را می‌بینم. پس اگر خداوند بر بنده‌ای خیر خواهد، دیدگانی را که در دل اوست می‌گشاید تا به وسیله آنها، امور غیبی و ناپیدای آخرت را مشاهده کند؛ اما اگر خدا بر بنده‌ای جز این خواهد، دل او را با دیدگانی که در آن است به حال خود وامی‌گذارد.^۳

۴. امیر مؤمنان ﷺ در پاسخ به «ذعب یمانی» که پرسیده بود: آیا پروردگار را دیده‌ای؟ فرمودند: «آیا پروردگاری را که ندیده‌ام، عبادت کنم؟!»
عرض کرد: چگونه او را می‌بینی؟

حضرت فرمود: «دیدگان، به مشاهده عینی و ظاهری او را نمی‌بینند؛ اما دلها از طریق

۱. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۹۵.

۲. همان، ج ۵۹، ص ۱۶۳.

۳. الخصال، ج ۱، ص ۲۴۰.

حقایق ایمان و باورهای قلبی او را درک می‌کنند...»^۱.
علاوه بر آنچه بیان شد، شواهد قرآنی و روایی بسیاری وجود دارد که نشان می‌دهد مشاهده و دیدن، تنها به چشم مادی اختصاص ندارد. چشم مادی، تنها می‌تواند عالم ماده را مشاهده کند و مشاهده عوالم غیرمادی، به ابزار دیگری نیاز دارد.

۱. نهج البلاغة، مجموعه سخنان امیر مؤمنان علیه السلام به گزینش شریف رضی، شرح شیخ محمد عبده، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۱ هـ، ص ۳۸۳.

راه‌های رسیدن به یقین

راه‌های رسیدن به یقین

نفس انسان از دو طریق می‌تواند به یقین برسد: نخست، از طریق مقدمات و برهان‌های منطقی و استدلال‌های عقلی و علمی و دوم، از راه مشاهده عین حقیقت و حاضر یافتن آن در نزد خویش.

در حالت نخست، به محض آنکه شخص از مقدمات و برهان‌ها و دلایل منطقی و یقین‌آور غافل شود، یقین او نیز از بین خواهد رفت؛ اما در حالت دوم که عین حقیقت، خود در نزد شخص حاضر است، دیگر غفلت از آن و در نتیجه از میان رفتن یقین، معنا ندارد. بدیهی است آن نوع یقینی که بر اثر مشاهده قلبی ملکوت حاصل شود، از نوع دوم خواهد بود و به عبارت دیگر، در نتیجه برهان و استدلال عقلی به وجود نیامده است. آیه شریف «كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ»^۱ نیز به همین نکته اشاره دارد.

علامه طباطبائی^۲ در تفسیر این آیه آورده است:

به نظر می‌رسد منظور آیه، مشاهده جهنم پیش از فرار رسیدن قیامت و با دیده بصیرت است که همان مشاهده قلبی و از نتایج یقین است، چنان‌که در آیه دیگری می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۲. این نوع

۱. هرگز (چنین نیست)، اگر به علم الیقین برسید، دوزخ را عیان خواهید دید. (تکاتر: ۴ - ۵).

۲. و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از به یقین‌رسیدگان باشد. (انعام: ۷۵).

مشاهده قلبی پیش از فرارسیدن قیامت، برای غافلان میسر نیست، که حتی غیر ممکن است، چون رسیدن آنان به یقین ممکن نیست.^۱

بدیهی است که اگر این یقین، نتیجه مقدمات و برهان‌های منطقی باشد، موجب مشاهده عینی جهنم، آن هم به گونه‌ای که باعث خودداری از ارتکاب معصیت گردد، نخواهد بود؛ زیرا آخرین نتیجه‌ای که آن مقدمات و برهان‌ها می‌تواند در برداشته باشد آن است که انسان نسبت به وجود جهنم علم پیدا کند و میان کسی که از وجود چیزی آگاهی دارد و کسی که آن را مشاهده می‌کند، تفاوت بسیار وجود دارد، به گونه‌ای که انسان، به محض غفلت از آن مقدمات و برهان‌های عقلی، از وجود جهنم و عذاب آن غافل می‌شود و مرتکب معصیت و نافرمانی خدا می‌شود.

بنابراین، آن یقینی که از مشاهده عینی و حقیقی جهنم حاصل می‌شود، مانند یقینی که در نتیجه استدلال و برهان به دست آمده، نیست، بلکه گونه دیگری از یقین است که از حضور عین حقیقت در نزد انسان حاصل می‌شود. پس عجیب نیست که هرکس به چنین یقینی دست یابد، از نافرمانی خداوند خودداری کند، چرا که او آتش و دوزخ را در برابر خویش عیان می‌بیند.

از این رو به فرموده قرآن کریم، آنان که قیامت و حساب و پاداش و عذاب را منکر هستند، در آن روز که ﴿يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾^۲ است، به یقین می‌رسند؛ زیرا حقیقت قیامت عیناً در نزد آنان حاضر می‌گردد، چنان که خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ﴾^۳.

۱. المیزان، ج ۲۰، ص ۳۵۲.

۲. روزی که رازها (ی پنهان) آشکار می‌گردد. (طارق: ۹).

۳. در آن هنگام خطاکاران را می‌بینی که در برابر پروردگار، سر به زیر افکنده (و می‌گویند): پروردگارا! دیدیم و شنیدیم (آنچه را منکر بودیم)، پس ما را بازگردان تا کار نیکو انجام دهیم که ما، به یقین رسیدگانیم. (سجده: ۱۲).

این نوع یقین که از حضور عین حقیقت در نزد انسان حاصل می‌شود، او را نه تنها از گناه و معصیت؛ بلکه از خطا و اشتباه و غفلت و فراموشی نیز باز می‌دارد و چنان‌که شرح خواهیم داد، در او نیروی عصمت ایجاد می‌کند.

روایات بسیاری از اهل بیت علیهم‌السلام نقل کرده که نشان می‌دهد معنای «یقین» در قرآن و روایات، با یقینی که در فلسفه و منطق به کار می‌رود و نتیجه برهان‌ها و دلایل عقلی و منطقی است، تفاوت دارد. به برخی از این روایات توجه کنید:

۱. حضرت امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید:

ایمان یک درجه از اسلام بالاتر و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر و یقین یک درجه از تقوا بالاتر است. هیچ چیز به اندازه یقین در میان مردم کمیاب نیست.^۱

۲. حضرت امام رضا علیه‌السلام فرمود:

ایمان، یک درجه از اسلام بالاتر و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر و یقین یک درجه از تقوا بالاتر است و کمترین چیزی که در میان بندگان تقسیم شده، یقین است.^۲

۳. حضرت امام جعفر صادق علیه‌السلام می‌فرمایند:

ایمان از اسلام برتر و یقین، از ایمان بالاتر است و هیچ چیز گرانقدرتر از یقین نیست.^۳

۴. حضرت امام رضا علیه‌السلام در پاسخ به یکی از اصحاب ارجمند خود به نام یونس که از

ایشان درباره ایمان و اسلام پرسیده بود، فرمود:

حضرت امام باقر علیه‌السلام فرموده است: «نخستین مرتبه، اسلام است. ایمان یک درجه از

اسلام بالاتر؛ تقوا یک درجه از ایمان بالاتر و یقین یک درجه از تقوا بالاتر است و

کمیاب‌ترین چیزی که در میان مردم تقسیم شده یقین است».^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۱ - ۵۲.

۲. همان

۳. همان

۴. همان.

(راوی گوید) عرض کردم: معنای یقین چیست؟ فرمود:

توکل به خدا، تسلیم در برابر اراده خدا، خشنودی به قضای الهی و واگذار کردن امور به خداوند.

عرض کردم: معنای این عبارت چیست؟ فرمود:

امام باقر علیه السلام همین اندازه فرموده است.^۱

بدیهی است که این نوع یقین، از جمله مسائلی است که درک و فهم آن برای همگان ممکن نیست و حضرت امام رضا نیز نخواسته‌اند یقین را - حتی برای کسی مانند یونس که از اصحاب بزرگوار آن حضرت بود - بیش از این تفسیر و توضیح دهند و آن را به همان صورت مبهم و پیچیده رها کرده‌اند، چرا که حتی اگر آن را تفسیر می‌کردند نیز درک آن دشوار بود؛ زیرا این نوع یقین، از دلایل و برهان‌های عقلی حاصل نمی‌شود.

۵. در روایتی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

خداوند عزوجل، ایمان را هفت بخش قرار داده است: نیکی، راستگویی، یقین، رضا، وفا، علم و حلم و سپس آن را میان مردم تقسیم کرده، پس هر کس این هفت قسمت در او قرار داده باشد، ایمانش کامل است و توان درک حقایق را دارد ...^۲

در فرمایش حضرت، عبارت «ایمانش کامل است و توان درک حقایق را دارد»، به انسان مؤمنی اشاره می‌کند که خداوند، دل او را به ایمان آزموده است و اوست که می‌تواند سخن معصومین و احادیث آنان را درک کند و به آن عمل نماید، چنان‌که در حدیث مشهوری به نقل از اهل بیت علیهم السلام آمده است:

دانش علما، دشوار و پیچیده است و جز پیامبران الهی و یا فرشتگان مقرب و یا انسان مؤمنی که خداوند دلش را به ایمان آزموده، کسی آن را بر نمی‌تابد.^۳

۱. همان.

۲. همان، ص ۴۲ - ۵۲.

۳. همان، ج ۱، ص ۴۰۱.

۶. در حدیث صحیحی از حضرت امام صادق علیه السلام آمده است:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اقامه نماز صبح در مسجد، جوانی را دید که سر به زیر افکنده و از شدت ضعف، رنگ چهره‌اش زرد و جسمش لاغر شده و چشمانش در کاسه سر فرو نشسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: «شب را چگونه صبح کردی؟» عرض کرد: شب را در حالت ایمان و یقین به صبح رساندم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب کرد (چرا که حادثه‌ای کم نظیر و نادر رخ داده بود) و به او فرمود: «هر یقینی، نشانه و آثاری دارد. نشانه یقین تو چیست؟»

عرض کرد: یقین من، حالتی از حزن و اندوه معنوی در من ایجاد کرده و مرا به شب‌زنده‌داری و روزه‌داشتن در روز وادار کرده است، آنچنان‌که از دنیا و مافیها گریزان شده‌ام. گویی عرش پروردگار را مشاهده می‌کنم، در حالی که روز قیامت و زمان حساب فرارسیده و بندگان برای حساب محشور شده‌اند و من نیز در میان آنان هستم. گویی اهل بهشت را می‌نگرم که از نعمت‌های آن بهره‌مند شده و بر تخت‌ها تکیه زده‌اند و اهل جهنم را می‌بینم که از شدت عذاب فریاد برمی‌آورند گویی صدای زبانه کشیدن شعله‌های آتش را می‌شنوم که در گوشم طنین‌انداز شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب خویش فرمود: «خداوند دل این بنده را به نور ایمان روشنایی بخشیده است». سپس به آن جوان فرمود: «این حالتی را که داری حفظ کن».^۱

۷. از حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که در خطبه‌ای فرمود:

خداوند عزوجل، ذکر و یاد خود را موجب جلا و صفای دل‌ها قرار داده است. ذکر خداست که انسان را پس از ناشنوایی، شنوا و پس از نابینایی بینا می‌کند و پس از آنکه برخی به دشمنی او برخاسته‌اند، آنان را مطیع او می‌سازد.

خداوند متعال همواره در هر زمانی و هر مقطعی از روزگار، بندگان دارد که اندیشه آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و در عمق افکارشان با آنان سخن می‌گوید، تا آنجا که به نور آگاهی و بینش، دیدگان و گوش‌ها و دل‌های خود را بینا و شنوا می‌کنند.^۱

خلاصه کلام آنکه آن نوع از یقین که آیات مبارک قرآن کریم، همچون آیه «وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ»^۲ و یا «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ»^۳ درباره آن سخن می‌گوید، به معنای علم حاصل از مفاهیم ذهنی و استدلال‌های عقلی که در قالب عبارات قابل بیان است نیست، چرا که این قبیل علوم و معارف، نیازمند:

استفاده از قیاس و به کار بردن برهان است و این نوع علم، تنها تا زمانی نزد انسان پابرجاست که او به آن مقدمات و استدلال‌ها توجه داشته و از آنها غافل نشده باشد و به همین دلیل ممکن است احاطه انسان بر چنین علمی از میان برود و در آن، شبهه‌ها و اختلافات بروز کند.^۴

این نوع علم، «علم حصولی» نام دارد.

اما در مقابل، اگر انسان به آن مرتبه از «یقین» - که در آیات و روایات بدان اشاره شده - دست یابد، آنگاه نیاز خویش به پروردگار و فقر و احتیاج خود را در همه احوال و اعمال خویش، عیان می‌بیند.

و نفس خویش را به منبع عظمت و کبریا آویخته می‌بیند و وجود، حیات، علم، قدرت، شنوایی، بینایی، اراده، عشق و تمامی ویژگی‌ها و اعمال آن را به ذاتی که بزرگی

۱. نهج البلاغه، ص ۳۴۲.

۲. آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت کنند، چرا که آنان صبر پیشه کردند و به آیات و نشانه‌های ما یقین داشتند. (سجده: ۲۴).

۳. و این‌گونه ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم نشان می‌دهیم تا از به یقین‌رسیدگان باشد. (انعام: ۷۵).

۴. المیزان، ج ۶، ص ۱۷۰.

و نورانیت و جمال و جلال و کمال و جود و حیات و علم و قدرت و همه کمالات آن
لایتناهی است، متصل می‌یابد.^۱

و در آن حالت، خواهد دید که:

نفس انسان را جز در نزد خویش، شأن و جایگاهی نیست و از بند خویش گریزی
نخواهد بود و جز راه پیمودن اجباری برمدار نفس خویش کاری ندارد. و درمی‌یابد که
نفس او، از همه چیزهایی که آنها را با خود همراه و پیوسته می‌پنداشته، جدا و منقطع
است، جز پروردگارش که به ظاهر و باطن نفس او احاطه دارد. در چنین حالتی، خود
را به تنهایی در محضر پروردگارش می‌یابد، حتی اگر در میان مردمان باشد. در این
هنگام، از همه چیز روی گردان شده و به سوی پروردگارش رو می‌کند. همه چیز را از
یاد می‌برد و تنها پروردگار را به یاد می‌آورد. دیگر هیچ پرده و حجابی میان او و
پروردگار نخواهد بود و هیچ مانعی میان آنها فاصله نمی‌افکند و این، بالاترین مرحله
معرفت است که برای انسان مقدر گردیده است.^۲

و این نوع معرفت را در اصطلاح «علم حضوری» نامند.

خلاصه بحث

«یقین» که از جمله شرایط رسیدن به امامت است، تنها از طریق مشاهده ملکوت حاصل
می‌شود و ملکوت، روی دیگر بعد مادی اشیاء است.
پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که:

چه کسانی می‌توانند ملکوت خداوند تبارک و تعالی را مشاهده کنند؟
آیا هر کس قادر است به این مهم دست یابد، یا اینکه تنها عده خاصی از آن برخوردار
می‌شوند؟

۱. همان، ص ۱۷۲.

۲. همان.

عوامل و موانع مشاهدۀ ملكوت

عوامل و موانع مشاهده ملکوت

در مباحث پیشین مشخص شد که «ملکوت»، روی دیگر جهان هستی و بخش غیبی و ماورای مادی جهان است که مستقیماً با خداوند متعال رودرست. تمامی جهان غیب، جزء ملکوت است که خارج از عالم حس و ماده قرار دارد.

همچنین اشاره کردیم که مشاهده ملکوت، با قوه بینایی و چشم مادی انجام نمی‌شود، بلکه با چشم بصیرت و از راه دل قابل مشاهده است.

این نوع مشاهده غیرمادی، با وجودی که با دیدن مادی از جهاتی متفاوت است، اما از یک نظر بدان شباهت دارد؛ یعنی همان‌گونه که برای مشاهده مادی، باید شرایطی مانند سلامت چشم، توانایی دیدن و نیز عدم وجود مانع خارجی یا عوامل بازدارنده بینایی و ... فراهم باشد، مشاهده غیرمادی از طریق بصیرت نیز به شرایطی نیاز دارد که توانایی مشاهده و عدم وجود مانع و عامل بازدارنده از آن جمله است.

اما میان این دو نوع مشاهده، تفاوتی اساسی وجود دارد که نباید از آن غافل شویم، بدین معنا که شرایط و عوامل مؤثر در مشاهده مادی و نیز موانع بازدارنده از آن، همگی مادی هستند؛ اما در مشاهده غیرمادی، شرایط و عوامل نیز غیرمادی خواهند بود. درباره دیگر کارها، مانند شنیدن و سخن گفتن نیز همین طور است، چرا که میان اشیاء باید همگونی و هماهنگی وجود داشته باشد.

از این رو قرآن کریم عوامل زیادی را برای «کوردلی» و نابیناشدن چشم بصیرت برشمرده که برخی از آنها عبارتند از:

۱. کفر ورزیدن به خداوند متعال که در قرآن کریم فرموده است: ﴿... مَن شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾^۱ و چنان که می بینیم این آیه شریف، کسانی را که خداوند بر دل ها، چشم ها و گوش هایشان مهر زده، «غافلون» نامیده است که نشان می دهد هر گونه غفلت از خداوند متعال و آیات و نشانه ها و دستورات او، موجب نابینایی دل خواهد بود.

۲. پیروی از هوای نفس. خداوند متعال می فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾^۲

۳. فسادکردن در زمین و قطع رحم. خداوند تبارک و تعالی می فرماید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِن تَوَلَّيْتُمْ أَن تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتَقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ * أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّىٰ أَبْصَرَهُمْ﴾^۳

از این آیه مبارک چنین برمی آید که نه تنها فساد و قطع رحم موجب کوردلی می گردد، بلکه نابیناشدن دیده بصیرت، از پیامدهای لعنت الهی است و هر کس مورد لعن خداوند قرار گیرد، دیده بصیرتش نابینا و گوشش از شنیدن حقایق ناشنوا می شود و گروه هایی که

۱. کسانی که سینه شان به کفر گشاده گردد (و به اختیار خویش آن را برگزینند)، خشم خدا و عذابی بس بزرگ آنان را خواهد بود... آنان کسانی هستند که خداوند بر دل و گوش و دیده آنان مهر زده است و آنها به راستی غافلاند. (نحل: ۱۰۶ - ۱۰۸).

۲. آیا دیدی کسی را که هوای نفسی خویش را پروردگار خود قرار داد و خداوند نیز او را دانسته گمراه گردانید و بر گوش و دل او مهر (غفلت) نهاد و بر دیده اش پرده و حجاب افکند؟ (جاثیه: ۲۳).

۳. آیا چنین پنداشتید که چون روی گردانید، در زمین فساد انگیزید و پیوند خویشاوندی از هم بگسلید؟ آنان کسانی هستند که خداوند لعنتشان کرده، ناشنوایشان گردانده و دیده بصیرتشان را کور نموده است. (محمد: ۲۲ و ۲۳).

در قرآن کریم مورد لعن خداوند قرار گرفته‌اند، بسیاری که ذکر تمامی آنها در این مختصر نمی‌گنجد.

بدین ترتیب مشخص شد موانعی که دیده بصیرت انسان را نابینا می‌کنند، در واقع گناهانی هستند که انسان انجام می‌دهد و بهترین دلیل این مدعا، آیه‌ای است که می‌فرماید:

﴿كَلاَّ بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾.^۱

آنچه گفتیم، همه از موانع مشاهده غیرمادی بود؛ اما در بیان شرایط و عوامل مؤثر در این زمینه، باز هم از سخن خداوند در قرآن کریم استفاده می‌کنیم. آنجا که می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ * لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ * تَنْزِيلُ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۲

این آیات مبارک بیانگر آن است که قرآن کریم، افزون بر این صورت ظاهری که ما مشاهده می‌کنیم، ماهیت دیگری نیز دارد که پیش از نزول بر قلب مبارک پیامبر اکرم ﷺ، وجود داشته و تغییرناپذیری و عدم تحول، از ویژگی‌های آن ماهیت ناپیداست؛ بدین معنا که ابتدا قرآن کریم در آن ماهیت و در آن جایگاه ویژه که همان «کتاب مکنون» است، قرار داشته و سپس بر پیامبر نازل شده است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ، فِی أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّی حَكِيمٌ﴾.^۳ پس قرآن کریم، پیش از آنکه به زبان عربی و بدین صورت قابل خواندن گردد، در «ام الکتاب» وجود داشته باشد و سپس به فرموده خداوند، به «لسان عربی مبین» وضع گردیده تا مردمان بتوانند آن را دریابند و در آن بیندیشند.

۱. چنین نیست، بلکه آنان را از (پلیدی) اعمالشان، زنگار بر دل آمده است. این گونه (که می‌پندارید نیست) که آنان در آن روز از پروردگار خویش دور افتاده‌اند. (مطففین: ۱۴ و ۱۵).

۲. به راستی آن، قرن کریم است در کتابی محفوظ و پوشیده که جز پاکان، کسی آن را در نیابد و آن، فرو فرستاده پروردگار جهانیان است. (واقعه: ۷۷ - ۸۰).

۳. ما آن را قرآنی عربی قرار دادیم، باشد که شما (در آن) بیندیشید و آن در نزد ما، در ام الکتاب، بسی والا و پر حکمت است. (زخرف: ۳ و ۴).

بدین ترتیب، قرآن کریم پیش از نزول بر عالم مادی و در مرتبه نخستین خود، در جایگاهی بس بلند و والا قرار داشته، چنان‌که اندیشه‌ای را یارای رسیدن به آن نبوده است. در آن حالت قرآن کریم، محکم و متقن و یکپارچه بوده است و به سوره‌ها و آیات و حروف و کلمات تقسیم نشده بود و هرگز خلل و نقصی بدان راه نداشته است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿كَتَبَ أَكْثَمَ آيَاتِهِ ثُمَّ فَصَّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ﴾.^۱

در جای دیگری نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾.^۲ بنابراین، «مفصل شدن» قرآن کریم و ظهور آن در قالب تقسیماتی چون سوره‌ها و آیات همگی به دلیل نزول آن به عالم ماده بوده است، تا مردم بتوانند در آن بیندیشند و آن را دریابند.

از طرفی، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَحْفُوظٍ﴾.^۳ و این آیه شریف به صراحت بیان می‌دارد که قرآن کریم پیش از نزول، در «لوح محفوظ» موجود و مضبوط بوده و لوح محفوظ، تعبیر دیگری از همان «کتاب مکنون» است. چنان‌که در آیه دیگری می‌خوانیم: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِیْظٌ﴾.^۴

در واقع «کتاب مکنون»، «ام الكتاب» و «لوح محفوظ»، همگی اشاره به یک حقیقت واحد دارند و بنا بر نص صریح قرآن کریم، جز «پاکان» (مطهرون)، کسی را یارای دست‌یافتن به آن حقیقت نیست: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾ و چنان‌که ظاهر آیه اقتضا می‌کند و با توجه به قاعده بازگشت ضمیر به نزدیک‌ترین مرجع، کتاب مکنون و به عبارت

۱. (این قرآن) کتابی است که آیات آن (در ابتدا) محکم (یکپارچه) بود و سپس از سوی خداوند دانا و آگاه، به‌روشنی و تفصیل بیان گردید. (هود: ۱).

۲. و چنین نیست که این قرآن از جانب غیرخدا باشد و به دروغ بدو نسبت داده شود، بلکه تأییدکننده آنچه پیش از آن آمده و توضیح و تفسیر کتاب (الهی) است که در آن تردید راه ندارد و از سوی پروردگار جهانیان (نازل شده) است. (یونس: ۳۷).

۳. آری، آن قرآنی است پر ارج که در لوح محفوظ (ثبت و ضبط شده) است. (بروج: ۲۱ - ۲۲).

۴. هر آنچه را زمین از (بدن‌های) آنان می‌کاهد، می‌دانیم، زیرا کتاب محفوظ نزد ماست. (ق: ۴).

دیگر، آگاهی از آن، جز برای پاکان - اعم از فرشتگان و بندگان صالح خدا - برای کسی میسر نخواهد بود.

«کتاب مکنون» از ملکوت است، بر آن احاطه دارد و همه حقایق ملک و ملکوت را در بر می گیرد، چنان که خداوند متعال می فرماید:

﴿... وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتٍ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۱.

و یا ﴿وَمَا يَغْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۲.

و در جای دیگری می فرماید:

﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۳.

و یا ﴿وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^۴ و ﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۵.

و نیز می فرماید: ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَخَصَيْنَاهُ كِتَابًا﴾^۶.

۱. ... و می دانید آنچه را در خشکی و دریاست و هیچ برگی از شاخه ای فرو نمی افتد، جز آنکه خدا آن را می داند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشکی نیست، مگر آنچه در کتاب مبین (علم پروردگار) ثبت و ضبط است. (انعام: ۵۹).

۲. و هیچ چیز (کوچک، حتی هم وزن) ذره ای و نه کوچک تر و نه بزرگ تر از آن در زمین و آسمان، از پروردگار تو پنهان نمی ماند. (یونس: ۶۱).

۳. هیچ جنبه ای در زمین نیست، مگر آنکه روزی او از جانب خداوند می رسد و اوست که جایگاه و بازگشتگاه آن را می داند، که همه (آنها) در کتاب مبین (ثبت شده) است. (هود: ۶).

۴. هیچ چیز پنهانی در آسمان و زمین وجود ندارد، جز آنکه در کتاب مبین (علم پروردگار) موجود است. (نمل: ۷۵).

۵. و هیچ اندوه و مصیبتی زمین و جان های شما را نرسید، مگر آنکه پیش از وارد شدن، در کتاب (مبین، محفوظ و ثبت شده) بوده است که (احاطه بر) آن، خداوند را بس آسان است. (حدید: ۲۲).

۶. همه چیز را بر شمرده و (به صورت) کتابی درآوردیم. (نبا: ۲۹).

و بدین ترتیب، در بسیاری از آیات قرآن بدین معنا اشاره شده که «کتاب»، ویژگی‌های تمام اشیاء و چگونگی همه رویدادها را در بردارد و چنین کتابی که همه چیز را به شماره آورده و حتی پنهانی‌های آسمان‌ها و زمین را در خود گرد آورده است، ناگزیر باید ملکوت را نیز در بر گیرد.

از این رو، «کتاب» مایه هدایت پرهیزگاران به یقین رسیده، خواهد بود، چرا که ملکوت را که خود موجب هدایت قطعی و نهایی است، در خود دارد و چنان که گفتیم، از نظر قرآن کریم، کسی به یقین رسیده است که ملکوت آسمانی و زمین را مشاهده کرده باشد. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ... وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ﴾^۱

بدین ترتیب مطهرون (پاکان) کسانی هستند که کتاب مکنون را درمی‌یابند و ملکوت خداوند تبارک و تعالی را مشاهده کرده و در نتیجه، به یقین رسیده‌اند، چنان که مولا یمان حضرت ابراهیم علیه السلام با دیدن ملکوت، یقین حاصل کرد.

خلاصه فصل نخست

در پایان فصل نخست، نکات اصلی بحث را این گونه می‌توان خلاصه کرد:

۱. امامت، عهده‌ی الهی است که به ستمکاران نمی‌رسد.
۲. صبر و یقین دو شرط اساسی برای رسیدن به امامت هستند.
۳. مقام «یقین»، جز با مشاهده ملکوت حاصل نمی‌شود.
۴. شرط مشاهده ملکوت، برخورداری از «طهارت» و پاکی است.

۱. آن کتابی است که شک و تردیدی بدان راه نیابد، هدایتی است برای پرهیزکاران... آنان که به آنچه بر تو و پیش از تو نازل گردید، ایمان آورده و به آخرت یقین دارند. (بقره: ۲ - ۴).

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۱

این آیه شریف، دربردارنده مفاهیم قرآنی متعددی است که به آنها خواهیم پرداخت. در فصل گذشته سخن به جایی رسید که طهارت و پاکی، از شرایط مهم دیده گشودن بر ملکوت است. این موضوع ما را بر آن می‌دارد که پیش از هر چیز، از معنا و مفهوم قرآنی طهارت آگاه شویم و به همین سبب، بحث ما با روش‌های معمولی در بحث‌های تفسیری تفاوت پیدا می‌کند.

طهارت و کاربرد قرآنی آن

از آنجا که در آیه شریف مذکور، «رجس» و «طهارت» در برابر هم قرار گرفته‌اند، درمی‌یابیم که آن دو، معنای متضاد با یکدیگر دارند و بدین سبب می‌توان با شناخت هر یک از آنها، مفهوم دیگری را نیز درک کرد. همچنین، مراتب و درجات هر یک از آنها، برای دیگری نیز وجود دارد.

«رجس» در لغت به معنای «ناپاکی» است. در قاموس آمده است:

الرَّجْسُ (به کسر را) عبارت است از ناپاکی - به فتح را و کسر جیم نیز آمده است - و گناه و نیز به معنای هر عملی است که پلید شمرده شود و عذاب و شک و قهر و غضب به دنبال داشته باشد.^۲

همانند این معنا در لسان العرب و مفردات قرآن راغب اصفهانی نیز آمده است.^۳

۱. به راستی خداوند چنین اراده می‌کند که تا پاکی و پلیدی را از شما اهل بیت دور نماید و شما را به حقیقت پاکی و طهارت برساند. (احزاب: ۳۳).

۲. القاموس المحيط. مجدالدین محمد بن یعقوب فیروزآبادی؛ ج ۱ (رنگی)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲/۵، ۱۹۹۱ م، ج ۲، ص ۳۱۸.

۳. لسان العرب، مادة رجس. المفردات فی غریب القرآن، ابوالقاسم حسین بن محمد (راغب) اصفهانی، تحقیق محمد سیدگیلانی، ص ۱۸۸.

فخر رازی در تفسیر خود آورده است:

رجس عبارت است از فاسد و پلید و ناخوشایند.^۱

و آلوسی در روح المعانی می‌گوید:

رجس در اصل عبارت است از هر چیز ناپاک ... و به معنای گناه، عذاب، نجاست و

نقص و کاستی نیز گفته شده و در اینجا همه معانی آن مورد نظر است.^۲

همچنین علامه طباطبایی در المیزان می‌فرماید:

رجس - چنان‌که راغب در مفردات آورده هم به معنای شیء ناپاک است و هم معنای

نجاست و به معنای پلیدی و هر آن چیزی است که به دلیل آن، از کسی یا چیزی دوری

گزینند؛ زیرا طبیعت انسان از آن بیزار است.^۳

و در جای دیگر آورده است:

رجس، صفت مصدر «رجاست» و به معنای پلیدی است و پلیدی عاملی است که

موجب تنفر و دوری از یک چیز گردد.^۴

از این رو می‌توان گفت که معنای «رجس» تنها مسائل مادی و ظاهری را شامل

نمی‌شود، بلکه امور باطنی و معنوی حوزه اخلاق و رفتار، اعم از عادات و باورهای

نادرست و روکردن دل و توجه جان به آنها را نیز در بر می‌گیرد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِثْلَهُ أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ

رَجْسٌ﴾^۵ که این آیه مبارک، به مراتب مادی و ظاهری رجس و پلیدی اشاره دارد.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، يُضِلِّهِ، يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۷، ص ۱۶۹.

۲. روح المعانی، ابوالفضل شهاب‌الدین آلوسی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۲۲، ص ۱۲.

۳. المیزان، ج ۶، ص ۱۲۰.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۳۱۲.

۵. (غذاهایی پاک بر شما حلال است) مگر آنچه از گوشت مردار یا خون جهنده و یا گوشت خوک باشد، که اینها ناپاک و پلید هستند. (انعام: ۱۴۵).

فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ^۱. این آیه شریف، گمراهی و پیامدهای آن - که تنگی سینه و دل است - را نوعی پلیدی و ناپاکی می‌داند که خداوند در وجود کسانی که ایمان نمی‌آورند قرار می‌دهد.

افزون بر این قرآن کریم ناپاکی دل را از دیگر عوامل گمراهی می‌داند، آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ، فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ، مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرْ قُلُوبَهُمْ^۲﴾.

پس واضح است که رجس، ناپاکی و عدم طهارت به یک معنا هستند. آیات مبارک فوق و دیگر آیات مشابه، به مرتبه درونی و باطنی پلیدی و رجس اشاره دارند، چرا که گمراهی و علل و پیامدهای آن، از امور باطنی و درونی هستند. همچنین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ^۳﴾.

واضح است که بت‌ها به خودی خود، پلیدی و رجس ندارند، بلکه پرستش آنها به جای خداوند است که پلیدی و ناپاکی در بردارد و آن نیز از جمله امور درونی و باطنی است.

همچنین، خداوند عزوجل در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ^۴﴾.

این آیه مبارک نیز شک و تردید، را که موجب گمراهی و ایمان‌نیارندن به خداوند متعال

۱. اما هر که را خداوند بخواهد (از راه هدایت) منحرف و گمراه سازد، سینه او را (در برابر حق و حقیقت) تنگ و فشرده می‌گرداند، همانند کسی که در آسمان بالا رود. این‌گونه است که خداوند بر کسانی که ایمان نمی‌آورند، ناپاکی و پلیدی مقرر می‌دارد. (انعام: ۱۲۵).

۲. هر که از خداوند بخواهد به فتنه و آزمون سخت گرفتار کند، هرگز تو را یارای آن نیست که برای او کاری از پیش بری. اینهايند که خداوند نخواست دل‌هاشان را پاک گرداند. (مائده: ۴۱).

۳. و از پلیدی بت‌ها اجتناب و دوری جوید. (حج: ۳۰).

۴. هیچ جانی را یارای آن نیست که بدون اراده خداوند، ایمان آورد و خداوند در وجود کسانی که نمی‌اندیشند، رجس و ناپاکی قرار می‌دهد. (یونس: ۱۰۰).

می‌شود، نوعی پلیدی و رجس نامیده است که خداوند آن را در وجود کسانی که تفکر نمی‌کنند، قرار می‌دهد.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ﴾.^۱ این آیه شریف، علاوه بر آنکه شک و تردید و نفاق را رجس و پلیدی می‌شمارد، به حقیقت دیگری نیز اشاره دارد و آن اینکه همه انواع رجس و پلیدی، در یک مرتبه واحد نیستند، بلکه مراتب آن با یکدیگر متفاوت است و بر حسب زشتی و نقصی که برای انسان در بردارند، درجات مختلفی را شامل می‌شوند.

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ﴾.^۲ این آیه شریف نیز منافقان را به دلیل نفاق و دورویی که در وجود خود دارند، عین رجس و پلیدی می‌شمارد. همچنان‌که پلیدی و رجس دارای مراتب و درجات مختلف ظاهری و باطنی است، گناه و معصیت نیز دارای ظاهر و باطن است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَذُرُوا ظُهُرَ الْأَيْمِ وَبَاطِنَهُ﴾.^۳ چرا که گناه و معصیت نیز نوعی پلیدی و رجس است، همان‌گونه که زمخشری در کشاف آورده است:

رجس و پلیدی به جای گناه و معصیت و طهارت و پاکی به جای تقوا و پرهیزکاری به استعاره گرفته شده است؛ زیرا ضمیر انسان گنهکار با گناه و معصیت، آلوده می‌شود، چنان‌که بدن انسان به ناپاکی آلوده می‌گردد. همچنین ضمیر انسان نیکوکار، بر اثر انجام کارهای شایسته، همچون جامه پاکیزه پاک و طاهر می‌ماند.

به کاربردن این استعاره (در قرآن کریم) موجب می‌شود که صاحبان خرد، از معصیت خداوند و آنچه که از آن نهی فرموده، بیزار گردند و نسبت به آنچه که موجب خشنودی خداوند است بدان فرمان داده، رغبت نشان دهند.^۴

۱. اما کسانی را که مرض (بی‌ایمانی) در دل دارند، مراتب پلیدی و ناپاکی آنها را افزون کند. (توبه: ۱۲۵).

۲. از آنها روی گردان شوید که آنان عین پلیدی و ناپاکی‌اند. (توبه: ۹۵).

۳. گناهان ظاهری و باطنی را فرو گذارید (و هیچ یک را مرتکب نشوید). (انعام: ۱۲۰).

۴. الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۸.

علاوه بر آن، هر گناه و معصیت، نوعی گمراهی است. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَبْنَیْ ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّیْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِیْنٌ * وَأَنْ أَعْبُدُونِیْ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ * وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا کَثِیْرًا...﴾.^۱

این آیه شریف، به صراحت معصیت و گناه را بر اثر گمراه شدن انسان به دست شیطان و نتیجه عبادت شیطان می‌داند و گمراهی نیز از مراتب شرک به خداوند متعال است، چنان‌که قبلاً در معنای آیه ﴿إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِیْمٌ﴾.^۲ به تفصیل توضیح داده شد.

تمامی اعمال و رفتار افراد - چه اعمال نیک و صالح و چه اعمال ناشایسته - دارای مراتب و درجات مختلف هستند. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿أَفَمَنْ أَتَّبَعَ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَا وَنَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ * هُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ اللَّهِ﴾.^۳

و می‌فرماید: ﴿وَلِكُلِّ دَرَجَتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِیُوفِیَهُمْ أَعْمَلَهُمْ وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ﴾.^۴

این آیه شریف و نظایر آن نشان می‌دهد که رجس و پلیدی دارای مراتب و درجات مختلف، اعم از مادی و ظاهری و معنوی و باطنی است و هر کس عمل ناشایستی انجام دهد، به آن صفات رذیله آلوده می‌گردد. همچنین آیات مذکور بیانگر آنند که پلیدی، اعتقادات و باورهای باطل و اخلاق و رفتار و عادت‌ها و نیز دلبستگی‌ها و تعلقات انسان را هم شامل می‌شود.

۱. ای فرزندان آدم! آیا از شما عهد و پیمان نگرفتم که شیطان را پیروی و پرستش نکنید که او آشکارا دشمن شماست؟ و اینکه مرا پرستش کنید که این، راه مستقیم است؟ به راستی (شیطان) بسیاری از شما را گمراه کرد.... (یس: ۶۰ - ۶۲).

۲. به راستی شرک (به خداوند متعال)، ظلمی بس بزرگ است. (لقمان: ۱۳).

۳. آیا آن کس که طریق خشنودی خداوند را در پیش گرفت، با کسی که خود را مستوجب خشم الهی کرد و جایگاهش جهنم است - و چه بد فرجامی است - با هم برابرند؟ (چنین نیست) که هر یک را نزد خداوند، شأن مرتبه‌ای است. (آل عمران: ۱۶۲ - ۱۶۳).

۴. هر یک از آنان را بنا بر کارهایی که انجام داده‌اند، مرتبه و جایگاهی است، تا خداوند (جزای) کارهایشان را به آنها بازگرداند و آنان را ستمی روا نخواهد شد. (احقاف: ۱۹).

از آنجا که رجس و طهارت دو مفهوم متضاد هستند، بنابراین همان مراتب رجس و پلیدی، باید در مورد پاکی و طهارت نیز مصداق داشته باشد. پس طهارت نیز هم به امور مادی و ظاهری و هم به امور معنوی و باطنی مربوط می شود.

خداوند متعال می فرماید: «وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ»^۱.

بدیهی است که این طهارت و پاکی حاصل از آب، پاکی مادی و ظاهری است، چنان که در قرآن کریم می خوانیم: «وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا»^۲ که نشان می دهد این نوع طهارت، مرتبه مادی و ظاهری آن است.

اما در جای دیگر، خداوند متعال چنین می فرماید: «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ»^۳ و یا «فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ * مَرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ»^۴.

این آیات شریف، به مرتبه دیگری از مراتب طهارت اشاره دارند که با نوع اول - که با آب و مانند آن حاصل می شود، تفاوت دارد و مرتبه باطنی و معنوی طهارت می باشد.

در جای دیگر، خداوند متعال می فرماید: «... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ»^۵.

و بدیهی است که مالیدن خاک به دست و صورت، در ظاهر موجب طهارت و پاکی نمی شود، بلکه حتی عکس آن را در پی دارد، بنابراین شکی نیست که در این آیه شریف منظور از طهارت، همان پاکی معنوی و باطنی است.

در آیه دیگری می خوانیم: «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ»^۶. منظور این آیه شریف نیز آن است که دلبستگی به مال دنیا، نوعی پلیدی است که به وسیله زکات پاک می شود

۱. بر شما از آسمان آبی فرو می فرستد تا به واسطه آن شما را پاک گرداند. (انفال: ۱۱).

۲. و اگر جنب و ناپاک بودید، خود را پاک گردانید. (مائده: ۶).

۳. و آنان را در بهشت، همسرانی پاکیزه خواهد بود. (بقره: ۲۵).

۴. در صحیفه هایی پر ارج و والا بلند مرتبه و پاک شده به دست فرشتگانی... (عبس: ۱۳ - ۱۵).

۵. ... به خاکی پاک تیمم کنید و از آن خاک بر صورت و دستان خود بمالید که خداوند نمی خواهد شما را به دشواری در افکند، بلکه می خواهد شما را پاک و مطهر گرداند. (مائده: ۶).

۶. از اموال آنان زکات بگیر که آنان را پاک گرداند. (توبه: ۱۰۳).

و گرنه مال و ثروت به خودی خود، چه پلیدی و ناپاکی می‌تواند داشته باشد که نیازمند پاک‌شدن و طهارت باشد؟ پس در واقع، پلیدی و ناپاکی نتیجه دلبستگی و حب شدید ثروت است که موجب تمایل انسان و رو آوردن بدان می‌گردد، چنان‌که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا﴾.^۱

و به همین سبب است که صدقه و زکات، موجب پاک‌شدن نفس انسان از این وابستگی که از مراتب رجس و ناپاکی است، می‌گردد. در آیه دیگری می‌خوانیم: ﴿فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقَةً ذَلِكْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ﴾.^۲

پس از آنجا که مطابق به آیه شریف پیش‌گفته: ﴿وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ، يُجْعَلْ صَدْرُهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ﴾،^۳ گمراهی، نوعی پلیدی و ناپاکی است؛ بنابراین طهارت و پاکی، معنای مقابل گمراهی خواهد بود؛ زیرا طهارت و رجس خود دو مفهوم متضاد هستند. از آنجا که به فرموده خداوند متعال: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾؛^۴ متضاد گمراهی، «حق» است؛ بنابراین حق به معنای طهارت و گمراهی به معنای رجس خواهد بود.

از این رو، خداوند متعال ذات متعالی خویش را «حق» نامیده و فرموده است: ﴿وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾^۵ و دین خود را نیز «حق» نام نهاده است: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ﴾^۶ و وعده خویش را نیز حق نامیده: ﴿وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقِّ﴾^۷ و نیز فرموده است: ﴿فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾.^۸ این گونه است که قرآن کریم،

۱. و مال و ثروت را بسیار دوست می‌دارید. (فجر: ۲۰).

۲. هر گاه با رسول خدا ﷺ محرمانه گفتگو می‌کنید، پیش از آن صدقه‌ای بدهید، که آن شما را بهتر و پاکیزه‌تر است. (مجادله: ۱۲).

۳. اما هر که را خداوند بخواهد (از راه هدایت) منحرف و گمراه سازد، سینه او را (در برابر حق و حقیقت) تنگ و فشرده می‌گرداند، همانند کسی که در آسمان بالا رود. (انعام: ۱۲۵).

۴. پس از حق (و در مقابل آن) چیست جز گمراهی؟ (یونس: ۳۲).

۵. و می‌دانند که خداوند حقیقت آشکار است. (نور: ۲۵).

۶. اوست که پیامبر خود را با هدایت و دین بر حق فرستاد. (صف: ۹).

۷. و (زمان تحقق) آن وعده راستین نزدیک گردید. (انبیاء: ۹۷).

۸. شکیبایی پیشه کن که وعده خداوند حق است. (غافر: ۵۵).

بسیاری از واقعیت‌ها را «حق» نامیده و در مقابل، مفاهیم متضاد آن را «گمراهی» و «باطل» خوانده است: ﴿بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ﴾^۱ و در جای دیگر فرموده است: ﴿وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ﴾^۲.

بنابراین بدیهی است که معیار و واحد سنجش اعمال بشر در روز جزا، همان «حق» باشد که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ﴾^۳ و براین اساس، هر قدر که اعمال انسان با «حق» منطبق باشد، ارزش آن افزون می‌گردد و بهای آن افزایش می‌یابد؛ اما گمراهی و باطل، وزن و ارزش و اعتباری ندارد:

﴿فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ، فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ...﴾^۴.

قلب سلیم

خداوند متعال در سوره شعرا، در پایان دعای حضرت ابراهیم از قول آن حضرت آورده است: ﴿وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾^۵.
راغب اصفهانی، در مفردات آورده است:

سلم و سلامت عبارت است از تهی بودن از آفتها و آسیب‌های ظاهری و باطنی.^۶
زمخشری در کشاف می‌گوید:

مفهوم «سلامت قلب»، سالم بودن آن از آفت کفر و گناه است.^۷

۱. بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم، پس آن را نابود می‌کند. (انبیاء: ۱۸).

۲. و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. (بقره: ۶۱).

۳. وزن کردن (و سنجش) اعمال در آن هنگام (قیامت)، بر حق و راستین است. (اعراف: ۸).

۴. پس هر که میزان اعمالش سنگین باشد، آنان رستگارانند و آن کس که اعمالش سبک (و بی‌مقدار) باشد، آنها خود زیانکارانند. (اعراف: ۹).

۵. روزی که برانگیخته می‌شوند، مرا خوار مگردان آن روز که ثروت فرزندان کس را سود نبخشد مگر آنکه کسی، قلب سلیم به پیشگاه خدای آورد. (شعرا: ۸۷ - ۸۹).

۶. المفردات، ص ۲۴۹.

۷. الکشاف، ج ۳، ص ۳۲۰.

و در جای دیگر آورده است:

با قلب سلیم، یعنی با قلب تهی از همه آفت‌های دل و گفته‌اند: قلب تهی از شرک و از آنجا که به صورت مطلق ذکر شده، بدان معناست که هیچ‌یک از آفت‌ها را از دیگری جدا ندانسته و همه را مد نظر داشته است.^۱

فخر رازی در تفسیر خود در این باره می‌گوید:

در معنای «تسلیم»، سه احتمال وجود دارد. احتمال نخست - که از بقیه قوی‌تر است - آنکه منظور از آن، سلامتی و رهایی دل از آفت‌های جهل و اخلاق ناپسند است؛ زیرا همان‌طور که صحت و سلامت بدن، به راستی و درستی و صحت اندام‌ها و بیماری و جسم به از میان رفتن آنهاست، به همین ترتیب، سلامتی قلب نیز به کسب فضایل و شایستگی‌ها، از جمله علم و اخلاق پسندیده است و بیماری دل نیز در اثر از میان رفتن یکی از اینهاست. پس منظور از «قلب سلیم» در عبارت «إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ»، قلبی است که از باورهای نادرست و گرایش به شهوت‌ها و لذت‌های دنیا نیست ...^۲

بدین ترتیب، این ویژگی برای حضرت ابراهیم علیه السلام ماندگار گردید و از برجسته‌ترین صفات آن حضرت در مقام اخلاص، داشتن قلب سلیم بود. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾.^۳

زمخشری در الکشاف گوید:

اگر پرسیده شود: «آوردن قلب سلیم به پیشگاه پروردگار» یعنی چه؟ در پاسخ می‌گوییم: یعنی قلب و دل (و نیت) خود را برای خداوند، خالص کرد.^۴

از این رو، امتحان او به وسیله ذبح فرزند، همچون یک دلیل عملی و برهان قاطع بر

۱. همان، ج ۴، ص ۴۸.

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۱۵۱.

۳. بی‌تردید، ابراهیم از پیروان اوست آن‌گاه که با دل پاک به (پیشگاه) پروردگارش آمد. (صافات: ۸۳ - ۸۴).

۴. کشاف، ج ۴، ص ۴۸.

سلامت قلب، اخلاص، فرمانبرداری کامل و سرسپردگی محض در برابر پروردگار جهانیان بود، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهِ لِلْجَبِينِ﴾^۱.
 بدین ترتیب، تسلیم شدن و سر فرود آوردن در برابر خداوند متعال، خلوص نیت، فرمانبرداری و خضوع کامل آن حضرت، از آثار و نتایج سلامت قلب او بود، چنان که در این سوره مبارک، بیان سرگذشت حضرت ابراهیم علیه السلام با آیه ﴿وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ^۲ آمده است.

به راستی آیا می‌توان چنین پنداشت که این درجه از «اسلام»، تنها همان بر زبان آوردن شهادتین است؟ یقیناً چنین نیست؛ چرا که اسلام آوردن به زبان، حتی پیش از ایمان آوردن حقیقی است، چه رسد به دست‌یابی به مقام تسلیم محض. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَأَمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ﴾^۳.

فخر رازی در تفسیر عبارت ﴿وَلَقَدْ أَصْطَفَيْنَاهُ...﴾ آورده است:

یعنی: هنگامی که پروردگارش بدون گفت: «تسلیم شو»، او را برگزیدیم. گویا این آیه شریف برگزیده شدن آن حضرت در ادامه، علت و سبب آن را بیان نموده است. گویی آن‌گاه که او خویش را تسلیم پرستش خداوند متعال کرد و در مقابل او، خاضع و فرمانبردار گردید، خداوند تعالی دانست که او، هیچ‌گاه از این حال برون نخواهد شد و بر این روش، پایدار خواهد ماند و بدین ترتیب، همواره از هر گناهی مصون خواهد بود و در این هنگام، او را برای رسالت برگزید و نبوت خویش را بدو اختصاص داد؛

۱. آن‌گاه که آن دو (به فرمان پروردگار) تن در دادند و پیشانی فرزند را بر خاک نهاد... (صافات: ۱۰۳).

۲. به راستی او را در دنیا برگزیدیم و در آخرت او از نیکوکاران خواهد بود آن‌گاه که پروردگار او را فرمود: تسلیم (ارادة) پروردگار شدم. (بقره: ۱۳۰ - ۱۳۱).

۳. اعراب گفتند: ما ایمان آوردیم. (به آنان) بگو: ایمان نیاوردید، اما بگویید اسلام آوردیم، (چرا) که هنوز ایمان به دل شما راه نیافته است. (حجرات: ۱۴).

زیرا خداوند، تنها کسی را برای رسالت برمی‌گزیند که در آغاز و فرجام، بر چنین حالتی باشد...^۱

در ادامه نیز دعای آن حضرت به هنگام بنای خانه خدا، حکایت از استمرار و پایداری این حالت تسلیم و سرسپردگی در برابر حق است، چنان‌که خداوند از زبان ابراهیم علیه السلام و فرزندش اسماعیل علیه السلام می‌فرماید: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ»^۲ و این است مفهوم حقیقی سرسپردگی، تسلیم، فرمانبرداری و خضوع و رضا به اراده پروردگار. فخر رازی در بیان معنای این آیه آورده است:

یعنی: چنان کن که ما دو تن، در برابر تو و نه غیر تو، تسلیم محض باشیم و این نشان می‌دهد که منتهای سعادت بنده در آن است که در برابر حکم و قضا و قدر الهی، تسلیم باشد و ضمیرش به چیز دیگری جز خداوند توجه نکند.^۳

این حالت را می‌توان در بندگان مخلص خداوند مشاهده کرد، همان‌ها که به مرتبه اخلاص لله رسیده‌اند، به گونه‌ای که به هیچ چیز جز او دلبستگی ندارند و خداوند را می‌پرستند؛ اما نه به امید بهشت و نه از ترس دوزخ، بلکه از آن جهت که او را شایسته پرستش می‌دانند و این مرتبه والایی از طهارت و پاکی است که جز بندگان با اخلاص خدا، کسی بدان نرسید.

خلاصه آنکه، پلیدی و پاکی و رجس و طهارت دارای مراتب و درجات مختلف هستند و در مورد اعمال و رفتار، اخلاق و عادات و نیز دلبستگی‌ها و علایق مصداق پیدا می‌کنند.

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۷۹.

۲. پروردگارا! ما دو تن را تسلیم شده و ایمان آورنده در برابر خود قرار ده. (بقره: ۱۲۸).

۳. تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۶۷.

از میان بردن همهٔ انواع پلیدی

از میان بردن همه انواع پلیدی

گفتنی است که در عبارت «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»^۱ منظور از زایل کردن پلیدی‌ها، همه انواع رجس و پلیدی است؛ زیرا وجود «ال» در کلمه رجس، به معنای عموم است و همه انواع را شامل می‌شود. در این کلمه، «ال» یا الف و لام جنس است و یا استغراق و در آیات پیشین، نامی از کلمه رجس به میان نیامده، تا بتوان الف و لام را عهده‌دار نامید. عام بودن معنای رجس در این آیه، به معنای پاک‌شدن آن بزرگواران از همه انواع و مراتب رجس و پلیدی است، بدین معنا که هم در بعد اقتصادی، هم در مرتبه اخلاق و رفتار و هم در دلبستگی‌ها و تعلقات، آنها از پلیدی دور هستند. بنابراین، خداوند متعال همه انواع پلیدی و رجس را از آنان دور کرده و به جای آن، مرتبه والایی از طهارت و پاکی را جایگزین فرموده است. چنان‌که با تأکید می‌فرماید: «وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا»^۲.

فخر زازی در بیان معنای این آیه گوید:

در عبارت «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا»، نکته لطیفی نهفته است و آن اینکه ممکن است گاهی رجس و پلیدی زدوده شود؛ اما محل آن تطهیر نگردد؛ اما خداوند متعال می‌فرماید: «لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»؛ یعنی زشتی و پلیدی

۱. تا پلیدی را از شما دور گرداند. (احزاب: ۳۳).

۲. و شما را به حقیقت پاکی برساند. (احزاب: ۳۳).

گناهان را از شما زایل می‌کند و در ادامه می‌فرماید: ﴿وَيُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيرًا﴾؛ یعنی جامه کرامت و عزت بر شما می‌پوشاند.^۱

از سوی دیگر، عام‌بودن معنای «رجس»، در این آیه شریف نشان‌دهنده آن است که در همه حالات، رجس و پلیدی از آن بزرگواران زایل شده است، بدین معنا که چه پیش از بلوغ و چه پس از آن، چه در حال ابلاغ دعوت و چه در غیر آن، چه عمداً و چه سهواً، از آنان زشتی و گناه سر نمی‌زند.

گناهان و محرمات، عین پلیدی هستند، هر چند ممکن است جهل و عدم آگاهی شخص موجب شود که عذاب و کیفر الهی از او برداشته شود و رحمتی که خداوند بر امت اسلام عنایت فرموده، او را نیز شامل گردد؛ اما ماهیت و حقیقت گناه، با آگاهی یا عدم آگاهی انسان تغییر نمی‌کند و زشتی آن همواره وجود دارد.

بنابراین، آیه مبارک مذکور که زشتی و رجس را از آن برگزیدگان نفی فرموده و طهارت و پاکی آنان را مورد تأکید قرار داده، گواه دیگری بر عصمت مطلق آنان است، عصمتی که همه احوال و اعمال آنان را شامل می‌شود و به حالت معین یا زمان مشخصی محدود نمی‌گردد.

افزون بر آن - همچنان که قبلاً اشاره کردیم - همه ابعاد حق، عین طهارت و پاکی و تمامی پلیدی‌ها، گمراهی و ضلالت است. بدین ترتیب زایل‌شدن رجس و پلیدی از آن برگزیدگان به معنای دورشدن هر نوع گمراهی و ناراستی از آنهاست و تأکید بر طهارت و پاکی آنان، بدان معناست که اعتقادات، اعمال، رفتار و گفته‌های آنها، عین حق و مظهر حقیقت است. پس آنان «حق مجسم» هستند و به هیچ وجه از آنها، باطل و نادرستی سر نمی‌زند، چنان که خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾.^۲

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۲۰۹.

۲. به راستی رسول خدا شما را اسوه حسنه و الگوی نیکوست. (احزاب: ۲۱).

از میان بردن همه انواع پلیدی ۱۰۱

بنابراین پیامبر اکرم ﷺ مظهر حق است و در هیچ یک از اعمال و رفتار و حالات آن حضرت، باطل راه نخواهد یافت.

از آنجا که نفی پلیدی و اثبات پاکی، بیان دیگری از مفهوم «عصمت» است، بهتر آن است که در این بخش ضمن بررسی مفهوم حقیقی عصمت، ویژگی‌ها و توانایی‌های برتر شخص معصوم در به کارگیری اراده خویش در طریق فضیلت و نیکی را بحث کنیم.

۵

معنا و مفهوم عصمت

معنا و مفهوم عصمت

عصمت در لغت به معنای بازداشتن و دور نگاه داشتن است. در قاموس آمده است:
عصم، يعصم: به دست آورد، بازداشت، حفظ کرد. العصمه: بازداشتن و حفظ کردن...^۱

و از آنجا که عصمت انبیاء و ائمه علیهم السلام به معنای بازداشته شدن آنان از انجام معصیت و مصون ماندن آنان از هر نوع پلیدی است در این بحث به علل و اسباب این مصونیت و موجبات این «دور ماندن» می پردازیم.
در این باره، سه احتمال می تواند وجود داشته باشد.

احتمال نخست: جبری بودن عصمت

جبری بودن عصمت بدین معناست که خداوند متعال به اراده خویش، معصومین را از ارتکاب گناهان باز می دارد، قدرت و اختیار انجام معصیت را از آنها سلب و آنان را به «گناه نکردن» مجبور می کند. بدین ترتیب، آنان حتی اگر بخواهند هم، قدرت انجام گناه، نسیان و اشتباه را ندارند. براین اساس، انسان معصوم به دلیل ناتوانی در انجام گناه، معصیت نمی کند و اراده و اختیار او در این میان نقشی ندارد. برخی از نویسندگان معاصر،

۱. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۲۱۲، مادة «عصم».

این احتمال را مطرح کرده‌اند، چنان‌که یکی از آنان در پژوهشی پیرامون عصمت چنین می‌گوید:

... چنان‌که می‌بینیم، شیخ مفید توضیح نداده که چگونه ممکن است انسان، هم اختیار داشته باشد و هم ضرورتاً معصوم باشد، یعنی خداوند برای عده‌ای از بندگان، حالتی پیش آورد که در نتیجه آن حالت، معصیت و گناهی از آنان سر نزنند. لازمه شکل‌گیری عصمت در نهاد انسان آن است که مفهوم عصمت، یا در ذات انسان تأثیر گذارد و فکر و عمل او را از خطا مصون نگاه دارد، به گونه‌ای که خطا و اشتباه برای او مقدور نباشد یا اینکه تأثیر آن به نحوی باشد که قدرت انجام اشتباه در ذات انسان وجود نداشته باشد و عصمت، تحت تأثیر عوامل دیگری وی را از اشتباه مصون بدارد.

این‌گونه سخن گفتن درباره عصمت و اختیاری دانستن آن از یک سو و در عین حال اعتقاد به اینکه عصمت، مفهومی تکوینی است که خداوند در وجود انبیاء و اولیاء قرار داده از سوی دیگر، تناقضی است که از ضروری دانستن عصمت و در عین حال، لزوم و اختیار حاصل شده است و توجهی به ماهیت حقیقی این دو مقوله ندارد.

حال، پرسش ما این است: چه مانعی وجود دارد که خداوند، به دلیل نیاز مردمان، برخی از بندگان خویش را برگزیند و آنها را معصوم قرار دهد؟ و با در نظر گرفتن مصلحت مردم، چه اشکالی در این کار وجود دارد؟ اگر هم کسی اشکالی مبنی بر «عدم استحقاق پاداش در قبال اعمال غیراختیاری آنان» مطرح کند، در پاسخ خواهیم گفت: ثواب و پاداش الهی، در واقع عنایت و فضلی از جانب خداوند است که در برابر اطاعت انسان، حق برای او قائل شده است، نه اینکه انسان ذاتاً مستحق پاداش باشد. حال که چنین است، چه اشکالی دارد که خداوند این عنایت و فضل خود را مستقیماً به کسی ارزانی کند؟ زیرا پاداش دادن به اعمال غیرارادی اشکالی ندارد، بلکه فقط

کیفر دادن در برابر اعمال غیرارادی نامعقول است.^۱

چنین باوری مبنی بر جبری دانستن عصمت، دربردارنده دو نکته است:

نخست آنکه اشکال موجود در مسئله اختیاری بودن عصمت، در واقع ناشی از یک نتیجه گیری عقلی و منطقی است که جمع میان دو مفهوم «اختیار» از یک سو و «ضروری بودن عصمت» از سوی دیگر را محال می داند؛ زیرا «اختیار» به معنای امکان انجام هر یک از دو وجه فعل (اطاعت یا معصیت) است که این امر، مستلزم جمع بین نقیضین است.

دوم آنکه به دلیل عدم امکان جمع میان ضرورت و اختیار، چاره ای نیست جز آنکه عصمت معصوم را ناشی از عدم توانایی وی در انجام معصیت بدانیم که این نظریه نیز از نگاه طرفداران آن، هیچ مشکلی ایجاد نمی کند، جز مسئله عدم استحقاق دریافت پاداش و پاسخ آنها هم این است که اگر ثواب و پاداش، از فضل و عنایت خداست و نه از استحقاق ذاتی انسان، پس اشکالی ندارد که خداوند کسانی را مجبور به اطاعت کند و آنان را از انجام معصیت باز دارد.

نقد و بررسی نظریه جبری بودن عصمت

اولین دلیل طرفداران این نظریه، اشکال منطقی و عقلی مبنی بر ناممکن بودن جمع میان «ضرورت» و «اختیار» است. در پاسخ به این فرض و رد آن، به چند نکته اشاره می کنیم: اول) چنین نیست که هرگاه انجام یا ترک فعلی، لازم و واجب باشد، انجام دهنده آن نیز مجبور به شمار آید. به عبارت دیگر، «اختیار» و اراده، با لازم الاجرا بودن عمل، منافات ندارد که در غیر این صورت، خداوند متعال نیز در دادگری و اجتناب از ظلم و ستم، مجبور خواهد بود، حال آنکه خداوند سبحان، دارای اراده مطلق است و کسی یارای واداشتن او

به کاری را ندارد. او به اراده مطلق خویش، عدالت پیشه کرده و از ظلم و ستم دوری می‌نماید و هر که به خدا و روز جزا باور دارد، در این حقیقت تردید نخواهد کرد.

دوم) «وجوب» (لازم‌الاجرا بودن) و یا «امتناع» (غیر ممکن بودن)، دو معنا دارند: گاهی به معنای وجوب و امتناع ذاتی هستند که مراد از آن، دائمی بودن وجوب و امتناع است، همانند وجوب زوج بودن عدد چهار و امتناع ذاتی (غیر ممکن بودن) جمع میان نقیضین که اینها از بدیهیات عقلی بوده و همواره تخلف‌ناپذیرند.

اما گاهی «وجوب» و «امتناع»، در مقام عمل و اجرا مفهوم می‌یابند، بدین معنا که یک چیز، ذاتاً ضرورت یا امتناع ندارد، بلکه در عمل، «واجب» یا «ممتنع» (غیر ممکن) می‌گردد، همانند «ظلم» در ذات حق تعالی که خداوند متعال با وجود آنکه به حکم اراده و قدرت مطلق خویش، می‌تواند ستم روا دارد، اما در عمل، چنین کاری از ذات مقدس او غیر ممکن است. او با وجود توانایی بر انجام ظلم، ستم روا نمی‌دارد و با وجود قدرت بر ترک عدالت، چنین نمی‌کند.

به عبارت دیگر، گاهی وقوع یک امر ذاتاً و فی نفسه غیر ممکن است؛ اما گاهی با وجود ممکن بودن، هیچ‌گاه به اجرا در نمی‌آید.

برای مثال، دو امر «نقیض»، ذاتاً با یکدیگر قابل جمع یا نفی نیستند و یا عدد چهار، ذاتاً نمی‌تواند زوج نباشد، برخلاف ظلم و ستم در ذات حق تعالی که ذاتاً غیر ممکن نیست؛ اما با وجود ممکن بودن، هیچ‌گاه اتفاق نمی‌افتد، آن هم نه به دلیل ماهیت ظلم، بلکه به خاطر آنکه ظلم ناپسند است و خداوند متعال از انجام هر عمل ناپسند و قبیح، منزّه است.

واجب بودن عدالت بر حق تعالی نیز از همین نوع است، اوست که با وعده‌هایی که به بندگان خویش داده، حقی برای آنان معین فرموده و آن را بر خود لازم گردانده است و او هرگز خلف وعده نمی‌کند، هر چند بر آن تواناست. اما خداوند متعال مؤمنان را به پاداش نیکو وعده داده و فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمْ

الْجَنَّةَ يُقْتَلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ اللَّهِ...^۱ و در جای دیگر فرموده است: ﴿جَنَّتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا﴾.^۲

و نیز می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾.^۳

فخر رازی در تفسیر آیه شریف ﴿عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا﴾^۴ آورده است: مفسران بر این نکته اتفاق نظر دارند که واژه «عسی» (شاید)، بر خداوند لازم الاجرا است که اهل معنا گفته اند: این واژه، نشان دهنده امید دادن و ترغیب کردن است و هر کس انسانی را به چیزی امید دهد و سپس او را از آن محروم گرداند، عیب و عار است و خداوند متعال بزرگوارتر از آن است که کسی را به چیزی امید دهد و سپس آن را بدو عطا نکند.^۵

بدین سان آشکار می شود که لازم یا منتفی بودن امکان وقوع فعل، با توانایی شخص بر انجام آن منافات ندارد، چرا که انجام آن فعل، در عمل غیر ممکن است و نه از لحاظ ذاتی و ابتدایی و بدین ترتیب عصمت نیز چنین است؛ یعنی معصیت در نزد انسان معصوم، عملاً محال است و نه ذاتاً؛ بنابراین، با وجود قدرت و توانایی معصوم در انجام معصیت، عملاً امکان ندارد چنین عملی از او سرزند.

اما اگر گفته شود که خداوند متعال از این قاعده ها مستثناست، در پاسخ خواهیم گفت: چنان که واضح است، احکام و قوانین عقلی استثنای پذیر نیستند.

۱. خداوند، جان ها و اموال مؤمنان را از آنان می خرد (در ازای اینکه) بهشت از آن آنها باشد. آنان در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند. این وعده راستین خداوند است در تورات و انجیل و قرآن و کیست بر عهد خویش وفادارتر از خداوند؟ (توبه: ۱۱۱).

۲. بهشت های جاودان که خداوند، بندگان خویش را نادیده وعده فرموده است و این وعده ای آمدنی (و راستین) است. (مریم: ۶۱).

۳. خداوند از وعده خویش تخلف نمی کند. (رعد: ۳۱).

۴. شاید خداوند تو را به جایگاه ستودنی و والا نائل گرداند. (اسراء: ۷۹).

۵. تفسیر فخر رازی، ج ۲۱، ص ۳۱.

البته ممکن است کسی پرسد: چه ابزار و امکاناتی در اختیار معصوم قرار داده شده که ضرورتاً او را از ارتکاب معصیت باز می‌دارد؟

در مبحث بعد، به تفصیل به این پرسش و پاسخ آن خواهیم پرداخت و خواهیم دید که غیرممکن بودن انجام برخی از کارها در همهٔ انسان‌ها مصداق دارد. برای مثال، هر که از آثار «سم» با خبر باشد، تا زمانی که خواهان زندگی و سلامتی است، هرگز از آن نخواهد نوشید.

این پاسخی است به نخستین مطلب وارده در مقالهٔ مذکور، مبنی بر اینکه «اختیاری بودن عصمت عقلاً نادرست است».

اما دربارهٔ نکتهٔ دوم، آنجا که نویسنده آورده است: «معصومین علیهم‌السلام بر اطاعت از خداوند، مجبور و از انجام معصیت ناتوانند و این موضوع جز در مقولهٔ پاداش اعمال، مشکلی به وجود نمی‌آورد و از آنجا که پاداش الهی از فضل و عنایت اوست و نه استحقاق ذاتی انسان، پس اعتقاد به جبری بودن عصمت، مشکلی ایجاد نمی‌کند...»، باید گفت این فرضیه، علاوه بر مسئلهٔ پاداش و کیفر اعمال، با اشکالات دیگری نیز مواجه است. از آن جمله:

اول) دلیلی بر صحت آن ارائه نشده است و احتمال محض و عدم وجود مانع در پذیرش آن، نمی‌تواند نظریه‌ای را اثبات کند، بلکه باید با دلایل قطعی، برگرفته از قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و یا با دلیل عقلی آن را اثبات نمود که اگر جز این باشد از قدیم گفته‌اند: «امکان یک امر، اعم (فراگیرتر) از وقوع آن است». هر امری پیش از آنکه به وقوع بپیوندد، باید ممکن و قابل وقوع باشد.

دوم) بدیهی است که هراندیشه و نظریه‌ای، برای پایدار ماندن، تنها نمی‌تواند در حوزه گفتار و نوشتار مطرح شود، بلکه باید در عرصهٔ عمل اجزا نیز با موفقیت همراه باشد. بنابراین تا زمانی که یک نظریه در مقام عمل، واقعیت‌هایی که با مبانی اصولی آن همراه و هماهنگ است، ارائه نکند، قابل اعتنا و توجه نخواهد بود.

پرواضح است آیین‌های آسمانی، تنها برای ارائهٔ نظریه و شعار در زندگی انسان وارد

نشده‌اند، بلکه آمده‌اند تا دیدگاه‌های خود را در عمل نیز پیاده کنند و در عرصه زندگی عملی مردم، الگوهای اجرایی ارائه نمایند. بدین ترتیب که افرادی را همچون چراغ‌های پر نور، مشعل هدایت مردمان قرار دهد و اگر این‌گونه نباشد، اشکالات عمده‌ای بر آن وارد است که عبارتند از:

۱. وقوع خطا و اشتباه به هنگام اجرانمودن یک نظریه؛ زیرا اگر یک نظریه، بر افراد معینی تطبیق نکند، احتمال خطا و اشتباه به هنگام اجراشدن آن وجود دارد؛ زیرا ادیان آسمانی، یک واقعه زمانی گذرا نیستند، بلکه تا پایان کار جهان، در عرصه زمان و مکان امتداد خواهند داشت و از طرفی، سطح درک و فهم مردمان با یکدیگر تفاوت بسیار دارد.

۲. احکام و دیدگاه‌های ادیان آسمانی اگر به هیچ یک از افراد یک جامعه تطبیق نکند به غیرقابل اجرا بودن در عرصه عمل متهم خواهند شد؛ اما در مقابل، اگر دیدگاه‌های دین در عمل و در عرصه زندگی قابل اجرا باشد، دیگر کسی نخواهد توانست دین را به آرمان‌گرایی و غیرقابل اجرا بودن متهم نماید.

۳. ناتوانی در ارائه اسوه شایسته و الگوی مناسب در میان مردم. از آنجا که دین آسمانی، مردم را به پایبندی به احکام شرع فرا می‌خواند، لازم است که در متن مردم افرادی وجود داشته باشند که همچون مشعل‌های فروزان، روشنگر راه مردم باشند تا هر که می‌خواهد دعوت دین آسمانی را اجابت کند، به آنان اقتدا نماید و آنها نیز پیشوایان صالح و اسوه حسنه امت باشند.

بنابراین، لازم است که دین الهی، دیدگاه‌های علمی خویش را با ارائه نمونه‌هایی عملی، همراه کند و تنها به طرح دیدگاه‌ها و احکام شرح در عرصه تئوریک اکتفا نکند تا در فهم نظریات خطا و اشتباهی صورت نگیرد و همچنین امکان اجرایی کردن آن احکام و نظرات را به اثبات برساند و الگو و اسوه مناسب در اختیار مردم قرار دهد: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾^۱.

۱. به راستی پیامبر خدا، شما را اسوه حسنه و الگوی شایسته است. (احزاب: ۲۱).

یکی از نخستین نشانه‌های قابل اجرا بودن نظریات دین و احکام شرع آن است که فردی وجود داشته باشد که آن احکام و نظرات، در اعمال و رفتار وی نیز تجلی پیدا کند و جلوه آن اندیشه‌ها، به دور از شائبه اندیشه‌های مخالف، در او نمایان شود.

از این رو، پیامبران و امامان (علیهم‌السلام)، بهترین و والاترین نمونه اسوه و برترین پیشوا برای همه مردم بوده‌اند، چنان‌که قرآن کریم نیز در موارد متعدد بر این نکته اشاره فرموده است: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْنَهُمْ أَقْتَدُ»^۱ و «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ»^۲. پس راه و روشی که انسان باید از آن پیروی کند و از خدا می‌خواهد که او را بدان راه هدایت نماید، راه کسانی است که نعمت داده شده‌اند و خدای متعال درباره آنان می‌فرماید: «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا»^۳.

پس اینان که خداوند نعمت داده، پیشوا و اسوه شایسته مردمان هستند و راه آنان، راهی است که انسان را به خداوند متعال می‌رساند و از گمراهی و ناخشنودی خدا دور می‌گرداند.

اگر افراد، دارای اختیار نبودند و گناهان را از روی اراده و اختیار ترک نمی‌کردند، توانایی و اختیار انجام گناه از آنان سلب شده بود. در این صورت، بی‌تردید، دین الهی به آرمانگرایی متهم می‌شد و دیدگاه‌های آن، غیر قابل اجرا پنداشته میشد و این نه فقط اتهام که یک حقیقت بود؟ چرا که وقتی این پیامبران و فرستادگانی که رسالت الهی را تبلیغ می‌کردند و مردم را به آیین خداوند فرا می‌خواندند، خود نتوانند بدون اجبار و از روی

۱. آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده، پس تو نیز از (راه) هدایت آنان پیروی کن. (انعام: ۹۰).

۲. ما را به راه راست هدایت فرما راه آنان که نعمتشان دادی. (فاتحه: ۶ و ۷).

۳. هر آن کس که خدای و پیامبر را اطاعت کند، همنشین کسانی است که از جانب خدا نعمت یافته‌اند؛ (یعنی) پیامبران و صدیقان و شهدا و نیکوکاران و چه نیکو همراهانی هستند. (نساء: ۶۹).

اراده گناهان را ترک کنند، وضعیت دیگر مردم چگونه خواهد بود؟ و این دقیقاً همان آرمانگرایی است که ممکن بود دین را بدان متهم کنند.

آیا معقول است که دین الهی، مردمان را به پیروی از کسانی فرمان دهد که جز با زور و اجبار و سلب اختیار، نمی توانستند خویشتن را از گناه و معصومیت دور نگاه دارند و به فرمان خداوند عمل کنند؟

آیا در چنین حالی می توان مردمان را فرمان داد که: ﴿فَبِهْدَاهُمُ اقْتَدِهْ﴾: پس تو نیز از (راه) هدایت آنان پیروی کن؟

بنابراین و در فرض اجباری بودن عصمت، مشکلی که وجود دارد، استحقاق پاداش و کیفر نیست تا بخواهیم با طرح مسئله «لطف الهی» و «عدم استحقاق ذاتی موجودات»، آن را بر طرف کنیم، بلکه در چنین فرضی، مشکل اصلی، عدم توانایی دین در ارائه الگوی عملی و اسوه حسنه است؛ زیرا کسی که در اعمال خود، اختیار و اراده ندارد نمی تواند الگو و اسوه مردم باشد.

سوم) مطابق با این فرضیه، اجباری بودن عصمت، مسئله پاداش و کیفر، به معنای آن است که لزوماً اطاعت و پاداش، با هم ارتباطی ندارند، بلکه تنها معصیت و کیفر با یکدیگر در ارتباط هستند.

این فرض، با هیچ یک از رویکردهای سه گانه ای که درباره مسئله پاداش و کیفر مطرح شده، همگونی ندارد:

رویکرد نخست: که به اشاعره نسبت داده می شود، برداشتی است که آنان از آیه ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۱ و نظریه «اراده مطلق الهی» نام دارد.

مفهوم این نظریه آن است که میان اسباب و مسببات و علت و معلول، هیچ هماهنگی و رابطه ای وجود ندارد. برای مثال، آتش سوزنده نیست، بلکه اراده الهی است که

۱. خداوند از کرده خویش پرسش نمی شود، اما آنان پرسیده می شوند. (انبیاء: ۲۳).

سوزنده است. آب، بر طرف‌کننده تشنگی نیست، بلکه اراده الهی است که تشنگی را بر طرف می‌کند. بنابراین، هیچ نوع همراهی و ارتباطی میان اشیاء وجود ندارد. از آن جمله، گناه و کیفر و اطاعت و پاداش نیز با یکدیگر رابطه‌ای ندارند؛ اما اراده خداوند متعال بر آن است که پیامبران و رسولان خویش را به بهشت و منکران و مشرکان را به دوزخ وارد می‌کند؛ زیرا رابطه‌ای میان اطاعت و پاداش یا گناه و کیفر وجود ندارد.

نظریه «اراده مطلق» مورد پذیرش اشاعره است و آن را از آیه «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ» برداشت کرده‌اند.

ما در پی رد یا پذیرش این نظریه نیستیم؛ اما تا آنجا که به فرضیه اجباری بودن عصمت مربوط می‌شود، مشاهده می‌کنیم که آنچه در مقاله مذکور آمده، با این نظریه همگونی ندارد؛ زیرا این نظریه، همچنان که میان اطاعت و پاداش رابطه‌ای نمی‌بیند، معصیت و کیفر را نیز با هم مرتبط نمی‌داند. پس بر مبنای این نظریه، انسان مطیع و خداپرست و انسان مشرک و گنهکار، ذاتاً مستحق پاداش یا کیفر نیستند و همچنان که پاداش دادن به انسان بی‌اراده و فاقد اختیار، نادرست نیست، کیفر دادن انسان بی‌اراده نیز اشکالی ندارد. در حالی که نویسنده مقاله، کیفر دادن شخص بی‌اراده را قبیح و نادرست شمرده است.

رویکرد دوم: که مورد پذیرش معتزله است، در نظریه موسوم به «حسن و قبح عقلی» بیان شده است. از دیدگاه معتزله، معیار انجام یا عدم انجام هر کاری، از جمله پاداش دادن به مطیع و کیفر دادن گنهکار، عقل است. بنابراین، عقل حکم می‌کند که انسان فرمانبردار، پاداش داده شود و انسان خطاکار، کیفر ببیند و اگر خداوند متعال، انسان مطیع را پاداش ندهد یا او را کیفر دهد، ستم کرده و ستم از ذات حق تعالی به دور است.

این نظریه نیز، بدون آنکه درباره پذیرش یا رد آن بحث کنیم، هم انسان مطیع و هم گنهکار را مستحق پاداش و کیفر می‌داند، یعنی از دیدگاه معتزله، همچنان که کیفر دادن انسان به خاطر عملی که از اراده خارج است، نادرست است، پاداش دادن به عملی بی‌اختیار نیز قبیح و ناپسند است؛ بنابراین کیفر یا پاداش، از لحاظ استحقاق انجام‌دهنده

عمل، تفاوتی با هم ندارند و هیچ یک از آنها بدون سبب و بی دلیل، مستحق پاداش یا کیفر نخواهند بود.

رویکرد سوم: این رویکرد، با وجود آنکه معتقد است آفرینش همه موجودات و در نتیجه، تمامی نتایج و آثار دنیوی و اخروی آفرینش آنها، همگی از لطف و فضل الهی است؛ اما در عین حال عقیده دارد که لطف و فضل خداوند، بی دلیل و بدون سبب و علت، شامل کسی نمی گردد، بلکه در سایه قوانین و سنت های الهی به بندگان می رسد. سنت هایی که مطابق با آیه شریف «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا»^۱، تخلف ناپذیر و بی تغییر هستند. این بدان سبب است که خداوند متعال، موجودات را آفریده و برای آنها استعدادها و توانایی هایی قرار داده است که از طریق آن می توانند مراتب کمال را طی کنند و به قرب الهی برسند.

اما در عین حال، استعدادها و توانایی های موجودات، همه در یک سطح و یک مرتبه واحد قرار ندارد؛ زیرا لازمه نظام احسن و برتر که خداوند آن را برای بندگان مقدر فرموده، آن است که استعدادها و توانایی های انسان ها، مختلف و متفاوت باشد.

انسان، هنگامی که زندگی و مسیر تکامل خویش را آغاز کرد، خود، مرتبه ای را که برای فرارفتن به سوی خداوند متعال می خواست، برگزید و آن درجه از استعداد را که برای طی مراتب معنوی می توانست داشته باشد، انتخاب کرد.

از این رو، انسان ها در مرتبه و توانایی ها و قابلیت های خویش، با هم تفاوت دارند، چرا که خود آنان، به صورت های گوناگون آن مراتب را برگزیده اند، چنان که خداوند متعال می فرماید: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا»^۲.

فخر رازی در تفسیر این آیه شریف چنین آورده است:

خداوند متعال، از آسمان جلال و کبریا و احسان خویش، آبی فرو فرستاد که همین

۱. در سنت الهی، هیچ تبدیل و دگرگونی نمی یابی. (فاطر: ۴۳).

۲. از آسمان آبی فرو فرستاد، پس هر دشت، به اندازه وسعت خویش از آن بهره برد. (رعد: ۱۷).

قرآن است و دل‌های بندگان، همان دشت‌هایند. دل‌ها را به دشت‌ها تشبیه کرده، چرا که پرتو علوم قرآن در آن جای می‌گیرد، همچنان‌که دشت‌ها نیز از آب فرود آمده از آسمان بهره می‌گیرند و از آنجا که هر یک از صحراها بنا بر گستردگی و فراخی خود از باران بهره می‌برد، دل‌ها نیز با توجه به میزان پاکی و طهارت و درک و فهم خویش از پرتو علوم قرآن فیض می‌برند.^۱

و علامه طباطبایی در المیزان آورده است:

فیض وجود که از سوی باری تعالی به سوی موجودات سرازیر می‌شود، همچون بارش رحمت از آسمان و همانند بارانی است که از ابر بر زمین می‌چکد و به خودی خود از هر تصویر و تقدیری تهی است و سرنوشت آن در میان خود اشیاء تعیین می‌گردد، همچنان‌که آب باران نیز وضعیت و حالتی را که از سوی سرزمین‌ها و دشت‌های مختلف برای آن به وجود می‌آید، می‌پذیرد، اشیاء و موجودات نیز به اندازه استعداد و قابلیت خویش از رحمت و فیض خداوندی بهره می‌گیرند. استعداد و توانایی افراد نیز با توجه به شرایط و موقعیت‌ها، با یکدیگر متفاوت است.^۲

بنابراین قانون و سنت الهی بر آن است که همچنان‌که خداوند متعال، توانایی‌های گوناگون و متفاوت آفریده و انسان‌ها نیز هر یک به اندازه توان و ظرفیت خویش از آن برگرفته‌اند، خداوند نیز بر خود لازم گردانده که هر کس را به مقدار استعداد و ظرفیت او بهره دهد، چنان‌که می‌فرماید: ﴿كُلًّا نُّمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾.^۳

پس اوست که به اقتضای وعده خویش، هر کس را به میزان توان و استعدادش بهره‌مند

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۱۹، ص ۳۵.

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۳۳۸.

۳. همه این (مؤمنان) و آن (کافران) را از بخشش پروردگارت بهره‌مند می‌گردانیم که عطای پروردگارت از کسی دریغ شدنی نیست. (اسراء: ۲۰).

می‌گرداند که در آیات قرآن، چنین وعده داده و فرموده است: ﴿كَتَبَ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ﴾^۱ و ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾^۲.

و ناگفته پیداست که خداوند متعال، خلف وعده نمی‌کند، چنان‌که خود می‌فرماید: ﴿لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ﴾^۳.

در نتیجه، از آنجا که خداوند سبحان بر خود لازم گردانده که هر کس را به اندازه استعدادش بهره دهد، بندگان را حقی بر عهده خویش نهاده که اقتضای وعده الهی این است و خداوند متعال از وعده خود تخلف نمی‌کند: ﴿لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾^۴.

بنابراین، خداوند متعال، جهان را از روی فضل و عنایت بی‌دریغ خویش آفریده و تمامی ابزار و مقدمات رسیدن به خویش را مهیا نموده و پاداش و کیفر را نیز از فضل خویش مقدر فرموده، اما این‌گونه نیست که آن مقدمات و اسباب فیض خداوندی، بی‌سبب و بی‌ضابطه به کسی عطا شود، بلکه خداوند متعال به موجب سنت‌هایی که در هستی قرار داده، از جمله، بهره‌مندکردن هر کس به اندازه استعداد و ظرفیت او، فضل خویش را عطا می‌کند که خود می‌فرماید: ﴿فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا﴾^۵.

بدین ترتیب مشخص می‌گردد که هر چند پاداش دادن، از روی فضل و عنایت الهی است؛ اما این فضل، مطابق با سنت و قانون عطا می‌شود و باریتعالی، بی‌سبب و بیهوده کسی را چیزی نمی‌بخشد.

بنابراین، همچنان‌که کیفر دادن انسان برای کاری که از عهده و توان او خارج می‌باشد،

۱. (پروردگارت) بر خوشتن، رحمت نوشت (و واجب گردانده) است. (انعام: ۱۲).

۲. رحمت من همه چیز را در بر گرفته است. (اعراف: ۱۵۶).

۳. خداوند از وعده خویش تخلف نمی‌کند. (زمر: ۲۰).

۴. (خدا) از وعده خویش تخلف نمی‌کند. (آل عمران: ۹).

۵. در سنت الهی، هیچ تبدیل و دگرگونی نمی‌یابی. (فاطر: ۴۳).

ناپسند است، پاداش دادن او برای کاری که بی اراده و بدون اختیار انجام داده نیز نادرست و غیر معقول است، چرا که با وعده الهی که در نظر داشتن استعداد و قابلیت های انسان را بر خود لازم گردانده، منافات دارد و بدیهی است که انسان فاقد اختیار، استعداد و لیاقت دریافت پاداش الهی را ندارد و پاداش دادن به او، تخلف از سنت الهی است.

مولایمان حضرت امیر مؤمنان علیه السلام می فرماید:

حق، در مقام توصیف و بیان، گسترده ترین چیز و به هنگام اجرا و عمل، تنگ ترین (و دشوارترین) چیزهاست. به نفع کسی اجرا نمی گردد، مگر آنکه به ضرر او نیز به اجرا در آید و بر ضرر کسی پیاده نمی شود، مگر آنکه به نفع او نیز اجرا گردد، و اگر (قرار باشد) که به نفع کسی اجرا شود هیچ گاه به ضرر او نباشد. تنها درباره خداوند چنین امکانی وجود دارد، چرا که او بر همه بندگان تواناست و قضا و قدر او همواره عادلانه است. اما خداوند سبحان، حق خویش را بر بندگان چنان مقرر داشته که ثواب مضاعف عطایشان کند که این فضل و رحمتی از سوی اوست و او به اقتضای فزون دهی خویش، بر بندگان (پاداش دو چندان) و برتر می دهد.^۱

علامه طباطبایی در المیزان آورده است:

چنان که از ظاهر آیات برمی آید قرآن کریم قوانین کلی بسیاری را در دنیا و آخرت بیان فرموده است. آنچه را که خداوند موجب سعادت یا نگون بختی قرار داده، تبیین نموده و سپس پیامبر خویش را چنین خطاب کرده است: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾^۲.

تمامی این قوانین، فراگیر و حتمی هستند؛ اما نه با اقتضای ذات خود و نه به

۱. نهج البلاغه، ص ۴۷۶. شرح نهج البلاغه، عزالدین عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، ج ۲، قاهره: دار احیاء الکتب العربی، ۱۳۸۵/هـ ۱۹۶۵/م، ج ۱۱، ص ۸۸.

۲. کتاب (قرآن) را بر تو فرو فرستادیم که بیان کننده (و دربردارنده) همه چیز است. (نحل: ۸۹).

خودی خود، بلکه بر اثر ضرورت و لزومی که خداوند در آنها قرار داده است، و اگر چنین حکم ضروری عقلی، از جانب خداوند متعال و به فرمان او باشد که چنین است، بدیهی است که امر و فرمان خداوند، خود او را مجبور نمی‌کند و بر خویشتن چیره نمی‌گرداند که خداوند سبحان، غالب و چیره مطلق است و ممکن نیست آنچه که در همه ابعاد ذات و تأثیر خود به خداوند عزوجل نیازمند است، بر او چیره گردد؟ بنابراین امکان ندارد عقل که بر اثر افاضه فیض الهی بر آن حکم تواند راند و یا حقایقی که حکم و تأثیر آنها از سوی خداوند است، بتوانند بر او غلبه یابند، چرا که تأثیر و اقتضای آنها از جانب پروردگار است و پایداری حکم آنان از سوی خداوند افاضه می‌شود.

به عبارت دیگر، هر تأثیر و اقتضایی که در اشیاء وجود دارد، بر اثر تملیک از جانب خداوند متعال است و نمی‌توان تصور کرد چیزی که از سوی خدا مالکیت یافته، بر امری که از آن خداست غالب آید که آن ذات پاک، مالک علی‌الاطلاق است و هرگز در هیچ بعدی مملوک (تحت مالکیت) واقع نمی‌شود. پس اگر خداوند متعال، تبهکاری را پاداش دهد یا نیکوکاری را مؤاخذه کند و با هر کار دیگری انجام دهد، بر او مانع و حرجی نخواهد بود و عقل یا مانع دیگری نمی‌تواند او را باز دارد؛ اما پروردگار متعال، ما را به عادت یا شقاوت و فرجام نیک یا بد وعده و وعید داده و اعلام فرموده که از وعده خویش تخلف نمی‌کند و از طریق وحی و اندیشه، ما را از این حقیقت خبر داده است. سپس یادآور شده که خبرسخن حق، چیزی نمی‌گوید. بدین ترتیب، جان‌های ما آرامش یافته و دل‌هایمان مطمئن گردیده، چندان که تردید به خود راه نمی‌دهد، از آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ»^۱ و «وَالْحَقُّ أَقُولُ»^۲ و

۱. خداوند از وعده خویش تخلف نمی‌کند. (آل عمران: ۹) و (رعد: ۳۱).

۲. تنها حقیقت می‌گویم. (ص: ۸۴).

معنای این آیات آن است که به اقتضای عقل، حکم آنها ضروری و لازم الاجراست.^۱

چهارم آنکه آیات متعددی در قرآن کریم و روایات بسیاری در سنت شریف نبوی ﷺ وارد شده که به تعبیر مختلف، از جمله امر و تهدید و هشدار، پیامبران و ائمه را مورد خطاب قرار داده و بدیهی است که اگر آنان، قدرت و توان انجام معصیت را نداشتند و در اعمال خویش بی اراده و فاقد اختیار بودند، تهدید و هشدار (از جانب پروردگار) معنایی نداشت و بیهوده و نامفهوم جلوه می کرد.

از این رو باید پذیرفت که آن بزرگواران، توان انجام هر عملی، اعم از طاعت و معصیت را دارا بودند و به اراده و اختیار خویش از گناه دوری می کردند که اگر جز این باشد، نهی آنان از معصیت معنایی نخواهد داشت.

به برخی از آیات و روایات وارده در این باره توجه کنید:

۱. قرآن کریم

خداوند متعال می فرماید: ﴿قُلْ أَغَيَّرَ اللَّهُ اتَّخَذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعَمُ وَلَا يُطْعَمُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ * قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ﴾.^۲

و این آیه شریف به صراحت بیانگر آن است که پیامبر خدا، خود نیز از معصیت و نافرمانی خداوند در هراس بوده است، چرا که موجب عذاب و کیفر در آن روز بزرگ (قیامت) می گردد و اگر بر انجام معصیت توانایی نداشته باشد، چگونه از آن می هراسد؟

۱. المیزان، ج ۶، ص ۲۵۴. این بخش از سخن علامه را با وجود طولانی بودن، از آن جهت آوردیم که معانی بلندی در آن نهفته است.

۲. بگو: آیا جز خداوند، ولی (و سرپرست دیگری) بجویم؟ او که آفریننده آسمان ها و زمین است و روزی می دهد و خود روزی داده نمی شود. بگو: من فرمان یافته ام که نخستین اسلام آورنده (و تسلیم شونده در برابر فرمان پروردگار) باشیم و تو نیز از مشرکان مباش بگو: اگر نافرمانی پروردگار کنم، از عذاب آن روز بزرگ می هراسم. (انعام: ۱۴ و ۱۵).

در آیه دیگری چنین می‌خوانیم: «وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ».^۱

اگر کسی در اعمال خویش اختیار نداشته باشد، آیا صحیح است که به او گفته شود: «اگر چنین کنی...»؟ خداوند سبحان در آیه‌ای دیگر چنین می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبٍ».^۲

پرواضح است که نمی‌توان انسان بی‌اراده و مسلوب‌الاختیار را به چیزی فرمان داد. در آیه دیگری آمده است: «وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ...».^۳

این آیه شریف نیز همچون آیات پیشین، نخست، ابراهیم علیه السلام را به دوری از شرک به خداوند متعال و در ادامه، ایشان را به پاک‌گرداندن خانه (خدا) و فراخواندن مردمان به سوی فریضه حج فرمان داده است: «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ».^۴

بدیهی است که ابراهیم علیه السلام باید دارای اختیار بوده و توانایی انجام آنچه اراده کرده، داشته باشد تا فرمان دادن و بازداشتن او معقول باشد.

خداوند متعال در آیه دیگری چنین می‌فرماید:

«وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَسِبْنَ أَشْرَكَتَ لِيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ».^۵

۱. به جای خداوند، آنچه را که نه سودی و نه زبانی بر تو رساند، بخوان که اگر چنین کنی، به‌راستی از ستمکاران خواهی بود. (یونس: ۱۰۶).

۲. بگو: من فرمان یافته‌ام که تنها خدای را بپرستم و به او شرک نورزم، به سوی او فرا می‌خوانم و بازگشت (همه) به سوی اوست. (رعد: ۳۶).

۳. آن‌گاه که خانه را جایگاه ابراهیم قرار دادیم (و فرمان فرستادیم) که به من شرک نورز و خانه مرا برای طواف‌کنندگان، پاکیزه (و مهیا) گردان. (حج: ۲۶).

۴. و در میان مردم، فراخوان حج را بانگ ده. (حج: ۲۷).

۵. به تو و پیشینیان تو وحی گردید که اگر (به خدا) شرک ورزی، اعمال تو تباه و باطل گردد و از زیانکاران باشی. (زمر: ۶۵).

به همین ترتیب، آیات بسیاری از قرآن کریم، پیامبران را از شرک و معصیت و یا دروغ‌بستن به خداوند متعال باز داشته است و بهترین نمونه در این باره، آیه شریف ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ﴾^۱ است.

خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: ﴿وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَن يَنفَعَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾^۲.

این آیه شریف به صراحت اشاره به آن دارد که پیامبر اکرم ﷺ، جز با عمل صالح و شب‌زنده‌داری نمی‌تواند به «مقام محمود» و جایگاه پسندیده در نزد خداوند دست یابد. اما اگر ایشان در اعمال خویش مجبور بود، این شرط چه معنا و مفهومی می‌توانست داشته باشد؟

گروهی براین باورند که می‌توان این آیات شریف، به‌ویژه آیاتی همچون ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَخْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَسِرِينَ﴾ را به گونه‌ای دیگر معنا کرده و آن را یک فرض و احتمال غیرممکن بدانیم که خداوند آن را برای این ذکر فرموده که نشان دهد گناهکاران و مشرکان حتی اگر پیامبر هم باشند، مورد کیفر و عقاب قرار خواهند گرفت.

در پاسخ باید گفت: زمانی می‌توان ظاهر آیات را به گونه‌ای دیگر معنا کرد که در معنای ظاهری آیه، مفهومی متناقض با عقل یا نقل (روایات) وجود داشته باشد؛ اما اگر ظاهر آیه با عقل و نقل تناقض نداشته باشد، لزومی ندارد که آن را برخلاف ظاهر و الفاظ آن تفسیر نماییم.

از طرفی، پیش‌تر ثابت کردیم که اختیاری بودن عصمت، با ضروری بودن آن در مقام عمل منافاتی ندارد.

۱. اگر (پیامبر)، گفته‌های نادرستی را به دروغ به ما نسبت دهد همانا دست راست او را (به سختی) برگرفته و رگ

قلب (و حیاتش) را قطع می‌کردیم و هیچ یک از شما مانع از این نمی‌توانست باشد. (حاقه: ۴۴ - ۴۷).

۲. (ای پیامبر)، شب را به عبادت و شب‌زنده‌داری بیدار باش تا شاید خداوند تو را به مقام محمود (و جایگاه ستودنی) برساند. (اسراء: ۷۹).

۲. روایات معصومین علیهم السلام

احادیث و روایات وارده از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام، که مستحکم، بلکه متواترند، گواه دیگری بر این حقیقت هستند که معصومین، تنها از راه اطاعت و عبادت خداوند به مقامات عالیّه رسیده‌اند. در اینجا به برخی از این احادیث اشاره می‌کنیم:

حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند:

عده‌ای از قریشی‌یان از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: شما که آخرین پیامبران هستید، در چه چیز از آنان پیشی گرفتید؟ حضرت فرمود:

من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم و آن هنگام که خداوند (در عالم ذر) از پیامبران درباره خودشان گواهی می‌گرفت که «الستُ بِربکم» (آیا من پروردگار شما نیستم؟)، من نخستین پیامبری بودم که اقرار کردم، بدین ترتیب در ایمان و اقرار به خداوندی خدای عزوجل از آنها پیشی گرفتم.^۱

۲. حدیث صحیحی که جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده و مضمون آن چنین است:

ای جابر! آیا برای کسی که ادعای دوستی ما اهل بیت را دارد، کافی است که شیعه باشد؟ به خدا سوگند جز آنان که تقوای الهی پیشه کنند و خدای را اطاعت نمایند، کسی شیعه ما نیست.

تا آنجا که می‌فرماید:

ای جابر! به خدا سوگند جز با اطاعت از خداوند، نمی‌توان به او نزدیکی و تقرب جست. ما برات رهایی از آتش نداریم و کسی را در پیشگاه خداوند برهان (و بهانه‌ای) نخواهد بود. هر که مطیع فرمان خداوند باشد، دوست ما و هر که معصیت او کند، دشمن ماست. جز با عمل صالح و خویشن‌داری کسی نمی‌تواند به ولایت ما نائل شود.^۲

۱. کافی، ج ۲، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۷۴.

این حدیث شریف به صراحت بیان می‌دارد که تقرب همهٔ بندگان و از جمله ائمهٔ اطهار (علیهم‌السلام)، به خداوند، جز از طریق اطاعت از او میسر نیست و آن بزرگواران، برات رهایی از آتش با خود ندارند، بلکه رهاشدن از دوزخ، تنها از طریق عمل صالح و اطاعت از خداوند عزوجل و خودداری از ارتکاب محرمات ممکن خواهد بود.

و اگر چنین است که رسیدن به مقام ولایت و دوستی آن بزرگواران جز با عمل صالح و پرهیزکاری ممکن نیست، آیا در این صورت معقول خواهد بود که آنها، خود نیازی به سعی و عمل نداشته باشند و بدون صلاحیت، پاداش دریافت کنند؟

آیا معقول است که نزدیک شدن آنان به خدای متعال، اطاعت و عمل صالح باشد و همه آنچه که به عنوان عبادت و طاعت انجام می‌دهند، بی‌اختیار و غیرارادی باشد؟
۳. حدیث صحیح از^۱ ابی کهمس که آورده است:

به حضرت امام صادق (علیه‌السلام) عرض کردم: عبدالله بن یغفور به شما سلام می‌رساند. حضرت فرمود:

سلام بر تو و بر او: وقتی نزد او رفتی، سلام برسان و بگو: جعفر بن محمد (امام صادق (علیه‌السلام)) می‌گوید: بنگر که علی (علیه‌السلام) از چه طریقی توانست به آن مرتبه در نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دست یابد و تو نیز بین روش پابند باش. علی (علیه‌السلام) با راست گفتاری و امانت‌داری در نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به این جایگاه رفیع دست یافت.^۲

۴. جبرئیل (علیه‌السلام) نزد رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمد و عرض کرد:

ای محمد! هر چقدر هم که زنده باشی، خواهی مرد. هر چه را که می‌خواهی دوست بدار (اما بدان که) از آن جدا خواهی شد و هر چه می‌خواهی انجام ده که (تجسم) آن را خواهی دید.^۳

۱. عبارت «حدیث صحیح از...» در گفتار فقها بسیار به کار می‌رود و معمولاً مراد از آن، این است که همهٔ افرادی که در حدیث سند ذکر شده‌اند، به جز همان شخص مذکور موثق هستند؛ اما موثق بودن او احراز نشده است.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۳. وسائل الشیعه، محمد بن حسن حر عاملی، ج ۱، قم: مؤسسه آل‌البیت (علیهم‌السلام) لاحیاء التراث، چاپخانه مهر، ۱۴۱۲ هـ، ج ۱، ص ۸۵.

۵. حدیث صحیح حفص بن بختری از حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود:
در نوجوانی، بسیار عبادت می کردم. پدرم به من فرمود: پسر! کمتر از آنچه اکنون
انجام می دهی عبادت کن [که همان کافی است]، خداوند عزوجل اگر بنده ای را
دوست بدارد، عمل اندک او را نیز [می پذیرد و از آن] خشنود می شود.^۱
و در روایات دیگری از آن حضرت آمده است:

پدرم علیه السلام مرا که نوجوانی بیش نبودم در حال طواف خانه خدا دید، در حالی که از
شدت عبادت، عرق می ریختم. فرمود: «جعفر، پسر! اگر خداوند بنده ای را دوست
بدارد، او را وارد بهشت می گرداند و از عمل اندک او نیز راضی و خشنود می گردد.^۲
بدیهی است که اگر آن حضرت در انجام چنان عبادتی مجبور و ناگزیر بود و تلاش
ایشان از روی اراده و اختیار نمی بود، فرمایش پدر گرامی شان حضرت امام باقر علیه السلام
معنایی نداشت، چرا که در چنین فرضی، تمام آن کارها غیرارادی و بی اختیار صورت
گرفته است.

۶. حدیث صحیح حضرت امام صادق علیه السلام که فرمود:
علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام هرگاه وصیت جد بزرگوارش امیر مؤمنان علی علیه السلام را
می نگریست، می فرمود: چه کسی یارای انجام این کارها را دارد؟ ... سپس به آن عمل
می فرمود و هرگاه که برای نماز بر می خاست، رنگ رخساره مبارکش دگرگون می شد،
چنان که در سیمای آن حضرت، تغییر رنگ مشهود بود. پس از علی علیه السلام جز علی بن
الحسین علیه السلام هیچ یک از فرزندان نمی توانست همانند آن حضرت، عبادت (طولانی
و طاقت فرسا) انجام دهد.^۳

با توجه به این حدیث باید گفت اگر اعمال عبادی امیر مؤمنان علیه السلام غیرارادی بود و
عبادت های حضرت زین العابدین علیه السلام نیز از توان ایشان خارج بود و آنان به حکم اجبار،

۱. همان.

۲. همان، ص ۱۰۸.

۳. همان، ص ۸۵.

همچون ابزار، بی اراده بودند. دیگر فرمایش آن حضرت بدین معنا که «چه کسی یارای انجام این کارها را دارد؟» چه مفهومی می توانست داشته باشد؟ دراین صورت دیگر پیروی حضرت زین العابدین علیه السلام از جد بزرگوارش علی علیه السلام در اعمال و عبادات، معقول نمی بود.

بدین ترتیب، در سنت اهل بیت علیهم السلام، روایات متعدد و متواتری وجود دارد که نشان می دهد، پاداش و مراتب والای کمال که ائمه و اهل بیت علیهم السلام و پیش از آنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و پیامبران و رسولان پیشین بدان دست یافته بودند، در واقع نتیجه عبادت، اطاعت، تقوا، پرهیزکاری و دیگر فضایل و حسنات آنان بوده است.

از طرفی، احادیث بسیاری وارد شده که بیانگر تلاش و کوشش و صف ناپذیر آن بزرگواران در راه عبادت و دعا و شب زنده داری است، چنان که درباره گریه آنان از خوف خداوند و تضرع و خشوع به درگاه باری تعالی و هراس از عذاب دردناک الهی، در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امر مؤمنان و فرزندان بزرگوارش علیهم السلام بسیار نقل شده است.

این همه بیانگر آن است که آنان، در اطاعت خداوند و دوری از گناه مجبور نبوده اند، بلکه همه آنچه انجام می داده اند، از روی اختیار خودشان بوده است.

بدین ترتیب مشخص می شود که احتمال مبنی بر «مجبور بودن معصومین بر ترک گناه و انجام عبادت و نداشتن توانایی در انجام معصیت و بی اختیار بودن در اعمال خویش»، منتفی و غیر قابل پذیرش است، چرا که با قرآن کریم و سنت و سیره معصومین مخالفت دارد. افزون بر آن، دلیل عقلی نیز آن را رد می کند که در جای خود بدان خواهیم پرداخت. ممکن است که گفته شود: مجبور بودن معصومین، فقط در ترک معصیت است و نه در انجام عبادت. بدین معنا که پیامبران بر ترک گناه مجبور و در انجام عبادت مختار بوده اند و اطاعت و عبادت خدا به اراده خودشان انجام می شده است؛ اما خداوند به الطاف خفیه خویش آنان را از انجام گناه باز می داشته است، بدین ترتیب انسان معصوم، به گونه ای متفاوت با انسان های عادی، از انجام معصیت باز داشته شده است.

این گفته نیز به خودی خود نامعقول است، چرا که اگر انسان معصوم در انجام عبادت مختار باشد، اقتضای اختیار آن است که بر ترک آن نیز قادر باشد و از آنجا که ترک عبادت، خود نوعی معصیت است، پس معصوم بر انجام معصیت نیز تواناست. اگر نیز گفته شود که او توانایی ترک عبادت خداوند را ندارد، همانند احتمال پیشین، جبر مطلق مورد نظر خواهد بود که نادرستی آن ثابت شد.

احتمال دوم: معصوم بشر نیست

این احتمال، معصومین را موجوداتی می‌داند که جز اطاعت و بندگی، از آنان عملی صادر نمی‌گردد، بدین معنا که آنان بشر نیستند و ویژگی‌ها و غرایز بشری از جمله شهوت و غضب و ... در آنان وجود ندارد، بلکه اینها موجودات دیگری هستند که به صورت آدمی ظاهر شدند. با این احتمال، آنان شباهت بسیاری به ملائکه دارند که قرآن کریم درباره آنان می‌فرماید: ﴿لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾^۱ و به خاطر عدم وجود انگیزه و عامل گناه اعم از غضب و شهوت، معصیتی از آنان سر نمی‌زنند، بدون آنکه به توانایی یا عدم توانایی آنان بر انجام گناه توجه کنیم.

این دیدگاه، به گروهی از متکلمین که چه بسا اشاعره باشند، نسبت داده شده است. ابن ابی الحدید درباره معتقدان به این نظریه گوید:

در مورد معنای «معصوم» در میان مردم اختلاف وجود دارد. گروهی معتقدند: معصوم کسی است که نمی‌تواند معصیتی مرتکب شود. البته قائلان به این نظریه اندک هستند. درباره چگونگی ناتوانی آنان در انجام گناه نیز اختلاف وجود دارد. عده‌ای از آنان گفته‌اند: انسان معصوم، در بدن یا روح خویش و یا هر دو آنها، خصوصیت و ویژگی معینی دارد که موجب ناتوانی او در انجام گناه و معصیت می‌گردد.^۲

۱. از فرمان خداوند سر باز نمی‌زنند و آنچه را (از جانب خدا) به آنان فرمان داده شود، انجام می‌دهند. (تحریم: ۶).

۲. شرح نهج البلاغة، ج ۷، ص ۷.

بررسی احتمال دوم

این احتمال با چند اشکال مواجه است:

نخست مسئله ارائه الگو و اسوه برای زندگی مردم است. چنان‌که گفتیم دین الهی ناگزیر است، نمونه‌ای عملی ارائه کند تا بتواند پیشوای صالح و اسوه حسنه‌ای برای مردمان مجسم نماید و مردم نیز در زندگی خویش بدو اقتدا کنند.

واضح است که اسوه و پیشوا، باید همانند همه مردم باشد و غرایز و انگیزه‌های نفسانی دیگر آدمیان را در وجود خویش داشته باشد تا مردم بتوانند با پیروی از او، در راه مبارزه با نفس، با استفاده صحیح از غرایز و مقاومت در برابر هواهای نفسانی و بدی‌های نفس اماره، گام بردارند.

اما اگر انسان معصوم، غرایز آدمی و انگیزه‌های نفسانی آنان را در وجود خود نداشته باشد، انسان‌ها چگونه به اعمال او اقتدا توانند کرد، حال آنکه او با هواهای نفسانی مبارزه نکرده و شهوات و غرایز خویش را به مسیر صحیح هدایت ننموده، چرا که اصولاً فاقد آنها بوده است.

از این رو می‌بینیم که قرآن کریم، ملائکه را اسوه و الگوی آدمی قرار نداده و او را به پیروی از آنان فرمان نداده است، بلکه انسان را به پیروی از پیامبران و انسان‌های صالح امر کرده و فرموده است: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ...﴾^۱ تا آنجا که می‌فرماید ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ أَقْتَدِهِ﴾^۲، در حالی که می‌توانست برخی از ملائکه را نیز در زمره آنان که از سوی خداوند متعال هدایت شده‌اند نام بُرد؛ اما از

۱ و ۲. و اسحاق و یعقوب را بدو بخشیدیم و همگی را هدایت کردیم و نوح را پیش از آن هدایت کرده بودیم و از خاندان او، داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را هدایت کردیم و نیکوکاران را این گونه پاداش می‌دهیم... آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده، پس تو نیز در راه هدایت آنان گام نه. (انعام: ۸۴ - ۹۰).

آنجا که آنان از جنس دیگری غیر از آدمی هستند و در غرایز و قوای نفسانی با انسان تفاوت دارند، فراخواندن مردم به پیروی از راه هدایت آنان، معقول نبوده و از این رو از آنان نام برده نشده است.

در حدیث صحیحی از عبدالله بن سنان آمده است:

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم ملائک برترند یا انسان‌ها؟ حضرت فرمود: امیر مؤمنان فرموده است: «خداوند ملائکه را از عقل مطلق و بدون شهوت و غریزه آفریده و جانوران را از غریزه و شهوت و بدون عقل خلق کرده است. اما در آدمیان، هر دو را قرار داده، پس هر کس که عقلش بر غریزه چیره شود، از ملائک برتر است و هر که غریزه‌اش بر عقل غالب آید، از حیوانات پست‌تر».^۱

اشکال دوم این نظریه، تضاد با نص صریح قرآن کریم و سنت شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، چرا که هم قرآن و هم سنت، آشکارا بر این نکته تأکید دارند که این پیشوایان نیکو سرشت، همانند دیگر مردمان هستند و تمامی حالات و قوانین بشری اعم از غرایز و عواطف در آنان وجود دارد و آنها با دیگر مردمان تفاوتی ندارند. البته آنان بدون در نر گرفتن رسالت و آیین الهی که با خود آورده‌اند، بر اثر فضایل و کمالات و مکارم اخلاقی که بدان آراسته شده‌اند، بر دیگر مردم برتری دارند؛ اما دستیابی این فضایل و کمالات برای همگان میسر است و همه می‌توانند به آن آراسته شوند.

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ»^۲ و می‌فرماید: «قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ».^۳

۱. علل الشرایع، ابوجعفر محمد بن علی حسین بن موسی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، قم: چاپخانه حیدری ۱۳۸۶/هـ ۱۹۶۶م، ص ۴.

۲. پیش از تو، کسی را برانگیخته نکردیم، مگر مردانی (از بشر) که بر آنان وحی می‌کردیم. (نحل: ۴۳).

۳. پیامبران‌شان آنان را گفتند: ما جز بشری همانند شما نیستیم. (ابراهیم: ۱۱).

و ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۱ و ﴿وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا...﴾^۲.
این آیات مبارک و نظایر آن، در قرآن کریم بسیارند و همه بر این حقیقت تأکید دارند که آن بزرگواران، مانند دیگر انسان‌ها، بشر هستند و تنها تفاوت در این است که آنها از سوی خداوند برانگیخته شده‌اند تا بیم‌دهنده آدمیان باشند، چنان که می‌فرماید: ﴿لِلْبَشَرِ﴾^۳.

علاوه بر آن قرآن کریم با ذکر صفات انسانی پیامبران، همچون خوردن و آشامیدن، مرگ و ... بر «انسان بودن» آنان تأکید می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنَّ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ﴾^۴.

و نیز می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * وَمَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَدًا لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ﴾^۵ و می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِّن قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً...﴾^۶.

همه این آیات شریف به منزله دلیلی بر «انسان بودن» پیامبر اکرم ﷺ و پیامبران پیش از آن حضرت ﷺ است، چرا که غذا می‌خورده‌اند، در دنیا جاودان نبودند و همسر و فرزند داشته‌اند و همه اینها از صفات و ویژگی‌های انسان و از آثار «انسان بودن» است.

خداوند متعال از زبان مشرکان نقل کرده که از پیامبر اکرم ﷺ به شگفت آمده بودند که چگونه ممکن است با عالم غیب ارتباط داشته و پیامبر باشد، در حالی که بشری همانند آنهاست. ﴿وَقَالُوا مَالِ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ﴾^۷.

۱. (ای پیامبر) بگو: من بشری همانند شما هستم که بر من وحی نازل می‌شود. (کهف: ۱۱۰).

۲. هیچ بشری را نسزد که خداوند با او جز از طریق وحی سخن بگوید. (شوری: ۵۱).

۳. (آنان) بیم‌دهنده بشر هستند. (مدثر: ۳۶).

۴. پیش از تو هیچ بشری را عمر جاودان ندادیم، آیا اگر تو بمیری، آنان جاودانه‌اند؟ (انبیاء: ۳۴).

۵. پیش از تو مردانی را برانگیختیم که بر آنان وحی نازل می‌کردیم، پس اگر نمی‌دانید، از اهل ذکر (و آنان که می‌دانند) بپرسید و آنان را پیکری (غیربشری) که غذا نخورند، قرار ندادیم و آنها زندگی جاودان نداشتند. (انبیاء: ۷ و ۸).

۶. پیش از تو نیز پیامبرانی را فرستادیم و برای آنان، همسران و خاندان (و فرزندان) قرار دادیم. (رعد: ۳۸).

۷. این چه پیامبری است که غذا می‌خورد و در (کوچه و) بازارها راه می‌رود؟ (فرقان: ۷).

و پاسخ آنان چنان که خداوند در ادامه آیات فرموده، این بود که: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ﴾.^۱

پس پیامبر اکرم ﷺ، نخستین پیامبری نبود که ویژگی‌های بشری داشت، غذا می‌خورد و در بازار راه می‌رفت، بلکه تمامی پیامبران پیشین نیز بشر بودند و تمامی صفات و ویژگی‌های بشر در آنان وجود داشت.

در سنت شریف پیامبر نیز احادیث متواتری وجود دارد که به برخی از آنها اشاره کردیم و از تضرع و خشوع آنان در برابر حضرت حق و هراس و خوف آنها از عذاب الهی و دوری و اجتناب از معصیت خداوند متعال حکایت می‌کند.

از جمله آن احادیث، روایتی است که در آن حضرت امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش شخصی که پرسیده بود: «چگونه لزوم برانگیخته شدن پیامبران و رسولان را اثبات می‌کنید؟» فرمود:

ثابت کردیم که ما را آفریننده و خالق است که متعالی و برتر از همه آفریده‌های خویش است، حکیم است و خلاق را یارای مشاهده او نیست، نه او آنان را به حواس مادی ظاهر شود و نه آنان او را حس مادی توانند کرد، نه او با آنان هم‌آورد شود و نه آنان او را همتایی کنند، نه او با آنان مجادله کند و نه آنان را یارای مجادله با او باشد. پس از اثبات اینها، لازم می‌آید که او را در میان بندگان، فرستادگانی باشد که آنان را به مصلحت و منافعشان رهنمون گردند و آنچه را که موجب رستگاری و جاودانگی آنان است و ترک آنها مایه هلاکت آنها خواهد بود، برای آنان بازگویند. بدین ترتیب ثابت می‌گردد که خداوند حکیم و دانا در میان بندگان، امر و نهی‌کنندگانی برمی‌انگیزد و نیز به اثبات می‌رسد که باید کسانی باشند که دستورات پروردگار را (بر مردم) بازگو کنند و آنها پیامبران و بندگان برگزیده اویند. آنان حکیمانی هستند که با حکمت و فرزاندگی

۱. ما پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر آنکه همه آنان غذا می‌خوردند و در (کوچه و) بازارها راه می‌رفتند. (فرقان: ۲۰).

تربیت یافته و به آن برانگیخته شده‌اند. حالات آنها با دیگر بندگان تفاوت دارد، هر چند ترکیب و آفرینش (جسمی) همه یکسان است. آنها از سوی خداوند دانا و حکیم، با حکمت و دلیل و برهان و معجزه تأیید شده‌اند، چنان‌که مردگان را زنده می‌کنند و کور مادر زاد و ابرص را شفا می‌دهند. زمین هیچ‌گاه از حجت خداوند تهی نخواهد بود، حجتی که از علمی ویژه برخوردار است. علمی که نشان از راستی گفتار و عدالت و حقانیت رسول دارد.^۱

علاوه بر این، تاریخ حکایت از آن دارد که پیامبران نیز همچون دیگر مردمان، شادی و اندوه، گرسنگی و درد، خواب و بیداری و... را تجربه کرده‌اند، چنان‌که پیامبر اکرم ﷺ در مرگ فرزندش ابراهیم اندوهگین شد، و اشک از دیدگان مبارکش جاری گردید و فرمود:

دیده می‌بارد و دل اندوهگین است؛ اما آنچه که موجب ناخرسندی پروردگار شود بر زبان نمی‌آوریم، هر چند ما در فراق تو، ای ابراهیم، بسی اندوهناکیم.^۲

بدین ترتیب، بطلان و نادرستی احتمال مذکور که معصومین را نوع دیگری از موجودات و غیر بشر می‌داند که به صورت انسان در آمده‌اند، ثابت می‌گردد، چرا که مخالف نص صریح قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ است.

احتمال سوم: اختیاری بودن عصمت

مبنای این احتمال آن است که انسان معصوم، در تمامی اعمال و رفتار خویش از آزادی، اختیار و اراده برخوردار است.

براساس این احتمال، انسان معصوم، خودش اختیار نفس خویش را در انجام طاعت و پرهیز از معصیت در دست دارد و آن را به سوی خیر و فضیلت سوق می‌دهد. اوست که

۱. توحید، شیخ صدوق، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص ۲۴۹.

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۶۲.

احکام شرع مقدس را اجرا می‌کند و ضمن پابندی به ارزش‌های آن، خود را برای هر نوع فداکاری و از خودگذشتگی در راه آن اصول آماده می‌گرداند و این همه را با اختیار و اراده کامل خویش انجام می‌دهد.

بنابراین، هیچ نیروی آسمانی در هدایت انسان معصوم به سوی طاعت و عبادت و بازداشتن اراده او از گناه و معصیت دخیل نیست و هیچ‌گونه اجباری بر او وجود ندارد، بلکه او به خاطر دارا بودن ویژگی‌های علمی خاص و برخورداری از نیروی ویژه‌ای در به کارگیری اراده خویش مطابق با دستور پروردگار، به مرحله‌ای رسیده است که در مقام عمل، انجام معصیت از سوی او غیرممکن است، هر چند برای انجام آن، توانایی و اختیار کامل دارد.

بسیاری از علمای مکتب کلامی، به ویژه علمای مکتب اهل بیت (علیهم‌السلام)، با تکیه بر اصول مشهور جبر و اختیار که از ائمه (علیهم‌السلام) به ما رسیده است، بر این معنا تأکید دارند. شیخ مفید در این باره می‌گوید:

عصمت، توفیق و لطف الهی بر بندگان خاص خویش و اجتناب آنان از معصیت و تردید در دین الهی خداوند، عصمت را بر آن کسی ارزانی می‌دارد که او بر آن پابند خواهد بود. اما عصمت، توانایی انجام معصیت را از انسان سلب نمی‌کند و او را به کار نیکو و ادار نمی‌سازد ...^۱

و سید مرتضی، درباره عصمت گفته است:

بدان که عصمت، لطف الهی است که هرگاه شامل حال بنده‌ای شود، او به اختیار خویش، از کار ناپسند اجتناب می‌کند.^۲

۱. تصحیح الاعتقاد، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان عکبری بغدادی (شیخ مفید)، همایش جهانی هزاره شیخ مفید، ج ۱، ایران: انتشارات مهر، ۱۴۱۳ هـ، ص ۱۲۸.

۲. رسائل سید مرتضی، ابوالقاسم علی بن حسین موسوی (سید مرتضی)، قم: دار القرآن الکریم، انتشارات سیدالشهدا، ۱۴۰۵ هـ، ص ۳۲۵.

و شیخ طوسی چنین آورده است:

عصمت به معنای بازداشتن از آسیب است و در اصطلاح دینی، معصوم به کسی گویند که به لطف الهی از اعمال ناپسند مصون مانده است، نه اینکه به اجبار از آن باز داشته و توانایی انجام آن از وی، سلب شده باشد.^۱

او همچنین در جای دیگر گوید:

و یا بدین معناست که خداوند پلیدی را از آنان دور نموده است، بدین صورت که در حق آنان لطفی فرموده که بر اثر آن، ایشان به اختیار خویش از اعمال ناپسند اجتناب می‌کنند و این نشانه عصمت آنان است.^۲

همچنین سیدعلی خان در ریاض السالکین گوید:

عصمت در اصطلاح، همان لطفی است که خداوند در حق برخی انسان‌های مکلف انجام می‌دهد و بر اثر آن، با وجودی که بر انجام معصیت توانا هستند، مرتکب آن نمی‌شوند.^۳

و ابن ابی الحدید معتزلی آورده است:

بیشتر صاحب‌نظران را عقیده بر آن است که انسان معصوم، توانایی و اختیار انجام معصیت یا طاعت را دارد.

تا آنجا که می‌گوید:

یاران ما (معتزله) معتقدند که عصمت، لطف الهی است که بر اثر آن، انسان مکلف به اختیار خود از اعمال ناپسند اجتناب می‌کند.^۴

با وجود آنکه اغلب مکاتب کلامی بر این حقیقت تأکید دارند که عصمت، منافاتی با

۱. تبیان، ج ۵، ص ۴۹۰.

۲. همان، ج ۴، ص ۳۴۰.

۳. ریاض السالکین، سیدعلی خان، حسینی شیرازی (معروف به ابن معصوم)، قم: انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۲ هـ، ج ۵، ص ۵۳۱.

۴. شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۷ و ۸.

اختیار انسان ندارد و انسان معصوم، با اراده و اختیار کامل از معصیت اجتناب می‌کند؛ اما در مکاتب کلامی پیشین، همچنان نوعی ابهام و پیچیدگی در مفهوم عصمت وجود داشته است. افزون بر آن، عوامل و موجبات این لطف الهی تبیین نشده و معنای این لطف که به وجود آورنده عصمت است، به درستی آشکار نشده است.

علامه طباطبایی در تفسیر ارزشمند خویش، میزان، برای رفع این ابهام و آشکار نمودن این معنا در حد امکان، تلاش بسیار کرده و در بخشی از این کتاب آورده است:

مراد ما از عصمت آن است که در نهاد انسان معصوم، چیزی وجود دارد که او را از انجام اعمال ناپسند اعم از اشتباه و گناه مصون می‌دارد.^۱

به نظر می‌رسد که منظور ایشان از عبارت «چیزی وجود دارد...»، تعبیر دیگری از همان اصطلاح به کاررفته در مکاتب کلامی پیش باشد که آن راه لطفی از جانب خداوند متعال نامیده بودند و علامه در بیان ماهیت حقیقی آن چنین آورده‌اند:

آنچه که موجب عصمت می‌گردد، نوعی علم و آگاهی است که صاحب خود را از انجام گناه و خطا باز می‌دارد و به عبارت دیگر، «آگاهی بازدارنده از گمراهی» است.^۲ و در جای دیگر آورده است:

عصمت، عاملی است از سوی خداوند متعال که در پیامبر قرار داده شده است و اعمال ارادی و اختیاری او اعم از اطاعت و عبادت، از آن سرچشمه می‌گیرد. این عامل، نوعی علم و آگاهی استوار است.^۳

و در جای دیگر چنین گوید:

نیروی عصمت، موجب از بین رفتن اختیار و ساقط شدن تکالیف مبتنی بر آن نمی‌گردد؛

۱. میزان، ج ۲، ص ۱۳۴.

۲. همان، ج ۵، ص ۷۸.

۳. همان، ج ۲، ص ۱۳۹.

زیرا عصمت، نوعی آگاهی و یک «ملکه» علمی است و علم و آگاهی و ادراک، نیروهای اجرایی و حرکتی اعضاء و اندام‌های انسان را از اختیار خارج نمی‌کند و انجام فعل یا ترک آن، همچنان امکان‌پذیر و نسبت میان آنها برابر خواهد بود.^۱

بدین ترتیب می‌بینیم که علامه، بر دو نکته اصلی تأکید می‌نمایند:

۱. عصمت، با اختیار منافات ندارد.

۲. عامل به وجود آورنده عصمت، «علم» است.

در این جا ممکن است سه پرسش مطرح شود:

اول: چگونه علم موجب عصمت می‌شود؟

دوم: ماهیت این علم چیست؟

سوم: دلایل اثبات آن کدامند؟

علم، منشأ عصمت

تمامی اعمال ارادی انسان، از آگاهی‌هایی که در تصمیم‌گیری‌های او نهفته است، سرچشمه می‌گیرد و اهداف و نتایجی که هر عمل در بر دارد، در تصمیم انسان بازتاب یافته است. اگر آن علم و آگاهی اولیه نبود، هیچ انسان و یا موجود مختار دیگری، عملی - چه اعمال خیر و چه شر - را نه برای خود و نه برای دیگری انجام نمی‌داد. همچنین، ترک هر عمل و انجام‌ندادن آن نیز ریشه در همان علم و آگاهی انسان دارد.

راز این نکته در آن است که هرگاه انسان بخواهد عملی را انجام دهد، ابتدا باید تصویر درست و کاملی از آن عمل در ذهن او ایجاد شود و بداند که آیا آن عمل، اهداف و نتایج مورد نظر او را دربردارد و آیا دربردارنده سعادت او و دیگران است یا خیر؟

بدون وجود این آگاهی، انسان هیچ عملی را انجام نمی‌دهد، چرا که نمی‌داند آن عمل،

چه نتیجه و پیامدی خواهد داشت.

برای نمونه، برخی از اعمال روزمره را که انسان برای رفع نیازهای خویش انجام می‌دهد، در نظر می‌گیریم. هر انسانی که مطمئن نباشد که خوردن، موجب رفع گرسنگی و ایجاد لذت می‌شود، چیزی نخواهد خورد و اگر نداند که نوشیدن، از بین‌برنده تشنگی است، چیزی نمی‌نوشد. همه کارهایی که شخص برای پیشبرد امور زندگی خود و خانواده‌اش انجام می‌دهد، به همین صورت است و اگر نداند که موجب سعادت خود یا خانواده و یا جامعه‌اش می‌گردد، هیچ‌یک از آن کارها را انجام نخواهد داد. پس تمامی اعمال و رفتار انسان، براساس آگاهی و علم او نسبت به نتیجه و پیامد آن اعمال و اطمینان از وجود منفعتی کوتاه یا بلندمدت و یا دفع ضرر و زیانی انجام می‌گیرد.

این حقیقت، بدیهی است و هر یک از ما در وجود خویش آن را «وجدان» می‌داند و تمامی اعمال، رفتار و حرکات ما بر مبنای آن قرار دارد. از این‌رو افرادی با عقاید و اهداف گوناگون را می‌بینیم که در خطرناک‌ترین ورطه‌ها وارد می‌شوند، چرا که آن را عامل نیکبختی خویش در دنیا یا آخرت می‌دانند.

از این‌رو مشاهده می‌کنیم که هر کس در طلب چیزی باشد، از هر آنچه که با هدف او منافات دارد، دوری می‌گزیند و هر مانعی را که در برابرش قرار دارد، از میان برمی‌دارد.

کسی که خواهان زندگی و سلامتی است، از هر چه که با صحت و سلامت او منافات دارد، دوری می‌کند؛ مثلاً از سرما دوری می‌جوید، چرا که می‌داند سرما موجب بیماری خواهد بود و یا اینکه خود را از بلندی پرت نمی‌کند، چرا که این کار موجب مرگ یا ناقص شدن اعضای او می‌شود؛ اما در عین حال برای بهبود بیماری، به دشوارترین درمان‌ها تن می‌دهد، چرا که می‌داند آن دشواری، موجب سلامت و عافیت او خواهد بود. متنبی، شاعر پرآوازه عرب در این باره چنین می‌گوید:

اری کلنا یبغی الحیاة لنفسه حریصاً علیها مستهام بها صبا
فحب الجبان النفس اورده البقا و حب الشجاع النفس اورده الحریا^۱

۱. همه ما، خواهان زندگی و حیات هستیم و برای به دست آوردن آن، تلاش می‌کنیم... عشق به زندگی، انسان بزدل را به «ماندن» و انسان شجاع را به «پیکار» وامی‌دارد.

از این رو می‌توان دریافت این علم و آگاهی که در مواردی، انسان را به از خودگذشتگی وامی‌دارد و در برخی موارد، او را به دوری از خطرات وادار می‌کند، هیچ تأثیری در ماهیت ارادهٔ انسان ندارد، بدین معنا که شخص، انجام یا ترک هر عملی را به اختیار و ارادهٔ کامل خویش برمی‌گزیند.

پس در واقع علم یقینی به کشنده‌بودن «سم» است که انسان را وامی‌دارد که به اراده و اختیار کامل، از خوردن آن اجتناب کند و خوردن آن توسط انسانی که از سم بودنش آگاهی دارد، در عمل غیرممکن و محال است.

اینجاست که درمی‌یابیم قطعی و حتمی‌بودن انجام یک عمل، با اختیار انسان منافات ندارد؛ زیرا کسی که از کشنده‌بودن سم آگاهی دارد اگر خواهان سلامت و صحت باشد و غفلت نیز بر او چیره نشده باشد، محال است که آن را بنوشد، در عین حال که اختیار نیز از او سلب نشده است.

به عبارت دیگر، ننوشیدن سم از سوی چنین کسی، قطعی و حتمی است؛ اما او اراده و اختیار دارد و هیچ نیرویی، اختیار را از وی سلب ننموده است. پس حتمی‌بودن وقوع فعل با اختیار انسان منافات ندارد.

افزون بر آن، با توجه به قدرت و اختیار مطلق خداوند متعال می‌توان دریافت که او بر ظلم و خلف وعده تواناست؛ اما انجام هر یک از آن اعمال ناپسند از ذات مقدس او محال است، در حالی که غیرممکن بودن آن، با اختیار مطلق خدای سبحان منافات ندارد، چرا که تصور «جبر» بر ذات مقدس او امکان ندارد. از طرفی، بسیار مشاهده می‌شود که یک عمل را شخصی انجام می‌دهد و دیگری همان کار را ترک می‌کند که این به تفاوت علم و آگاهی آن دو دربارهٔ آن عمل بستگی دارد. به عبارت دیگر، تصور هر یک از آنها که منشأ و علت انجام یا عدم انجام هر کار است، با دیگری تفاوت دارد. یکی آن را مطابق با خواسته‌های خویش می‌بیند و بدان مبادرت می‌کند و دیگری آن را با خواستهٔ خویش منطبق نمی‌یابد. با توجه به این نکته می‌توان گفت علت تفاوت انسان‌ها در انجام طاعت یا معصیت و حتی

علت تفاوت حالات یک انسان و انجام عبادت و معصیت در شرایط مختلف همین است و به تفاوت آگاهی‌های انسان مربوط می‌شود، چنان‌که علامه طباطبایی آورده است:

تفاوت اعمال و رفتار ما در معصیت و طاعت، به تفاوت آگاهی و علمی که منشأ عمل است مربوط می‌شود و اگر یکی از آگاهی‌ها استمرار یابد، مثلاً وجوب طاعت و فرمانبرداری از خداوند متعال در انسان پایدار شود، جز طاعت و عبادت از او کاری سر نمی‌زند و اگر نوع دیگر آگاهی که منشأ معصیت است در انسان پایدار بماند (العیاذ بالله) جز معصیت عملی انجام نخواهد داد.^۱

گذشته از آن، اعمال عبادی انسان نیز بر اثر تفاوت سطح آگاهی و علم او که انگیزه و عامل انجام عبادت است، تفاوت دارد. گاهی ترس از کیفر و عذاب و رنجی که خداوند به تبهکاران وعده فرموده و گاهی امید پاداش و دست یافتن به جایگاه رفیع و نعمت‌های جاودان و همیشگی که زوال و پایان ندارد و گاهی نیز آگاهی از مقام الوهیت و ربوبیت و جایگاه بندگی و نیاز، موجب انجام عبادت و طاعت می‌شود.

از تفاوت موجود میان این آگاهی‌ها که منشأ انجام هر کار است، انگیزه‌های عبادت نیز با یکدیگر تفاوت پیدا می‌کند و این حقیقت را در اعمال عبادی بسیاری از انسان‌ها مشاهده می‌کنیم، به گونه‌ای که اغلب آنان را انگیزه نخست یعنی هراس از کیفر و عذاب الهی، به عبادت سوق داده است، اما در عین حال، کارهای مستحب دیگری همچون صدقه دادن به فقرا و ... را نیز برای کسب ثواب بیشتر و رسیدن به جایگاه والاتر در نزد خداوند متعال، انجام می‌دهند.

آیه شریف «وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَعُ الْغُرُورِ»^۲ نیز به همین مراتب عبادت اشاره دارد.

۱. المیزان، ج ۲، ص ۱۳۹.

۲. در آخرت، هم عذاب سخت و هم بخشش و مغفرت و رضوان الهی وجود دارد و زندگی دنیا جز دست‌مایه فریب، هیچ نیست. (حدید: ۲۰).

همچنین، فرمایش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام نیز بر همین مقوله تأکید می‌کند، آنجا که فرمود:

خدای رانه به خاطر هراس (از عذاب) و نه از روی امید (پاداش) می‌پرستم، بلکه او را لایق عبادت دیدم و (بدین سبب) او را عبادت می‌کنم.^۱

از آنچه گذشت نتیجه می‌گیریم که عامل به وجود آورنده عصمت، «علم بازدارنده از گمراهی است» و آن عبارت است از:

علم و آگاهی قطعی از فرجام ناخوشایند گناه و اعمال ناپسند در آخرت، علمی است که شک و تردید بدان راه ندارد. علمی که بر اثر آن، پرده‌ها و حجاب‌ها از میان می‌رود و صاحب آن علم عواقب و پیامدهای معصیت در جهان آخرت را به روشنی می‌نگرد و آن را به خوبی احساس می‌کند. این علم، همان است که خداوند درباره آن می‌فرماید:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾.^۲

چنین علمی، صاحب خویش را به یک انسان آرمانی مبدل می‌سازد، انسانی که ذره‌ای با فرمان پروردگار مخالفت نمی‌کند، به اندازه سر مویی، از حدود الهی در نمی‌گذرد و نه تنها انجام معصیت از سوی او منتفی است، بلکه حتی اندیشه معصیت نیز از خیال او گذر نتواند کرد.^۳

از سوی دیگر، بزرگ‌شمردن کردگار و فناشدن در معرفت آن ذات پاک و علم یقینی نسبت به مقام رفیع ربوبیت و الوهیت و آگاهی از جایگاه بندگی و نیاز مطلق به آفریدگار یکتا، همه و همه مانع از انجام هر کار ناشایست می‌گردد و بی‌تردید انسان را به سوی طاعت و عبادت خداوند سوق می‌دهد، آن هم عبادتی که از شائبه ترس و طمع تهی است. همچنان‌که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «تو را شایسته پرستیدن دیدم و عبادت کردم».

۱. شرح نهج البلاغة، ج ۱۰، ص ۱۵.

۲. چنین (که پندارید) نیست، که اگر به علم الیقین برسید، دوزخ را عیان می‌بینید. (تکاثیر: ۵ و ۶).

۳. الهیات، استاد جعفر سبحانی، ج ۲، قم: انتشارات سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۱ هـ، ج ۲، ص ۱۰۵.

در مبحث «یقین» و آثار و بازتاب آن در رفتار انسان نیز اشاره کردیم که یقین موجب عصمت از گناه و معصیت و خطا و فراموشی می‌گردد و گفتیم که این نوع یقین، در نتیجه حضور عین حقایق در نزد انسان یقین یافته حاصل می‌شود و نه بر اثر برهان‌ها و ادله عقلی و منطقی. توضیح بیشتر این مطلب درباره «علم بازدارنده از معصیت» در مباحث آتی خواهد آمد.

بدین ترتیب مشخص شد که عامل اصلی «عصمت»، علم است و همچنان که علم و آگاهی موجب می‌شود که هیچ انسانی، سم ننوشد، برهنه در میان مردم ظاهر نشود و یا خود را از بلندی فرو نیفکند، پیامبران و امامان نیز بر اثر علم و آگاهی، از هر نوع گمراهی و نادرستی در گفتار و کردار و رفتار مصون هستند و همچنان که هیچ یک از ما به انجام کارهای مذکور نمی‌اندیشیم، معصومین نیز هرگز به انجام معصیت نمی‌اندیشند.

در واقع می‌توان عصمت را به دو مرتبه تقسیم کرد:

۱. عصمت نسبی که همه مردم از آن برخوردار هستند.
 ۲. عصمت مطلق که در نزد انبیاء و اوصیاء و حجت‌های خداوند در میان بندگان و امانتداران الهی در سرزمین که درود و سلام بی‌پایان بر آنان باد، وجود دارد.
- از آنچه گفته شد، درمی‌یابیم که عصمت با اختیار منافاتی ندارد و عصمت مطلق از لحاظ مفهوم و محتوا با عصمت مطلق تفاوت نمی‌کند، بلکه تنها در گستره و وسعت با یکدیگر تفاوت دارند.

انواع علم

حقیقت آن است که پرداختن به موضوع علم و انواع آن، در این مختصر نمی‌گنجد که چنین بحثی به پژوهش‌های موضوعی در زمینه فلسفه علم، علم‌شناسی و معرفت‌شناسی نیاز دارد. تلاش ما بر آن است که در نگاهی گذرا، برخی از انواع علم را مورد بحث قرار دهیم و تا آنجا که به ماهیت بحث «عصمت» ارتباط دارد، آن را تبیین نماییم.

علم پیدا کردن و آگاهی یافتن از هر موجود، تنها از دو طریق و نه بیشتر، امکان پذیر خواهد بود:

نخست آنکه عین آن موجود، مستقیماً در نزد شخص حاضر باشد و علم و آگاهی نسبت به آن، از طریق عین آن حقیقت و بدون آنکه در این میان، واسطه‌ای وجود داشته باشد، حاصل شود. این نوع آگاهی را در اصطلاح، «علم حضوری» می‌نامند.

دوم آنکه تصویر معلوم در نزد عالم حاضر گردد، بدین معنا که عالم، معلوم را از طریق عین ذات آن نمی‌شناسد، بلکه تصویری که بیانگر ماهیت و ویژگی‌های معلوم است در نزد عالم پدیدار می‌گردد. بدین ترتیب، میان عالم و معلوم، واسطه وجود دارد و عین معلوم در نزد عالم حاضر نمی‌شود و عالم، عین آن را در خود نمی‌یابد، بلکه تصویر یا بازتابی را که حکایت از ماهیت معلوم دارد، مشاهده یا احساس می‌کند. چنین علمی اصطلاحاً علم حصولی نامیده می‌شود. واسطه‌ای که میان عالم و معلوم وجود دارد، متعدد و انواع آن مختلف است و از موجودی به موجود دیگر، تفاوت پیدا می‌کند. برای مثال، آگاهی از یک شیء قابل رؤیت، تنها از طریق حس بینایی حاصل می‌گردد، بدین ترتیب که چشم انسان تصویری از آن را برگرفته و به سیستم عصبی می‌رساند و نفس انسان نیز آن را درک می‌کند و از این طریق، تنها ویژگی‌های ظاهری مانند ابعاد، رنگ و ... قابل درک است.

در مورد شنیدنی‌ها نیز همین گونه است. بدین معنا که آگاهی از آنها، تنها از طریق حس شنوایی امکان پذیر خواهد بود و در دیگر چیزهایی که از طریق حواس پنج‌گانه قابل درک هستند نیز وضع به همین منوال است. دامنه این نوع علم (حصولی)، تنها به محسوسات و حواس پنج‌گانه محدود نمی‌گردد، بلکه حتی مفاهیم و موضوعات علمی نیز جزء همین علم طبقه‌بندی می‌شوند و آگاهی از آنها به واسطه برهان‌ها و مقدمات منطقی صورت که همگی نوعی علم حصولی هستند.

بنابراین علم حصولی آن است که از طریق واسطه‌ای که میان شیء معلوم و نفس انسان قرار می‌گیرد، ادراک می‌شود مانند حواس ظاهری و مفاهیم عقلی و آنچه که برای انسان

«معلوم» می‌شود، عین آن موجود نیست، بلکه تصویر یا مفهومی از آن است.

این نوع آگاهی، با نوع اول علم یا همان علم حضوری تفاوت دارد، چرا که در علم حضوری، آگاهی از یک موجود از طریق حضور ماهیت حقیقی آن در نزد علم حاصل می‌گردد و نفس انسان مستقیماً با ذات معلوم ارتباط می‌یابد، بدون آنکه در این میان، واسطه‌ای مانند حس، پندار، مقدمه و یا برهان علمی وجود داشته باشد.

با توجه به ماهیت علم حضوری، یافتن تعبیر و تمثیل مناسب برای بیان آن دشوار می‌نماید و برای این منظور بهتر است از مثال‌های حقیقی که هر یک از ما می‌تواند آن را در وجود خویش بیابد استفاده کنیم.

از جمله این مثال‌ها، مفاهیمی هستند که انسان در وجود خود آن را درک می‌کند همچون تشنگی، گرسنگی، درد، اندوه، شادمانی، محبت، کینه، ترس، امنیت و دیگر مفاهیمی که انسان مستقیماً آنها را در ضمیر خود می‌فهمد. که همگی از نوع علم حضوری هستند و بدیهی است که علم و آگاهی از آن، به واسطه‌ای، که بیانگر ماهیت یا ویژگی آن باشد، نیاز ندارد، بلکه به محض آنکه یکی از آن مفاهیم در ضمیر انسان حاضر گردد، نفس انسان مستقیماً از آن آگاهی می‌یابد و او را به سوی واکنشی که متناسب با آن احساس باشد، سوق می‌دهد.

مثلاً هنگامی که ترس بر وجود ما غالب شود، این حالت نفسانی را مستقیماً و بدون واسطه درک می‌کنیم و برای آگاهی از آن، به واسطه‌ای مانند تصویر یا برهان عقلی نیاز نداریم. همچنین هنگامی که دوستی و عشق کسی یا چیزی در وجود ما شکل گیرد، ما در ژرفای ضمیر خویش، گرایش و تمایل به سوی آن را درک خواهیم کرد و یا آن‌گاه که برای انجام کاری تصمیم بگیریم، بدون نیاز به واسطه، از تصمیم خویش آگاه می‌شویم.

هرگز امکان ندارد که کسی چیزی را دوست بدارد یا از چیزی بترسد و یا بر انجام

کاری تصمیم بگیرد، اما از محبت، هراس و یا تصمیم ارادی خویش آگاهی نداشته باشد.^۱

مثال دیگر علم حضوری که از نمونه پیشین هم بدیهی تر است عبارت است از: آگاهی نفس انسان از نیروهای عقلی و حرکتی خویش. بدین معنا که علم و آگاهی انسان نسبت به نیروی تفکر و اندیشه خویش و نیز نسبت به نیروهایی که اندام‌ها و اعضای بدن را به حرکت در می‌آورد، علم حضوری و مستقیم است و نفس انسان بدون نیاز به تصاویر یا مفاهیم ذهنی، از وجود و تأثیر آنها آگاه می‌شود و به همین سبب، هرگز در به کارگیری آنها اشتباه نمی‌کند. انسان نیروی عقلی و فکری را به جای نیروی حرکتی به کار نمی‌برد و زمانی که می‌خواهد درباره چیزی بیندیشد، از قوای حرکتی و جسمی استفاده نمی‌کند.^۲

تفاوت‌های اساسی میان دو نوع علم

با توجه به تقسیم‌بندی انجام‌شده درباره انواع علم، تفاوت‌هایی نیز میان آن دو به نظر می‌رسد که مهم‌ترین آنها عبارتند از:

۱. علم حضوری خطاناپذیر است

دانستیم که علم حصولی، از طریق واسطه‌ای که میان نفس انسان و شیء معلوم قرار می‌گیرد حاصل می‌شود؛ بنابراین هر نوع اشکال و خللی که در آن واسطه پدید آید، تبعاً بر نتایج که همان علم و آگاهی است نیز تأثیر خواهد داشت. برای مثال، کمترین خلل و کوچک‌ترین اشتباهی که ممکن است روی دهد، کافی است تا تصویری که آن واسطه به

۱. روش نوین در آموزش فلسفه، استاد محمدتقی مصباح یزدی، قم: سازمان انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۹ هـ، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. همان.

ذهن انسان منتقل می‌کند، با ماهیت واقعی آن شیء معلوم، هماهنگی کامل و دقیق نداشته باشد. این امر را به‌روشنی در برخی از دیدگاه‌ها و فرضیه‌های علمی مشاهده می‌کنیم، به گونه‌ای که به خاطر تأثیر برخی عوامل، تصور نادرستی از واقعیت‌ها در نزد صاحبان آن فرضیه‌ها شکل گرفته و آنها را از واقعیت دور کرده است. حواس پنج‌گانه نیز از خطا و اشتباه مصون نیستند. بهترین مثال برای این مورد، حالتی است که آن را «خطای دید» می‌نامند؛ مانند دیدن سراب و آب‌پنداشتن آن و یا شکسته به نظر رسیدن چوب در آب و دیگر خطاهای دید که در زندگی روزمره خود شاهد هستیم و همگی ناشی از آن است که واسطه‌ها، در ترسیم تصویر دقیق از یک واقعیت و انتقال آن به ذهن انسان، دقت کافی ندارند.

اما در علم حضوری چنین نیست، چرا که عین معلوم به خودی خود در ذهن حاضر می‌گردد و عقلاً ممکن نیست که در فهم آن خطایی صورت گیرد. چگونه ممکن است خطایی در فهم آن روی دهد، حال آنکه عین معلوم در نفس انسان حاضر شده و به یکی از ابعاد نفس تبدیل و مستقیماً با آن متحد و مرتبط شده است؟

برای مثال، هرگاه هراسی در وجود انسان ایجاد شود، مستقیماً و بلافاصله، آگاهی نسبت به آن حاصل می‌گردد، چرا که ترس، ماهیتی مستقل از ذهن ندارد و مفهوم حقیقی آن، در واقع همان آگاهی از آن است؛ زیرا از نفس انسان خارج نبوده، بلکه در متن آن و متحد و مرتبط با آن است.

پس هرگاه ترس بر وجود و نفس عالم انسان مستولی شود، به یکی از خصوصیات آن تبدیل خواهد شد، چرا که عیناً در ذهن حضور یافته است و تصور یا تصویری، واسطه درک آن نیست و بدیهی است که در چنین حالتی، خطا و اشتباهی در فهم آن روی نخواهد داد؛ زیرا عقلاً ممکن نیست که «ترس» به وجود انسان راه پیدا کند؛ اما وی آن را عشق، گرسنگی و یا چیز دیگری پندارد.

۲. در فهم علم حضوری، تمامی نیروهای وجود انسان شرکت دارند

معلوماتی که انسان با علم حصولی آنها را درک می‌کند، تنها با یکی از نیروها و حواس انسان سروکار دارد؛ برای مثال، اشیاء قابل مشاهده، تنها از طریق بینایی قابل درک هستند. شنیدنی‌ها نیز از طریق قوه شنوایی درک می‌شود. مفاهیم عقلی نیز تنها به وسیله نیروی عقلی قابل فهم می‌باشند و تمامی معلومات حصولی این‌گونه هستند؛ اما آنچه که با علم حضوری قابل فهم است، از آنجا که عیناً در نفس انسان حضور می‌یابند و نه به واسطه یکی از نیروها، بنابراین نمی‌توان آنها را تنها به یکی از ابعاد ذهن اختصاص داد و درک و فهم آن از سوی نفس انسان نیز با یک بعد یا یک بخش خاص صورت نمی‌گیرد، بلکه تمامی قوای نفسانی در فهم و درک «معلوم حضوری» اشتراک دارند.

افزون بر آن، مطابق با آنچه که در فلسفه اسلامی به اثبات رسیده، نفس یک مفهوم مجرد است و مادی و قابل تقسیم نمی‌باشند. بنابراین، دارای ابعاد سه‌گانه طول، عرض و ارتفاع نیست. بدین ترتیب می‌توان دریافت که معلوم حضوری که آن نیز یک مفهوم مجرد است، تمامی نفس انسان را در بر می‌گیرد و تنها به یک بعد اختصاص ندارد. نفس آدمی نیز با تمامی نیروهای خویش آن را در می‌یابد و بدین ترتیب، معلوم به یکی از حالات و ماهیت‌های نفس تبدیل می‌شود.

برای درک این حالت، می‌توان چراغ روشنی را در نظر آورد که در برابر چراغ روشن دیگری قرار گیرد. در این حالت، نور برآمده از هر یک از چراغ‌ها، با تمامی اجزاء نور چراغ دیگر در هم می‌آمیزد. همچنین اگر شیشه‌ای را در برابر نور خورشید قرار دهیم، خواهیم دید که نور از تمامی اجزاء و بخش‌های شیشه به طور یکسان عبور می‌کند.

۳. تأثیر «علم حضوری» قطعی است

پیشتر گفتیم که عامل اصلی انجام یک عمل از سوی هر شخص مختار، «علم» است و اگر

علم و آگاهی نباشد، انجام هیچ عملی از سوی انسان ممکن نیست. اما این گفته بدان معنا نیست که همواره میان علم و عمل، همراهی و ارتباط دوجانبه وجود دارد. به عبارت دیگر عکس این قضیه، یعنی «هر شخص عالم، ناگزیر عملی را انجام می‌دهد که با علم او هماهنگی داشته باشد»، صحیح نیست. نهایتِ هماهنگی و ارتباط میان علم و عمل آن است که بگوییم انجام هیچ عملی بدون علم و آگاهی ممکن نیست.

این حقیقت را در وجود خود و دیگران نیز مشاهده می‌کنیم. گویاترین مثالی که در مورد عدم هماهنگی میان عمل انسان با علم او می‌توان یافت، مسئله مرگ است که هیچ یک از افراد بشر، با هر دین و مذهب و گرایش، در قطعی و یقینی بودن آن تردید ندارد. اما در عین حال می‌بینیم که به عنوان مثال، انسان‌ها برای اندوختن ثروت، به هر دری می‌زنند و هر سختی را به جان می‌خرند، حال آنکه از ناپایداری آن باخبرند و از حتمی بودن مرگ و نیستی آگاهی دارند.

از سوی دیگر، کسانی که به آیین‌های آسمانی و اصول و احکام آن ایمان آورده‌اند نیز در مواردی، احکام دین را نقض می‌کنند و به سوی هوس‌ها و شهوات گرایش می‌یابند، حال آنکه از تعالیم دینی و هشدارهایی که به نقض‌کنندگان احکام دین داده شده باخبرند و از وعدهٔ تخلف‌ناپذیری الهی به همگان «لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى»^۱ آگاهند؛ اما به راستی علت عدم هماهنگی میان علم و عمل انسان‌ها چیست؟

در پاسخ باید گفت که راز این مسئله نیز در علم نهفته است و در اینجا به نوع علمی که انسان از آن برخوردار است مربوط می‌شود. گفتیم که معلومات حصولی، تصاویر با مفاهیمی عقلی برآمده از حقیقت هستند که در ذهن شکل گرفته‌اند و چه بسا آن تصویر به سرعت از ذهن دور و آن مفاهیم نیز از صفحهٔ جان انسان پاک شود. در نتیجه، نفس از آن

۱. (خداوند) آنان را که تبهکاری کردند، به سزای عمل خویش برساند و نیکوکاران را پاداش نیک عطا کند. (نجم: ۳۱).

غافل شده و عدم هماهنگی میان علم و عمل پدید می‌آید و انسان کاری را انجام می‌دهد که با همهٔ باورهای او منافات دارد و این همه، در نتیجهٔ غفلت انسان و ناپدیدشدن تصویر یا مفهوم عقلی از ضمیر اوست.

اما اگر علم و آگاهی، خود یکی از ابعاد و حالات نفس انسان باشد و مستقیماً با ضمیر او همراه و مرتبط گردد، چنان‌که در علم حضوری این‌گونه است، عقلاً ممکن نیست نفس از آن غافل گردد و یا آن معلوم تا زمانی که وجود دارد، از صفحهٔ ضمیر انسان ناپذید شود، بلکه به محض به‌وجود آمدن آن، نفس انسان بر تأثیرات آن واقف می‌شود و به سوی آنچه که با آن هماهنگی دارد، روی می‌کند، چنان‌که در وجود خویش نیز می‌بینیم که به محض به‌وجود آمدن عاملی همچون عشق، آثار و نتایج آن همانند گرایش و ... نیز پدیدار می‌گردد. در مورد عواملی مانند درد و ترس نیز چنین است و به محض آنکه هر یک از آنها به وجود می‌آیند، آثار آن از قبیل رنج و اضطراب و ... نیز ظاهر می‌شوند.

بدین ترتیب، تفاوت مهم میان علم حصولی و علم حضوری مشخص شد. ممکن است نفس انسان از علم حصولی غافل گردد و این علم، عملاً هیچ تأثیری در زندگی انسان برجا نگذارد؛ اما در علم حضوری چنین نیست و به دلیل همراهی و پیوندی که علم حضوری با نفس انسان دارد، به محض پدید آمدن علم حضوری، آثار و نتایج مترتب بر آن نیز در نفس انسان پدیدار می‌شود.

اما نکته‌ای که در این میان قابل توجه است، آن است که همهٔ علوم حضوری، از لحاظ وضوح در مرتبهٔ واحدی قرار ندارند و شدت و ضعف آنها با هم برابر نیست، بلکه:

علم حضوری، گاهی از قوت و شدت کافی برخوردار است، به گونه‌ای که آن را به صورت آگاهانه در می‌آورد. اما گاهی نیز حالتی سست و ضعیف دارد، چندان‌که آن را صورت نیمه‌آگاهانه و یا حتی در مواردی ناآگاهانه تبدیل می‌کند.^۱

از جملهٔ این موارد، هنگامی است که توجه و اهتمام به معلوم ضعیف شود که این

۱. روش نوین آموزش فلسفه، ج ۱، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

حالت، سست شدن درک و فهم نفس را نیز در پی خواهد داشت. برای مثال کسی که از شدت درد می‌نالد، اگر توجهش به موضوع دیگری جلب شود، در این صورت دیگر درد را به آن شدت احساس نخواهد کرد و بدیهی است که در این حالت، در واقع از توجه و التفات او به درد کاسته شده است، نه اینکه درد کاهش یافته باشد.

در جای خود ثابت کردیم که انسان، نسبت به آفریدگار خویش علم حضوری دارد؛ اما در اثر تضعیف مرتبه وجودی او و توجه بیش از حد به جسم و امور مادی، آن علم حضوری به ناخودآگاه منزوی می‌گردد؛ اما با تکامل نفس و محدود شدن توجه انسان به جسم و امور مادی و با افزایش توجه دل به خداوند سبحان، آن علم به مرتبه‌ای از وضوح و آگاهی می‌رسد که صاحب آن لیاقت پیدا می‌کند که چنین گوید: «ایکون لغيرك من الظهور ما ليس لك؟!»: آیا دیگران، از تو آشکارترند که بخواهند آشکارکننده تو باشند؟^۱

چنان که حضرت امام حسین علیه السلام در دعای عرفه چنین فرموده‌اند.

آیه شریف: «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَاؤُا اللَّهِ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّسَهُمُ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ»^۲ نیز به همین معنا اشاره دارد و فخر رازی در تفسیر آن آورده است:

آیه مذکور به این نکته اشاره دارد که زندگی دنیا، مانع توحید و یکتاپرستی است. در بیان این مطلب باید گفت: هرگاه انسان‌ها از دنیا قطع امید کنند، به فطرت یکتاپرست و توحیدگوی خویش باز می‌گردند. به توحید می‌گرایند و خالصانه خدای را می‌خوانند؛ اما وقتی خداوند آنان را نجات بخشد و امید دهد، به حب دنیا باز می‌گردند و شرک می‌ورزند.^۳

۱. همان.

۲. چون به کشتی درنشینند، (از هراس غرقه شدن) خدای را خالصانه بخوانند، اما آن‌گاه که خداوند آنان را سالم به خشکی رساند، (باز) شرک می‌ورزند. (عنکبوت: ۶۵).

۳. تفسیر فخر رازی، ج ۲۵، ص ۹۲.

خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید:

﴿وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهَ فَلَمَّا نَجَّيْنَكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا﴾.^۱

علامه طباطبایی در المیزان آورده است:

این آیه شریف، برهانی بر یکتایی خداوند متعال در ربوبیت اقامه می‌کند، بدین معنا که هرگاه انسان از همه عوامل مادی و ظاهری ناامید گردد، وابستگی‌اش به اصل خویش را از دست نمی‌دهد و امید نجات از جانب سرچشمه حیات خویش را فراموش نمی‌کند، بلکه امید به نجات و تعلق خاطری در دلش باقی خواهد بود و به سببی امید خواهد داشت که توانایی آن فراتر از دیگر اسباب است. اگر سببی فراتر از همه اسباب وجود نداشت و آن سببی است که همه امور به سوی او باز می‌گردد. او خداوند سبحان است و آنچه که موجب می‌شود انسان از یاد او روی گردان گردد، همانا سرگرم شدن به زر و زیور دنیا و گرایش به اسباب ظاهری مادی است که انسان را نسبت به ماورای ماده به غفلت می‌افکند.^۲

نتیجه آنکه همه علوم حضوری از وضوح و درخشش یکسان برخوردار نیستند، بلکه شدت و ضعف آنها با هم متفاوت است. این تفاوت بر اثر ضعف توجه نفس به آن علوم، تفاوت مراتب وجود و عدم تکامل نفس و ... به وجود آمده است و در فلسفه اسلامی، این عوامل تشریح و تبیین شده‌اند.

نکته دیگر آنکه علم حصولی نیز ممکن است حالتی ویژه پیدا کند به گونه‌ای در نفس انسان نقش بندد که به بخشی از ماهیت وجودی و بعدی از ابعاد آن تبدیل گردد و نتایج

۱. آن‌گاه که در دریا دشواری (و هراس غرق شدن) رسد، جز خدا، همه آنان (معبودانی) که می‌خواندید، (از فکرتان) ناپدید گردد، اما چون شما را نجات دهد (و به) خشکی رساند، از او روی گردان می‌شوید و انسان بس ناسپاس است. (اسراء: ۶۷).

۲. المیزان، ج ۱۳، ص ۱۵۴.

تخلف‌ناپذیری در زندگی عملی انسان برجای گذارد؛ برای نمونه، علم و آگاهی ما از ضررهای آشکار «سم»، با وجود آنکه نوعی علم حصولی است و به واسطه آموزش و تجربه به دست آمده است؛ اما در نتیجه اطمینان و تجربه مکرر به مرتبه‌ای از آشکاری و قطعیت رسیده که با نفس انسان عجین گشته و از آن جدا نمی‌گردد، همچنان که نفس نیز از خطر و ضرر آن غفلت نمی‌کند. بدین ترتیب آشکار می‌گردد که علم و آگاهی معصومین، که آنان را به سوی اطاعت از خداوند و خودداری از معصیت سوق می‌دهد، علم حضوری است و عیناً و بدون واسطه حسی یا عقلی، در نفس انسان حاضر گردیده و به یکی از ابعاد و نیروهای وجودی ضمیر انسان تبدیل شده است، به گونه‌ای که غفلت و فراموشی بدان راه نمی‌یابد.

بدین ترتیب، انسان معصوم از طریق علم حضوری، جلال و شکوه و کبریا و عظمت بی‌حد و حصر پروردگار را مشاهده می‌کند، چندان که این‌گونه زبان به توصیف آن ذات پاک می‌گشاید:

«بك عرفتک وانت دللتنی علیک و دعوتنی الیک...»^۱ و یا: «سبحانک ما عبدناک حق عبادتک».^۲

و یا در وصیت به فرزندش می‌فرماید:

هرگز کوتاهی خویش در امر طاعت و عبادت خداوند عزوجل از یاد مبر، که کس خداوند را آن‌گونه که سزاوار اوست، عبادت نکند.^۳

در چنین حالتی انسان معصوم، آثار و نتایج اعمال، چه اطاعت و چه معصیت را عیان می‌بیند، چندان که گویی بهشت و نعمت‌های بهشتی و دوزخ و عذاب اخروی از ذهن او

۱. تو را به واسطه خودت شناختم و تو بودی که مرا به نزد خویش راهنمایی کردی و به سوی خویش فراخواندی. بخشی از دعای امام سجاده علیه السلام مشهور به ابو حمزه ثمالی. ر.ک. بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۸۲.

۲. پاک و منزهی، ما تو را آنچنان که شایسته توست، عبادت نکردیم. بحار الأنوار، ج ۶۵، ص ۲۱۷.

۳. کافی، ج ۲، ص ۷۲.

جدا نمی‌شود و از برابر دیدگان کنار نمی‌رود و او هرگز از آنها غفلت نمی‌کند. امیرمؤمنان حضرت علی علیه السلام در خطبه‌ای در توصیف پرهیزکاران، با اشاره به همین نکته می‌فرماید: ... آفریدگار در نظر آنان بزرگ گشته و هرچه جز اوست، در دیده آنها کوچک جلوه کرده است. آنان خود را در برابر بهشت چنان می‌بینند که گویی در آن نعمت یافته‌اند و در برابر دوزخ خود را چنان می‌نگرند که گویی اکنون در عذاب آن گرفتار آمده‌اند ... ترس (از عذاب الهی) آنان را چون پر کاهی نحیف و ناتوان گردانده. هر که به آنان نظر کند، پندارد که بیمارند، حال آنکه بیمار نیستند. مردمان (از سر غفلت) گویند: آنها عقل از کف داده‌اند؛ اما در حقیقت اندیشه آن واقعه بزرگ هوش از سر آنان ربوده است.^۱

و در حدیث صحیحی از حضرت امام صادق علیه السلام چنین آمده است: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از اقامه نماز صبح در مسجد، جوانی را دید که سر به زیر افکنده و از شدت ضعف، رنگ چهره‌اش زرد و جسمش لاغر شده و چشمانش در کاسه سر فرو نشسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: شب را چگونه به صبح رساندی؟ عرض کرد: شب را در حالت ایمان و یقین به صبح رساندم. رسول خدا صلی الله علیه و آله تعجب کرد (چرا حادثه‌ای کم نظیر و نادر رخ داده بود) و به او فرمود: «هر یقینی، نشانه و آثاری دارد. نشانه یقین تو چیست؟». عرض کرد: یقین من، حالتی از حزن و اندوه معنوی در من ایجاد کرده و مرا به شب‌زنده‌داری و روزه‌داشتن در روز وادار کرده است، آنچنان که از دنیا و مافیها گریزان شده‌ام. گویی عرش پروردگار را مشاهده می‌کنم. گویا روز قیامت و زمان حساب فرارسیده و بندگان برای حساب محشور شده‌اند و من نیز در میان آنان هستم. گویی اهل بهشت را می‌نگرم که از نعمت‌های آن بهره‌مند شده و بر تخت‌ها تکیه زده‌اند و اهل جهنم را می‌بینم که از شدت عذاب فریاد برمی‌آورند. گویی صدای زبانه کشیدن شعله‌های آتش را می‌شنوم که در گوشم طنین انداز شده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳ (مشهور به خطبه همام)، ص ۴۳۹.

خویش فرمود: «خداوند دل این بنده را به نور ایمان روشنایی بخشیده است». سپس به آن جوان فرمود: «این حالتی را که داری حفظ کن».^۱

و اگر حال پرهیزگاران این گونه باشد، حالت پیامبران و ائمه هدی علیهم السلام که خود، راه و رسم پرهیزکاری را برای باورمندان ترسیم کرده و آنان را بدین راه آشکار و طریق نورانی هدایت کرده‌اند، چگونه خواهد بود؟

پیش از این، در خصوص یقین و تفاوت آن با «یقین برهانی» به تفصیل سخن گفتیم و بیان کردیم که یقین حضوری به واسطه حضور عین حقیقت در نفس انسان حاصل می‌شود و قرآن کریم در اشاره به آن می‌فرماید: ﴿كَأَلَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ﴾.^۲ همچنین در فصل گذشته، گفتیم که عامل اصلی رسیدن به این مرتبه از یقین، مشاهده ملکوت است و پیامبران و امامان علیهم السلام هستند که به چنین مرتبه‌ای دست یافته‌اند. افزون بر آن، از عوامل و ابزار لازم برای مشاهده ملکوت نیز سخن گفتیم.

قرآن کریم، علم را موجب عصمت می‌داند

قرآن کریم نیز به این حقیقت اشاره نموده و علم الهی را به پیامبران عطا کرده است و آن را، مانع گمراهی آنان می‌داند، به طوری که اگر آن علم نباشد، امکان لغزش و گمراهی و ارتکاب خطا و ... در آنان وجود دارد.

۱. قرآن کریم در بیان شرح حال یوسف علیه السلام آورده است: ﴿وَالَّا تَصْرِفُ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾.^۳

این آیه شریف به صراحت بیان می‌فرماید که هرکس به معصیت گرایش پیدا کند و هوای نفس او را به سوی ارتکاب محرمات پیش برد، جاهل است و بدیهی است که «علم»، مانع و بازدارنده او خواهد بود.

۱. کافی، ج ۲، ص ۵۳.

۲. چنین (که می‌پندارید) نیست، که اگر به علم یقین برسید دوزخ را عیان خواهید دید. (تکائر: ۵ - ۶).

۳. اگر تو مکر آنان را از من دور نگردانی، با آنان در آمیزم و از نادانان باشم. (یوسف: ۳۳).

علامه طباطبائی رحمته الله در المیزان چنین آورده است:

این نیروی قدسی (عصمت)، در واقع نوعی علم و معرفت است، از این رو یوسف علیه السلام (به خداوند) عرضه می‌دارد: ﴿وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ﴾: ... که در این صورت از جاهلان خواهم بود و نمی‌گوید: «و اکن من الظالمین»: از ستمکاران خواهم بود. در حالی که خطاب به زن عزیز مصر، گناه را ظلم شمرده و فرموده بود: ﴿إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ﴾^۱ و یا مثلاً به خداوند عرضه نمی‌دارد: «و اکن من الخائنین»: از خیانت‌کاران خواهم بود، در حالی که خطاب به پادشاه گفته بود: ﴿وَأَنْ أَلَّهُ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ﴾^۲. تفاوتی که در نحوه سخن گفتن حضرت یوسف با آن دو و با پروردگار مشاهده می‌شود به خاطر آن است که حضرت، با آن دو از ظاهر گناه سخن گفته تا با سطح درک و فهم آنان هماهنگ باشد؛ یعنی فرموده بود: گناه، ظلم است و ستمکار رستگار نمی‌شود و یا اینکه گناه، خیانت است و خداوند مکر خیانت‌پیشگان را به فرجام نمی‌رساند. اما در هنگام سخن گفتن با پروردگار، حقیقت امر را بیان کرده، یعنی گرایش به آن زنان، نوعی جهل و نادانی است.^۳

۲. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا﴾^۴.

این آیه شریف به روشنی بیانگر آن است که منافقان، قادر نخواهند بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را

۱. به راستی ستمکاران رستگار نمی‌شوند. (یوسف: ۲۳).

۲. به درستی که خداوند، مکر و چاره خیانتکاران را به فرجام نمی‌رساند. (یوسف: ۵۲).

۳. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

۴. اگر لطف و رحمت خداوند نبود، گروهی از آنان بر آن شده بودند که تو را گمراه کنند، (اما به لطف خدا) جز خویشتن، کسی را گمراه نتوانند کرد و تو را هیچ زبانی نتواند رسانید و خداست که کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو بسی بزرگ است. (نساء: ۱۱۳).

گمراه نمایند یا زیان معنوی دیگری به ایشان برسانند یا آن حضرت را از اجرای برخی از احکام دین مبین باز دارند و یا ایشان را از احکام خداوند متعال دور نمایند، چرا که خداوند سبحان توانایی علمی ویژه‌ای به آن حضرت بخشیده که ایشان را کاملاً از گمراهی مصون و محفوظ می‌دارد.

بنابراین منشأ عصمت انبیاء و دور ماندن آنان از ارتکاب گناه و معصومیت، همان علم و آگاهی است که بدان مجهز شده‌اند، چنان‌که در آیات مذکور و دیگر آیات قرآن کریم، این نکته به صراحت بیان شده است.

اینجاست که می‌توان دریافت از چه رو قرآن کریم بر اهمیت علمی که پیامبران الهی از آن بهره‌مند هستند، تأکید می‌ورزد. همان علمی که ویژگی‌های متعددی را با خود به همراه دارد تا یک انسان را به درجه‌ای برساند که بتواند پیام آور و فرستاده پروردگار عزوجل باشد. خداوند متعال درباره حضرت یوسف می‌فرماید: ﴿وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ، ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾.^۱

و در جای دیگری می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا﴾.^۲

و نیز می‌فرماید: ﴿وَلُوطًا ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا﴾.^۳

و در بسیاری دیگر از آیات قرآن کریم نیز از علمی که خداوند متعال به پیامبران بزرگوار خویش (صلوات الله علیهم اجمعین) عطا فرموده به بزرگی یاد شده است. اما قرآن کریم در صدد توضیح و تبیین ماهیت این علم برنیامده، بلکه آن را برای ما به همان صورت اجمالی و مبهم بیان فرموده و تنها به برخی از نتایج و پیامدهای حاصل از آن اشاره کرده است. همان طور که گفتیم یکی از نتایج این نوع علم، عصمت و دوری از هر نوع لغزش و گمراهی است.

۱. آن‌گاه که به رشد (و بلوغ) رسید، او را حکمت و دانش عطا کردیم. (یوسف: ۲۲).

۲. به راستی داوود و سلیمان را دانش عطا کردیم. (نمل: ۱۵).

۳. به لوط، حکمت و دانش ارزانی داشتیم. (انبیاء: ۷۴).

از دیگر آثار این علم آن است که هر کس از آن برخوردار شود، قادر خواهد بود به گونه‌ای خارق‌العاده در نظام تکوین تصرف کند و قوانین طبیعی را تغییر دهد. گویاترین نمونه آن، حادثه آوردن تخت بلقیس، ملکه سبا به نزد حضرت سلیمان بود که یک «علم» آن را در کمتر از یک چشم برهم زدن، حاضر کرد. قرآن کریم این واقعه را چنین بیان می‌فرماید: ﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ﴾.^۱

این آیه شریف به صراحت بیان می‌دارد که آن قدرت خارق‌العاده و شگفت‌آور، برگرفته از «علم» بوده است، چنان‌که گویی عبارت ﴿الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ﴾، علت توانایی فوق‌العاده‌گوینده برای آوردن تخت در کمتر از یک چشم برهم زدن را بیان می‌کند.

نکته مهمی که درباره این علم باید بدان اشاره کنیم آن است که قرآن کریم تصریح فرموده که فراگیری چنین علمی، جز از جانب خداوند متعال امکان‌پذیر نیست.

خداوند عزوجل می‌فرماید: ﴿وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ﴾.^۲

و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا ءَاتِيْنَهُ رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِّنْ لَّدُنَّا عِلْمًا﴾.^۳

و از زبان یعقوب علیه السلام می‌فرماید: ﴿قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾.^۴

و نیز می‌فرماید: ﴿وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ﴾.^۵

و آیات بسیار دیگری نیز وجود دارد که این علم را از موهبت‌های خداوندی می‌داند

۱. که او را علمی از کتاب (آموختنی) بود، گفت: من پیش از آنکه چشم بر هم زنی، آن را بیاورم. (نمل: ۴۰).

۲. و خداست که کتاب و حکمت را بر تو فرو فرستاد و آنچه را نمی‌دانستی، به تو آموخت و فضل خدا بر تو بسی بزرگ است. (نساء: ۱۱۳).

۳. (موسی و همراهش) بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که بر او از جانب خود رحمت عطا کرده و او را علمی از نزد خویش آموخته بودیم. (کهف: ۶۵).

۴. از اندوه و حزن خویش بر خداوند شکایت برم که از (رحمت) خدا چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. (یوسف: ۸۶).

۵. و آن‌گاه که تو را (علم) کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختم. (مائده: ۱۱۰).

که پروردگار، آن را به هر یک از بندگان خویش که بخواهد عطا می‌کند و این علم، با دیگر علم‌ها که انسان آن را با روش‌های معمولی فرا می‌گیرد و قرآن کریم از آنها چنین یاد می‌کند: «وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۱، تفاوت دارد.

بدین ترتیب، معنای تعریفی که از عصمت ارائه کردیم و آن را «لطف و موهبتی که خداوند متعال به بنده عطا می‌فرماید...» نامیدیم، مشخص می‌شود. علامه طباطبایی نیز در تعریف عصمت آن را یک «موهبت الهی» برشمرده و چنین آورده است:

عبادت «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» یعنی به تو علمی را عطا فرمود که اگر آن را به تو نمی‌داد، علل و اسباب معمول که بشر از طریق آن علوم و معارف را کسب می‌کند، برایت کافی نمی‌بود.^۲

روح القدس

الف) روح القدس در قرآن

قرآن کریم در بیان این علم ویژه که دارنده آن علم، به اراده خداوند متعال از «عصمت» مطلق برخوردار می‌شود، الفاظ مختلفی به کار برده است.

در برخی موارد، آن را «روحاً من امرنا»: روحی که تابع فرمان ماست، نامیده است. چنان‌که در قرآن کریم می‌خوانیم:

«وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا»^۳.

۱. و خداوند شما را از رحم مادرانتان برون آورد، در حالی که هیچ نمی‌دانستید و شما را گوش و دیده و دل قرار داد، باشد که سپاسگزار شوید. (نحل: ۷۸).

۲. المیزان، ج ۵، ص ۸۰.

۳. و این‌گونه، بر تو روحی از جانب خویش وحی نمودیم، حال آنکه پیش از آن نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست و ما آن را نوری قرار دادیم که هر یک از بندگان خویش را که خواهیم، بدان هدایت کنیم. (شوری: ۵۲).

در بعضی موارد آن را «روح القدس» نامیده است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾.^۱

از این آیات شریف و نظایر آن، می‌توان دریافت که: اولاً، آنچه که از طریق وحی الهی بر پیامبر اکرم ﷺ و دیگر پیامبران ﷺ نازل گردیده، در واقع نوعی «علم الهی» است. ثانیاً، خداوند متعال این علم را همچون نوری قرار داده است که هر یک از بندگان را که بخواهد، بدان هدایت می‌کند که «وحی»، یکی از ابزارهای تعلیم الهی است. اما درباره‌ی آیه مورد بحث باید گفت که مطابق با آن آیه شریف، وحی الهی در بردارنده‌ی علمی است که برای بیان تفصیل «کتاب» و «ایمان» بر پیامبر نازل شده است.

ثالثاً، خداوند متعال این علم را همچون نوری قرار داده است که هر یک از بندگان را که بخواهد، بدان هدایت می‌کند. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَن يَشَاءُ﴾.^۲

مطابق با آیه فوق، این نوع علم در باطن انسان جایگاهی ویژه می‌یابد و همچون نور هدایتگری جلوه می‌کند که می‌تواند هر یک از ما را همراهی کند. همچنان که هر کس به همراه نور باشد، راه را گم نمی‌کند و هر که چنین علمی به او الهام شده باشد نیز از اشتباه و خطا مصون است.

از این رو قرآن کریم در مقام سخن از هدایت و ایمان، آن را نیز نور می‌نامد و می‌فرماید: ﴿أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ، لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ﴾.^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: ﴿كَتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ﴾.^۴

۱. عیسی، پسر مریم را نشانه‌های آشکار دادیم و او را به روح القدس تأیید (و یاری) کردیم. (بقره: ۸۷).

۲. خداوند، هر که را بخواهد، به نور خویش هدایت می‌کند. (نور: ۳۵).

۳. آیا آن کس که خداوند، سینه‌اش را به اسلام گشوده و به (واسطه) نوری از جانب پروردگارش (هدایت یافته) ... (زمر: ۲۲).

۴. کتابی بر تو فرو فرستادیم تا مردمان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی رهنمون شوی. (ابراهیم: ۱).

و نیز می‌فرماید: ﴿أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ﴾.^۱
 این آیات شریف نیز بیان می‌کنند که جای گرفتن ایمان در جان انسان و گشوده شدن
 سینه انسان به آن، همچون نوری است که انسان آن را همراه خود می‌کند تا راه را برایش
 روشن نماید و او را از گمراه شدن باز دارد و چنین انسانی به گمراهی دچار نخواهد شد.
 و این است معنای آنچه پیشتر بدان اشاره که هرگاه در نفس انسان جای گیرد و همراه و
 همگام شود، به یکی از نیروها و ابعاد نفس مبدل خواهد شد.

ب) روح القدس در احادیث و روایات

احادیث و روایات نقل شده از اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾^۲ نیز به همین حقیقت اشاره دارد:
 ۱. روایت معتبری که ابو حمزه ثمالی در آن چنین آورده است:

از حضرت امام صادق علیه‌السلام درباره ماهیت علم (معصومین) پرسیدم که آیا آن علم
 همانند علوم است که انسان‌ها آن را از گفته‌های دیگران می‌آموزند یا اینکه آن را از
 کتابی که در اختیار شما (اهل بیت) قرار دارد می‌آموزید؟ حضرت فرمود:

مسئله بسی بزرگتر از اینهاست. آیا فرموده خداوند عزوجل را نشنیده‌ای: ﴿وَكَذَلِكَ
 أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾.

سپس فرمود:

یاران شما درباره معنای این آیه چه می‌گویند؟ آیا عقیده دارند که پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را در

ابتدا حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست؟

عرض کردم: فدایت شوم، نمی‌دانم چه عقیده‌ای دارند.

۱. آیا آن کسی که مرده‌ای بود و زنده‌اش کردیم و او را نور (هدایتی) قرار دادیم که به واسطه آن در میان مردمان
 راه رود.... (انعام: ۱۲۲).

۲. و این‌گونه، بر تو روحی از جانب خویش وحی نمودیم. حال آنکه پیش از آن نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست.
 (شوری: ۵۲).

پس فرمود:

بله، آن حضرت را در ابتدا حالتی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست تا اینکه خداوند متعال، آن «روح» را که در قرآن ذکر شده، بر او برانگیخت و چون آن روح را به او وحی می فرمود، علم را دریافت و آن روح همان است که خداوند به هر که بخواهد، عطا فرماید و چون خدا آن را به بنده ای عطا کند، آن بنده علم خواهد یافت.^۱

۲. ابراهیم بن عمر در روایتی معتبر آورده است: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: مرا از ماهیت علمی که در نزد شماست، آگاه کن. آیا آن را از زبان یکدیگر می آموزید یا اینکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله، نوشته ای نزد شماست؟
حضرت فرمود:

مسئله مهم تر از اینهاست. آیا فرموده خداوند متعال در قرآن کریم را شنیده ای:
﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾.
عرض کرد: چرا شنیده ام.

فرمود:

آن گاه که خداوند آن روح را به ایشان عطا فرمود، آن حضرت به واسطه آن، «علم» پیدا کرد و آن روح، به هر بنده ای ملحق شود، آن بنده علم و فهم پیدا می کند.
و منظور امام علیه السلام خودش بود.^۲

۳. عبدالله بن طلحه گوید: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم:
یا بن رسول الله، مرا از ماهیت علمی که از آن سخن می گوئید، آگاه کن. آیا آن علم از کتاب و نوشته است یا اینکه آن را از یکدیگر روایت می کنید؟ کیفیت آن علم در نزد شما چگونه است؟

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳. بصائر الدرجات، ص ۴۶۰.

۲. همان، ص ۴۵۹. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۲.

فرمود:

ای عبدالله! مسئله بزرگ‌تر و بااهمیت‌تر از اینهاست. آیا کتاب خدا را خوانده‌ای؟

عرض کردم: بله، یابن رسول‌الله.

فرمود:

آیا این آیه را نخوانده‌ای: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا

الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ﴾ آیا به گمان شما، پیامبر خدا را در ابتدا حالتی بود که نمی‌دانست

«کتاب» و «ایمان» چیست؟

عرض کردم: این گونه به نظر می‌رسد.

فرمود:

بله، آن حضرت از ابتدا در حالتی بود که نمی‌دانست کتاب و ایمان چیست تا آنکه

خداوند آن روح را به او وحی فرمود و او نیز آگاهی و علم یافت. آن، روحی است که

خدا به هر یک از بندگان برانگیزد، به واسطه آن علم و فهم یابد.^۱

علامه مجلسی در توضیح عبارت امام علیه السلام که فرمود: «مسئله فراتر و بزرگ‌تر از

اینهاست» آورده است:

گفته شده که حضرت بدان جهت این مسئله را مهم‌تر و بزرگ‌تر دانسته‌اند که همه

مردمان از علم و فهم معمول برخوردار هستند. پس حجت خدا را باید علمی ویژه

باشد که خطا و تردید بدان راه ندارد تا به واسطه آن، از عامه مردم ممتاز گردد.^۲

و مازندرانی گوید:

این عبارت بدان معناست که علم ما، بسیار برتر و بزرگ‌تر از اینهاست؛ یعنی کامل‌تر و

فراتر و برتر از آنکه از زبان دیگران استنباط شود یا از کتاب و دست نوشته‌ای اقتباس

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۵۸. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۹.

۲. مرآة العقول، ج ۳، ص ۱۷۳.

گردد، بلکه آن علم، نتیجه و تأثیر روحی است که همراه ماست ...^۱

۴. ابو بصیر در حدیثی صحیح گوید:

از حضرت امام صادق علیه السلام درباره فرموده خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم پرسیدم، آنجا که فرموده است: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾.^۲
حضرت فرمود:

آن روح، مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه بود و با ائمه نیز همراه است و آن روح از ملکوت است.^۳

این حدیث، به حقیقت مهمی اشاره دارد و آن اینکه روح به عالم ملکوت تعلق دارد. در فصل نخست نیز در مبحث معنای ملکوت در قرآن کریم آن را بیان کردیم.

۵. حضرت امام رضا علیه السلام فرمود:

خداوند عزوجل ما را با روح مقدس و مطهری از جانب خود مورد تأیید قرار داده است. آن روح، فرشته نیست و از میان پیشینیان، جز با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با هیچ کس همراه نبوده است. آن روح، با ما ائمه نیز همراه است و ما را توفیق و امداد می‌رساند و آن روح همانند ستونی از نور میان ما و خداوند عزوجل قرار دارد.^۴

این حدیث به حقیقتی اشاره دارد که در قرآن کریم ذکر شده مبنی بر اینکه این روح، ستونی را نور است. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا﴾.^۵

۶. جابر جعفی در حدیثی صحیح آورده است: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می‌فرماید:

ای جابر! خداوند متعال خلاق را بر سه گونه آفرید، چنان که خود می‌فرماید: ﴿وَكُنْتُمْ

۱. شرح اصول کافی و روضه کافی، میرزا محمد صالح مازندرانی، تهران: انتشارات مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۴ هـ، ج ۶، ص ۶۸.

۲. از تو درباره روح می‌پرسند. بگو: روح، تحت فرمان (و اراده) پروردگارم قرار دارد. (اسراء: ۸۵).

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۳. بصائر الدرجات، ص ۴۲۶.

۴. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۴۸.

۵. اما آن را نوری قرار دادیم که هر یک از بندگانمان را که خواهیم، بدان هدایت کنیم. (شوری: ۵۲).

أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً * فَأَصْحَبُ الْمِئْمَنَةِ مَا أَصْحَبُ الْمِئْمَنَةِ * وَأَصْحَبُ الْمَشْأَمَةِ مَا
أَصْحَبُ الْمَشْأَمَةِ * وَالسَّبْقُونَ السَّبْقُونَ * أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ^۱. «سابقون»،

رسول خدا ﷺ است. خداوند در بندگان خاص خود، پنج روح قرار داده است:

روح القدس، که با آن به پیامبری برانگیخته می‌شدند.

روح ایمان، که به واسطه آن، از خداوند پروا می‌کردند.

روح قوت که به وسیله آن، توانایی عبادت خدا می‌یافتند.

روح شهوت که به واسطه آن به عبادت خدا اشتیاق پیدا می‌کردند و از معصیت
روی گردان می‌شدند.

و روح مدرج که به واسطه آن، همانند مردم عادی (امور دینوی خویش را) انجام
می‌دادند.

در مؤمنان که اصحاب میمنه هستند، نیز چهار روح قرار داده شده است: روح ایمان که
بر اثر آن، از خداوند پروا می‌کنند، روح قوت و ...^۲

۷. جابر در حدیث دیگری گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام پرسیدم: ماهیت علم عالمان

چیست؟ فرمود:

ای جابر! در پیامبران و اوصیای آنان، پنج روح وجود دارد:

روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت.

و آنان به وسیله روح القدس، هر آنچه را که از پایین عرش تا زیر خاک وجود دارد،
می‌شناسند.

سپس فرمود:

ای جابر! این چهار روح، ممکن است دچار غفلت و فراموشی شوند؛ اما روح القدس
هیچ‌گاه دچار بیهودگی و غفلت نمی‌گردد.^۳

۱. و (ای مردمان!) شما سه دسته‌اید یاران دست راست، و کدامند یاران دست راست؟ و یاران چپ، و کدامند یاران
چپ؟ و پیشی‌گیرندگان که آنان مقربان (درگاه الهی هستند). (واقعه: ۷ - ۱۱).

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۴۵. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۳.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲. بصائر الدرجات، ص ۴۴۷.

۸. مفضل بن عمر گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: چگونه ممکن است که امام، در حالی که در منزل خویش آرمیده و پوشش بر خود افکنده، از آنچه در اعماق زمین وجود دارد آگاه باشد؟ حضرت فرمود: ای مفضل! خداوند تبارک تعالی، در پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پنج روح قرار داد: روح حیات که به وسیله آن امور مادی خویش انجام می‌داد. روح قوت که به وسیله آن (در راه خدا) پیکار و مجاهده می‌کرد. روح شهوت که به وسیله آن می‌خورد و می‌آشامید و با همسران خویش معاشرت می‌کرد. روح ایمان که به وسیله آن ایمان آورده و عدالت برقرار نمود. و روح القدس که به واسطه آن وطیفه رسالت و پیامبری خودش را به انجام رسانید. هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله رحلت فرمود، روح القدس به امام منتقل گردید. روح القدس نه می‌آرامد و نه به غفلت و سرگرمی و بیخودی گرفتار می‌گردد؛ اما روح‌های چهارگانه دیگر، می‌خوابند و به غفلت و سرگرمی و بیخودی دچار می‌شوند و او به واسطه روح القدس، باطن اشیاء را، می‌دید.^۱
۹. زراره در حدیثی آورده است: از حضرت امام باقر علیه السلام درباره آیه شریف «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا» سؤال کردم، حضرت فرمود: از زمانی که خداوند آن روح را بر پیامبر خود صلی الله علیه و آله فرو فرستاد، دیگر به آسمان بازنگشته و در وجود ما جای دارد.^۲
۱۰. علی بن اسباط در حدیثی صحیح آورده است: در محضر حضرت امام باقر علیه السلام نشسته بودیم. مردی از اهالی هیت از حضرت درباره

۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۷۲. بصائر الدرجات، ص ۴۵۴.

۲. همان، ص ۴۵۷.

آیه شریف «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا»^۱ پرسید. حضرت فرمود:

از زمانی که خداوند عزوجل آن روح را بر محمد ﷺ فرو فرستاد، دیگر به آسمان بازنگشته و در وجود ما جای گرفته است.^۱

۱۱. محمد بن سنان^۲ در حدیثی صحیح به نقل از زیاد بن ابی هلالی کوفی آورده است: احادیثی از جابر شنیده بودم که دلم را به اضطراب افکنده و جانم را سخت به تنگ آورده بود. با خود گفتم: به خدا سوگند تا رسیدن به آرامش و اطمینان (از صحت احادیث) راه درازی نیست و من توانایی آن را دارم که به نزد امام ﷺ روم و از خود حضرت سؤال کنم. پس شتری تهیه کردم و راه مدینه را در پیش گرفتم و چون به مدینه رسیدم، از حضرت امام صادق ﷺ اجازه ورود خواستم. حضرت اجازه فرمود و چون به من نگرست، بدون آنکه پرسشی کرده باشم، فرمود:

خدای رحمت کند جابر را که به ما نسبت درست می دهد و احادیث ما را صحیح نقل می کند و خداوند لعنت کند مغیره را که به ما نسبت دروغ می دهد.

سپس فرمود: «روح رسول خدا ﷺ در وجود ماست».^۳

۱۲. حلبی از حضرت امام صادق ﷺ در بیان معنای آیه شریف «وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي»^۴ چنین نقل کرده است:

خداوند تبارک و تعالی، احد و صمد است و صمد چیزی است که کالبد ندارد. روح نیز یکی از مخلوقات اوست که بینایی و قدرت و تأیید دارد و خداوند آن را دل پیامبران و مؤمنین جای می دهد.^۵

۱. همان. این حدیث در کافی (ج ۱، ص ۲۷۳) نیز به نقل از اسباط بن سالم روایت شده است.

۲. موثق بودن محمد بن سنان مورد اختلاف است. عده ای از بزرگان متقدم، متأخر و معاصر او را موثق و قابل اعتماد دانسته اند و شیخ مفید در الارشاد (ج ۲، ص ۲۴۸) او را از اصحاب خاص و مورد اعتماد امام کاظم ﷺ و از جمله شیعیان اهل علم و فقه و تقوا دانسته است.

۳. بصائر الدرجات، ص ۴۵۹. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۲.

۴. از تو درباره روح می پرسند، بگو: روح، تحت فرمان (و اراده) پروردگارم قرار دارد. (اسراء: ۸۵).

۵. بصائر الدرجات، ص ۴۶۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۷۰.

۱۳. از حضرت امام صادق علیه السلام چنین روایت شده است:

در پیامبران و اوصیای آنان پنج روح وجود دارد: روح بدن، روح القدس، روح قوت، روح شهوت و روح ایمان. و در مؤمنین چهار روح وجود دارد: روح بدن، روح قوت، روح شهوت و روح ایمان و روح القدس در آنان وجود ندارد.
و در کافران سه روح وجود دارد: روح بدن، روح قوت و روح شهوت.
سپس فرمود:

روح ایمان تا زمانی که انسان مؤمن، گناه کبیره انجام نداده با او همراه است و اگر کبیره‌ای مرتکب شود، روح (ایمان) از او جدا می‌گردد. هر که روح القدس در وجود او جای گیرد، هرگز گناه کبیره مرتکب نخواهد شد.^۱

۱۴. ابو بصیر در حدیثی صحیح چنین آورده است: به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فدایت کردم! مرا از معنای آیه شریف «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِن جَعَلْنَاهُ نُورًا نَّهْدِي بِهِ مَن نَّشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» آگاه کن.

حضرت فرمود:

ای ابو بصیر! به خدا سوگند آن روح، مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا همراه بود و او را از اخبار غیبی، آگاه می‌کرد و تأیید می‌نمود و با ائمه علیهم السلام نیز همراه است و آنان را نیز خبر می‌دهد و تأیید می‌کند.^۲

۱۵. محمد بن مسلم در حدیثی صحیح از امام باقر علیه السلام در بیان معنای آیه: «وَكَذَلِكَ

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۴۷. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۴.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۵۵. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۵۹.

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ ﴿۱﴾ آورده است که حضرت فرمود:

(آن روح) یکی از مخلوقات خداوند و بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است که به رسول خدا ﷺ همراه بود و آن حضرت را از غیب خبر می‌داد و او را تأیید می‌نمود و پس از آن حضرت، با ائمه علیهم‌السلام همراه است.^۱

۱۶. سماعة بن مهران گوید:

از حضرت امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: روح (القدس)، مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل که با رسول خدا ﷺ همراه بود و ایشان را یاری و راهنمایی می‌کرد و پس از آن حضرت نیز با اوصیای او همراه است.^۲

روایات مذکور و نظایر آنها، جملگی بر این حقایق اتفاق نظر دارند که:

۱. تمامی پیامبران الهی و اوصیای آنان، به واسطه روح القدس مورد تأیید قرار گرفته و یاری می‌شدند.

۲. روح القدس، یکی از مخلوقات خداوند متعال و بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است.

۳. علم و آگاهی پیامبران و اوصیاء نسبت به همه چیز، از جمله ملکوت آسمان‌ها و زمین به واسطه روح القدس بوده و این روح جزئی از ملکوت است.

۴. روح القدس، با پیامبر اکرم ﷺ و پس از آن حضرت نیز با ائمه علیهم‌السلام همراه بوده است. در متن احادیث مذکور، اختلافاتی نیز وجود دارد. از جمله آنکه برخی، روح القدس را با تمام پیامبران همراه می‌دانند، چنان‌که در حدیث جابر آمده است: «پیامبران و اوصیاء

۱. بصائر الدرجات، ص ۴۵۷. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۱.

۲. بصائر الدرجات، ص ۴۵۶. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۰.

پنج روح دارند: روح القدس و...؛ اما اغلب روایات مذکور آن را تنها به پیامبر اکرم ﷺ اختصاص می‌دهند که در ادامه به این مسئله خواهیم پرداخت.

در اینجا چند پرسش مطرح می‌شود که هر یک را به همراه پاسخ آن بیان می‌کنیم:

پرسش نخست: مطابق با روایات مذکور، روح القدس یک حقیقت غیبی است که با انبیاء و اوصیاء همراه شده و آنان را هدایت و راهنمایی می‌کند، یا اینکه بیان دیگری از همان نیروی روحی است که آنان از آن برخوردار بوده‌اند؟

در پاسخ باید گفت: این دو احتمال با یکدیگر منافاتی ندارند، به بیان دیگر، مانعی ندارد که مخلوقی از مخلوقات در عین حال که مستقل است، در انسان نیز تجلی و ظهور پیدا کند و در قالب یکی از نیروهای او که آثار و پیامدهای معینی دارد، تبلور یابد. روشن‌ترین مثال در این باره، «عقل» است که همانند دیگر آفریده‌های خداوند، مخلوقی مستقل است.

حضرت امام صادق علیه السلام در حدیثی صحیح می‌فرمایند:

آن‌گاه که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد. سپس به او فرمود: پیش آی، پس پیش آمد. سپس فرمود: باز گرد، پس بازگشت. پس خداوند متعال فرمود: به عزت و جلالم سوگند هیچ آفریده‌ای را نیافریدم که در نزد من، از تو محبوب‌تر باشد و تو را کامل نمی‌گردانم، جز در کسانی که دوستشان دارم. من تو را فرمان می‌دهم و تو را نهی می‌کنم. تو را کیفر می‌دهم و تو را پاداش می‌بخشم.^۱

در عین حال، عقل یکی از مهم‌ترین نیروهای انسان است که به واسطه آن، انسان از دیگر مخلوقات متمایز می‌شود و نیرویی مؤثر در تشخیص حق و باطل و خیر و شر از یکدیگر است و به وسیله آن انسان به پیشرفت‌های موجود دست یافته است.

عقلی که انسان از آن برخوردار است، در واقع مظهر و تجلی همان حقیقت مستقل است

که در روایت فرق «عقل» نامیده شده و خداوند متعال آن را آفریده و به سخن آورده و فرموده است:

من تو را فرمان می‌دهم و تو را باز می‌دارم. تو را کیفر می‌دهم و تو را پاداش می‌بخشم. بدین ترتیب، «روح القدس» نیز می‌تواند چنین باشد؛ یعنی روح القدس، افزون بر آنکه، مطابق با متن روایات پیش گفته، مخلوقی از مخلوقات خداوند متعال و بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است، می‌تواند در شخصیت پیامبر یا وصی او نیز ظاهر گردد و تجلی یابد. پس روح القدس، نیرویی روحانی و همانند دیگر نیروهای موجود در آنان است که به آنها علم و فهم الهام می‌کند و از گمراهی در عرصه علم و عمل و رفتار باز می‌دارد. هر عبارتی همچون «... آن، در وجود ما قرار دارد» یا «در پیامبران، پنج نوع روح وجود دارد» و... که در روایات پیشین آمده، به ماهیت «روح القدس» اشاره دارد و آن را یکی از مخلوقات خداوند متعال می‌داند. چنان که ماهیت «عقل» و «علم» و... نیز چنین است؛ یعنی آنها مخلوقات مستقلی هستند که در عین حال، در قالب نیروهایی در وجود انسان تجلی پیدا می‌کنند.

روایات مذکور بدان معنا نیست که «روح القدس»، شخصیتی ناپیداست که با پیامبر یا امام و یا انسان مؤمن همراه باشد و به آنان چیزی بیاموزد یا آنان را راهنمایی کند و از گناه باز دارد، بلکه تعبیر دیگری است از نیرویی درونی که این افراد از آن برخوردارند و به آنان علمی را الهام می‌کند که به بخشی از وجود آنان و حالتی از حالات آنان تبدیل می‌گردد. هر چند ماهیت حقیقی این نیرو، آفریده‌ای مستقل همانند دیگر آفریده‌های خداوند است.

نکته دیگری که این حقیقت را تأیید می‌کند آن است که در روایات مذکور، روح به درجات و انواع مختلفی همچون روح حیات، روح قوت، روح شهوت و... تقسیم شده است. بدیهی است که هیچ یک از این مراتب روح، مقوله‌ای مستقل از وجود انسان نیستند،

بلکه عبارتند از همین نیروها و غرایزی که در هر یک از ما وجود دارد و انسان‌های برگزیده، علاوه بر آن نیروها، از قوای دیگری نیز برخوردارند که از جمله آنها، علم ویژه و آگاهی برتر است.

همچنان که انسان مؤمن برای رویارویی با مصیبت‌ها و چیره‌شدن بر آنها، از ایمان عمیق و راستین خود به خداوند متعال نیرو کسب می‌کند. پیامبران نیز از عالم غیب که با آن ارتباط مستقیم دارند، قدرتی به دست می‌آورند که هیچ یک از هموعان آنها از آن بهره‌مند نیستند. پیامبران آن نیرو را به عنوان عاملی مؤثر در جوامع انسانی به کار می‌گیرند. سرچشمه آن نیرو، روح القدس است که به پیامبران علم و آگاهی ویژه عطا می‌کند. علمی که تن‌ها به انسان‌های برگزیده اختصاص دارد.

از این رو، در روایات شریف پیامبر ﷺ و ائمه ﷺ تأکید شده است که روح ایمان، ممکن است دچار نوعی ضعف و سستی گردد و یا از انسان مؤمن جدا گردد و این حالت زمانی پدید می‌آید که انسان، مرتکب گناه و معصیتی شود.

در حدیثی معتبر از ابن بُکیر آمده است:

از حضرت امام باقر ﷺ درباره معنای فرمایش پیامبر اکرم ﷺ که می‌فرماید: «اگر انسان زنا کند، روح ایمان از وی جدا می‌شود». سؤال کردم، حضرت فرمود:

(منظور از روح ایمان) همان است که در آیه شریف (و ایدهم بروح منه) آمده و آن روح است که از وی جدا می‌گردد.^۱

روایات متعددی با این مضمون وارد شده و بیانگر آن است که گناه و معصیت، با روح ایمان که مؤمن از آن بهره‌مند است، هماهنگی ندارد و هنگام ارتکاب گناه و پیروی از هوای نفس، در واقع نوع علم و آگاهی انسان تغییر می‌کند که موجب می‌شود از اطاعت خداوند خارج شود و به پیروی از هوا و هوس رو کند.

علامه طباطبایی در شرح اصول کافی و در توضیح روایاتی که بر تأیید انسان مؤمن از جانب روح تأکید دارد، چنین آورده است:

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَوَمَنْ كَانَ مِثْلًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مِثْلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا﴾^۱ و این آیه بیانگر آن است که خداوند برای «ایمان»، آثار و نتایجی مقدر فرموده که بی‌ایمانی و کفر آن را در بر ندارد و آن عبارت است از نوری که در اعمال و رفتار بنده تجلی می‌کند و به وسیله آن، بنده خیر و نیکی را می‌بیند و برمی‌گزیند و از شر و بدی دور می‌شود و به واسطه آن، عوامل سود و زیان خویش را باز می‌شناسد.

دلیلی که نشان می‌دهد این نور موجب رسیدن به درجات والایی از بصیرت می‌شود آن است که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَافٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ﴾^۲ و این نور که نور بصیرت و ادراک است نیز همانند نور و روشنایی حسی و مادی که انسان و حیوانات آن را درک می‌کنند، از ویژگی‌های «حیات» محسوب می‌شود و از نتایج حیات و زنده‌بودن است.

این نوع حیات که خداوند متعال آن را به انسان‌های مؤمن اختصاص داده است، حیاتی ویژه و خاص است و با حیات عام که مؤمنان و کافران، هر دو از آن برخوردارند، تفاوت دارد؛ بدین معنا که انسان مؤمن از دو نوع حیات بهره‌مند است، ولی کافر تنها یک حیات دارد.

هر که در این معنا تأمل کند، در می‌یابد که انسان مؤمن، علاوه بر روحی که میان مؤمن و کافر مشترک است، از روح دیگری هم برخوردار است و این حیات ویژه از آن روح

۱. آیا کسی که مرده‌ای بود و زنده‌اش کردیم و او را نور (هدایتی) قرار دادیم که به واسطه آن در میان مردمان راه برود همانند کسی است که در تاریکی‌هاست و راه‌گریزی از آن ندارد؟.... (انعام: ۱۲۲).

۲. آنان که تقوا پیشه کردند، هرگاه اندیشه‌ای شیطانی بر (ذهنشان) گذر کند، (خدا را) به یاد می‌آورند و دیده (دلشان) بینا می‌گردد. (اعراف: ۲۰۱).

تراوش می‌شود و تفاوت میان ویژگی‌ها نشانه تفاوت مبنا و اصل آن دو روح است. این نکته همان است که از آیه ﴿لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ...﴾^۱ برمی‌آید و روایت مذکور نیز بدان اشاره می‌کند. این روح، با ملائکه تفاوت دارد، چرا که خداوند متعال هر کجا که از روح سخن می‌گوید، آن را جدا از ملائکه می‌داند؛ چنان‌که می‌فرماید: ﴿يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ﴾^۲ و یا ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾^۳ و یا ﴿تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ﴾^۴ و دیگر آیاتی که نشان می‌دهد این روح، با فرشتگان و ملائکه فراخواننده به نیکی‌ها تفاوت دارد و از طرفی، با روح مشترک میان مؤمنان و کافران نیز متفاوت است. البته ممکن است گفته شود که این روح، از لحاظ تعداد، با روح موجود در همه انسان‌ها تفاوتی ندارد، بلکه از لحاظ مرتبه و درجه متفاوت است، چنان‌که در روایات، میان روح حرکت و روح شهوت تفاوت قائل شده‌اند، حال آن‌که تفاوت آنها در مرتبه و درجه است و نه در تعداد.^۵

بدین ترتیب مشخص می‌شود که اختلاف میان متن روایات در بیان روح القدس بدین ترتیب است که گاهی آن را «همراه» معصومین و آگاه‌کننده و تأییدگر آنها می‌شمارد و گاهی نیز آن را در وجود آنان مستقر می‌داند.

خلاصه کلام آنکه در قرآن کریم و سنت شریف پیامبر این حقیقت مورد تأیید قرار گرفته که «روح القدس» نیرویی است که به صاحب خود نوعی علم و آگاهی عطا می‌کند

۱. قومی را نیایی که به خدا و روز واپسین ایمان آورده باشند و در عین حال، کسانی را که با خدا و رسول او مخالفت می‌کنند - هر چند پدران یا پسران یا برادران و یا اقوام آنها باشند - دوست ندارند. (خدا) در دل چنین کسانی ایمان نگاشته و آنان را با روحی از جانب خود تأیید نموده است. (مجادله: ۲۲).

۲. فرشتگان را با روح، بر هر یک از بندگان خود که بخواهد، فرو می‌فرستند. (نحل: ۲).

۳. روزی که روح و فرشتگان گروه گروه برمی‌خیزند. (نبا: ۳۸).

۴. فرشتگان و روح در آن (شب) فرود می‌آیند. (قدر: ۴).

۵. الکافی، ج ۲، ص ۶۵۷.

و آن علم به مرتبه‌ای از درخشش و وضوح می‌رسد، همچون یکی از نیروهای متعدد وجود انسان تجلی می‌کند. بنابراین همانند دیگر قوای وجودی انسان، این قوه نیز یقیناً تأثیر و نتیجه خواهد داشت، بدین معنا که هر که از بینایی برخوردار باشد و اراده کند که ببیند، اگر مانع خارجی وجود نداشته باشد، یقیناً خواهد دید و در چنین حالتی، بی‌تأثیر بودن بینایی و ندیدن، عقلاً امکان‌پذیر نیست و در مورد سایر نیروهای وجودی انسان نیز چنین است.

پرسش دوم: برخی از احادیث بیانگر آن است که روح القدس، به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان پس از ایشان اختصاص داشته است. از طرفی، آیات و روایاتی وجود دارد که بر وجود این روح قدسی در نزد پیامبران دیگر نیز دلالت دارد، چنان که در آیه‌ای از قرآن، بر این نکته تصریح شده است: ﴿وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ﴾.^۱ چگونه ممکن است که هر دو این روایات صحیح باشند؟

پاسخ این پرسش در گفته‌های عده‌ای از بزرگان ذکر شده است و ما در اینجا، پاسخ علامه مجلسی رحمته الله را که جامع‌تر است ذکر می‌آوریم:

معنای این دو گفته آن است که روح القدس دارای انواع متعدد بوده است. بدین ترتیب، آن نوع که در نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام وجود داشته، در نزد پیشینیان نبوده است. پس نباید از نظر دور داشت که وقتی انواع و مراتب مختلفی را برای روح القدس قائل باشیم، دیگر منافاتی ندارد که بگوییم آن روح پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به امام منتقل شده و در عین حال، از زمان ولادت همراه امام بوده است.^۲

از طرفی می‌توان گفت: تفاوت موجود، تعداد انواع روح القدس نیست، بلکه مراتب و درجاتی است که ماهیت حقیقی روح در نزد انبیاء و در نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله از آن برخوردار است و با هم تفاوت دارد و نتایج و آثار ظاهری آن در این جهان با هم متفاوت است، بدین

۱. و عیسی، پسر مریم را نشانه‌های آشکار دادیم و او را به روح القدس تأیید نمودیم. (بقره: ۸۷).

۲. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۶۷.

معنا که روح القدس یک حقیقت واحد است که شدت و ضعف و درجه تأثیر آن در پیامبران با هم تفاوت دارد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از والاترین و برترین مرتبه روح القدس برخوردار است و دیگر پیامبران نیز بر حسب مقام و مرتبه خود از آن بهره‌مند هستند؛ زیرا مطابق با آیات شریف «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ»^۱ و «وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ»^۲ پیامبران دارای مراتب و مقامات مختلف هستند و برخی از آنها بر گروهی دیگر برتری دارند.

در بخش‌های پیشین نیز با بیان روایات مختلف دریافتیم که روح ایمان، به هنگام ارتکاب معصیت از سوی انسان مؤمن، تضعیف می‌شود. بدین ترتیب می‌توان دریافت که ممکن است یک حقیقت واحد، شدت و ضعف پیدا کند، چنان‌که ملکات و فضایل انسانی نیز در نزد انسان‌ها دارای مراتب مختلف است. برای مثال، مرتبه «اجتهاد» در نزد همه مجتهدان یکسان نیست و یا ملکه «عدالت» در نزد همه کسانی که عادل محسوب می‌شوند، در یک درجه و مرتبه واحد قرار ندارد، بلکه از لحاظ شدت و ضعف با هم متفاوت است. هر چند ماهیت اصلی آن حقیقت موجود در نزد همه، یکسان می‌باشد. بدین ترتیب می‌توان دریافت روایاتی که بر انتقال روح القدس به امام علیه السلام، پس از رحلت پیامبر یا امام پیشین دلالت دارد و روایات دیگری که روح القدس را از زمان ولادت امام معصوم، با او همراه می‌داند، با یکدیگر منافات ندارند.

با توجه به آنچه گفته شد، هماهنگی میان این دو مجموعه از روایات آشکار می‌گردد، بدین معنا که آنچه به هنگام رحلت معصوم پیشین، به معصوم پس از وی انتقال می‌یابد، بالاترین درجه روح القدس است؛ اما آنچه که از هنگام ولادت با هر یک از معصومین همراه می‌باشد، مرتبه پایین‌تری دارد و ضعیف‌تر است که علامه مجلسی نیز بدان اشاره فرموده‌اند.

۱. برخی از آن پیامبران را بر گروه دیگر برتری دادیم. (بقره: ۲۵۳).

۲. به‌راستی ما گروهی از پیامبران را بر گروه دیگر برتری دادیم. (اسراء: ۵۵).

پرستش سوم: از آنجا که در لحظه ولادت معصومین، روح القدس از جانب خداوند متعال به ایشان عطا می‌گردد، پس معصومین در بهره‌مندی از آن، از خود اختیاری ندارند و این بدان معناست که عصمت نیز غیرارادی است؛ زیرا از آثار روح القدس می‌باشد. پس چگونه می‌توان عصمت را اختیاری دانست؟

در پاسخ باید گفت:

۱. آنچه در سؤال مطرح گردید، مستلزم آن است که خداوند متعال در افعال خویش مجبور بوده و اراده و اختیار نداشته باشد.

۲. علم و آگاهی، به تنهایی علت تامه انجام عملی از سوی عالم نمی‌باشد، بلکه تنها یکی از مقدماتی است که در کنار دیگر مقدمه‌ها، انسان را به نتیجه می‌رساند و به تعبیر علمی می‌توان گفت که علم، یکی از مبناهای انجام عملی از سوی عالم است.

بنابراین، انسان معصوم به اراده و اختیار خویش از گناه اجتناب می‌کند و نسبت دادن «مصون ماندن از گناه» در معصومین به «عصمت الهی»، همانند نسبت دادن اجتناب از گناه در غیر معصومین به «توفیق الهی» است.

در عین حال، آنچه که در کلام خداوند متعال آمده و در روایات نیز بر آن تأکید شده و بیانگر تأیید از سوی روح القدس است، با اختیار منافات ندارد، زیرا نسبت دادن آن توفیقات به روح القدس، همانند نسبت دادن یاری مؤمن توسط روح ایمان و نسبت دادن گمراهی و فریب انسان توسط شیطان است که هیچ‌یک از آنها موجب نمی‌شود که انجام عملی را خارج از اختیار و اراده شخص بدانیم.^۱

خلاصه بحث

آیات شریف قرآن و روایات، بر وجود روحی قدسی در پیامبران و اولیاء الهی تأکید دارد و آن روح، آنان را نیرویی روحانی عطا می‌کند که به واسطه آن از ارتکاب معصیت

خودداری می‌کنند و از هر گونه خطا و اشتباه در گفتار و کردار و رفتار مصون می‌مانند. این روح در نزد همهٔ پیامبران و اولیاء، در یک مرتبهٔ واحد قرار ندارد، بلکه مراتب و درجات آن متفاوت است و شدت و ضعف دارد و چه بسا این اختلاف، به دلیل تفاوت درجات آن بزرگان باشد.

در اینجا، پرسش دیگری مطرح می‌شود و آن اینکه: چرا خداوند متعال، این روح قدسی و این علم و آگاهی ویژه را تنها به آن گروه برگزیده اختصاص داده است، حال آنکه ممکن بود این آگاهی را به همهٔ مردم عطا کند تا همگان به واسطهٔ آن، از معصیت و خطا در امان باشند؟! علت برگزیده شدن آن گروه خاص چیست؟

در بخش‌های گذشته در خصوص تفاوت میان استعدادهای مردمان سخن گفتیم و اشاره کردیم که سنت الهی چنین مقدر کرده است که هر کس را مطابق با استعداد و ظرفیت خویش بهره‌مند گرداند. ادامهٔ بحث در این باره را در مبحث «اراده» پی خواهیم گرفت.

٦

اراده

اراده

در میان علمای علم کلام و تفسیر، بحث‌های مختلفی درباره آیه شریف «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، به ویژه درباره مسئله «اراده الهی» مطرح شده است.

گفتنی است که مطابق نظر علمای علم لغت، واژه «انما» از ادات حصر محسوب می‌شود و نشان می‌دهد که اراده خداوند متعال منحصرأ چنین مقدر کرده است که پلیدی را از آن بزرگواران دورگرداند و آنان را پاک و مطهر قرار دهد و خداوند متعال اراده‌ای برخلاف این نخواهد داشت. چنان‌که راغب اصفهانی در بیان معنای «انما» در آیه «إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ...»^۱ آورده است: «بدین معنا که جز آنچه در آیه آمده، چیز دیگری را حرام نفرموده است».^۲

ابن حجر هاشمی در الصواعق المحرقة آورده است:

این آیه شریف، سرچشمه فضایل خاندان پیامبر ﷺ است، چرا که بیش از هر آیه دیگری، ویژگی‌های برجسته آنان را در بردارد و جایگاه آنها را مورد توجه قرار داده است، چنان‌که با واژه «انما» که از ادات حصر است آغاز گردیده و بر اراده الهی در از میان بردن رجس و پلیدی که همان گناه یا تردید در باور است و پاک‌گرداندن آنان از

۱. ... مردار، خون و... بر شما حرام گردیده است. (بقره: ۱۷۳).

۲. مفردات، ص ۲۷.

دیگر اخلاق و صفات ناپسند تأکید دارد. در برخی مباحث، حرام بودن پیکر آنان بر آتش جهنم به اثبات رسیده که از نتایج و پیامدهای همان پاکی و دوری از پلیدی است ...^۱

از طرفی، واژه «اراده» و مشتقات آن، از کلمات پرکاربرد در قرآن کریم است و در محاوره‌های روزمره نیز بسیار به کار می‌رود.

علمای علم اصول، اراده را اصطلاحاً به دو بخش تقسیم کرده‌اند:

۱. اراده تکوینی که عبارت است از اراده فرد به هنگام انجام کاری، بدون آنکه اراده دیگری در انجام آن مؤثر باشد؛ همانند اراده خداوند متعال در آفرینش جهان و آسمان‌ها و زمین و نیز همانند اراده انسان در خوردن و آشامیدن و نماز خواندن و روزه گرفتن.
 ۲. اراده تشریعی که عبارت است از اراده شخص مبنی بر انجام کاری توسط دیگری، با اراده و اختیار وی؛ همانند اراده خدای تعالی بر انجام فرایض و عبادات توسط بندگان که با اختیار و اراده خود آنان انجام می‌پذیرد و تنها یک حرکت و عمل ظاهری و بدون نیت و اراده نمی‌باشد. نمونه دیگر این نوع اراده آن است که انسان اراده کند فرزند یا خدمتکارش کاری را بدون اجبار انجام دهند.^۲
- علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرماید:

خواسته و اراده بر دو نوع است: اراده تکوینی حقیقی و اراده تشریعی اعتباری. اراده انسان مبنی بر انجام کاری توسط خود او، اراده حقیقی و تکوینی است و اعضاء و جوارح او را برای انجام آن کار به حرکت در می‌آورد و امکان ندارد که اعضاء و جوارح انسان، از انجام اراده او سرپیچی کنند، مگر آنکه مانعی وجود داشته باشد. اما اراده انسان مبنی بر انجام کاری توسط دیگری، به هنگام امر و نهی او، اراده اعتباری و قراردادی است که به صورت تکوینی موجب انجام فعل توسط و نخواهد

۱. الصواعق المحرقة، احمد بن حجر الهیتمی الملکی، قاهره: مکتبه القاهره، ص ۱۴۴.

۲. اصطلاحات الاصول، شیخ میرزاعلی مشکینی، ج ۵، قم: چاپخانه الهادی، ۱۴۱۳ هـ، ص ۲۹.

بود. زیرا اراده هر شخص، تنها به انجام کاری توسط اعضاء و اندام‌های خود وی تعلق می‌گیرد.

بنابراین اراده انجام کاری توسط دیگری، اثری در انجام یا عدم انجام آن کار ندارد، بلکه به اراده تکوینی خود آن شخص وابسته است و به تصمیم او مبنی بر انجام یا عدم انجام آن بستگی دارد، نه اراده امرکننده ...^۱

بدین ترتیب، تفاوت اساس میان این دو نوع اراده آن است که در اراده تشریعی، اختیار انجام‌دهنده واسطه میان اراده‌کننده و انجام فعل است؛ اما در اراده تکوینی چنین نیست. پس هرگاه اختیار شخص دیگر بتواند مانع از تحقق اراده کسی شود و از انجام آن جلوگیری کند، آن اراده از نوع دوم (تشریعی) است و در غیر این صورت، از نوع نخست (تکوینی) خواهد بود. این تقسیم‌بندی که اراده را دو نوع مبتنی بر نفی و اثبات می‌داند، نشان می‌دهد که نوع سومی برای آن متصور نیست و بیانگر آن است که در حالت نخست، امکان ندارد که اراده شخص اراده‌کننده اجرا نشود؛ زیرا در این حالت، دست‌کم می‌توان گفت که اراده، آخرین جزء علت است و بدیهی است که معلول، نمی‌تواند از علت خود سرپیچی نماید.

اما در حالت دوم، ممکن است عمل مورد نظر اراده‌کننده انجام نپذیرد و اراده شخص فرمان یافته، مانع از تحقق آن گردد، چنان‌که در موارد سرپیچی از قوانین و عدم اطاعت از دستورات شرعی، شاهد آن هستیم. حقیقت آن است که در هر دو نوع اراده، محقق‌نشدن خواسته و مراد اراده‌کننده غیرممکن است و تفاوتی که در این میان وجود دارد، در مراد و مقصود است که در نوع اول، مقصود اراده‌کننده انجام‌شدن فعل، اما در نوع دوم، قانون‌گذاری و فرمان‌دادن دیگران به انجام فعل است که در اینجا هم هدف و مقصود اراده‌کننده که همان فرمان‌دادن است، محقق می‌شود.

در اصول و مبانی فقه تطبیقی آمده است:

در هر دو نوع اراده - تکوینی و تشریعی - محقق نشدن هدف اراده کننده غیر ممکن است؛ اما تفاوت آن دو، در معلق (آنچه اراده به آن تعلق گرفته) است، بدین معنا که اگر متعلق اراده، تحقق بیرونی اعمال مکلفین و ... باشد، اراده تکوینی و اگر تعیین تکلیف بر آنان باشد، اراده تشریعی نام دارد.^۱

اما در مورد آنچه که با بحث ما در این بخش ارتباط دارد، ممکن است عده‌ای بگویند که معنای اراده در آیه شریف: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، اراده تشریعی است و بدین ترتیب معنای آیه چنین خواهد بود: «به راستی ما، احکام شریعت را بر شما اهل بیت واجب گردانیدیم تا پلیدی را از شما دور کنیم و پاک و مطهرتان قرار دهیم».

اما چنین برداشتی، با مفهوم «حصر» که واژه «انما» در بردارنده آن است، منافات دارد؛ زیرا بدیهی است که هدف از وضع احکام شرعی، پاک گرداندن تمامی مکلفین است و این موضوع، اختصاصی به اهل بیت ندارد. از طرفی، هیچ گونه احکام ویژه‌ای نیز برای آنان وضع نگردیده و احکام مربوط به آنها، همان احکام وضع شده برای دیگر مکلفین است. از سوی دیگر، تشریعی دانستن معنای اراده در این آیه، با اهمیتی که پیامبر اکرم ﷺ با تکیه بر این آیه برای اهل بیت ﷺ قائل شده و تلاشی که آن حضرت در راستای اختصاص دادن این آیه به آنان انجام دادند و در فصل بعد بدان خواهیم پرداخت، منافات دارد.

افزون بر این، اگر معنای اراده در این آیه، اراده تشریعی باشد، دیگر نمی توان آن را فضیلت و منقبتی برای اهل بیت ﷺ دانست، چرا که در این صورت، آیه از مخاطبین خود می خواهد که از پلیدی دور و به پاکی آراسته شوند و این معنا، با اتفاق نظر مفسران مبنی بر این آیه شریف در مقام بیان فضیلت و برتری «اهل بیت» نازل شده و مفسران را بر آن داشته

۱. اصول و مبانی فقه تطبیقی، ص ۱۴۹.

تا در تعیین مصداق اهل بیت با یکدیگر به مخالفت برخیزند و هر گروه، آن را به عده خاصی نسبت دهد، منافات خواهد داشت. این نکته، مهم ترین دلیلی است که نشان می دهد، برخلاف نظر کسانی که معنای اراده را در این آیه، «تشریعی» می دانند، این آیه شریف، در مقام فرمان دادن یا درخواست نازل نشده است، بلکه از وقوع امری قطعی و محتوم خبر می دهد و این موضوع، تنها با قائل شدن به «اراده تکوینی» مطابقت دارد.

طبرسی رحمته الله در مجمع البیان گوید:

معنای اراده در این آیه، چیزی جز اراده محض (تکوینی) نمی تواند باشد؛ یعنی اراده ای که دور شدن پلیدی و پاک شدن در پی آن خواهد بود. اما نوع دیگر اراده در اینجا معنا ندارد، چرا که «خداوند متعال درباره همه مکلفین چنین اراده عامی را داشته و این نوع اراده، تنها به اهل بیت اختصاص ندارد»، در حالی که این آیه، بدون هیچ شبهه و تردیدی در بیان فضیلت و بزرگداشت اهل بیت نازل شده، حال آنکه اراده مطلق خداوندی، موجب فضیلت و بزرگی نخواهد بود. پس اراده تکوینی مورد نظر بوده است.^۱

و نیز علامه طباطبائی رحمته الله در المیزان چنین آورده است:

معنای اراده در این آیه، چیزی جز اراده تشریعی است؛ زیرا اراده تشریعی که به معنای بیان تکلیف به افراد مکلف است، به هیچ وجه با موضوع و مفهوم آیه همگونی ندارد.^۲ اینها همه شواهدی هستند که نشان می دهند آیه شریف، دربردارنده فضیلت و بزرگی است و به برتری کسانی که درباره آنان نازل شده، اشاره دارد. از آنجا که نمی توان معنای «اراده» را در این آیه، تشریعی دانست، پس ناگزیر باید آن را تکوینی بدانیم، چرا که نوع سومی برای اراده وجود ندارد.

۱. مجمع البیان، ابوعلی فضل بن حسن طبرسی، ج ۱، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۵ هـ، ج ۸، ص ۱۵۷.

۲. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۳.

شبهه‌ای درباره اراده

ممکن است در این رابطه اشکالی مطرح شود مبنی بر اینکه قائل شدن به اراده تکوینی در آیه مذکور، مستلزم پذیرش مقوله «جبر» در از میان بردن پلیدی و رساندن به پاکی خواهد بود؛ زیرا در اراده تکوینی، محقق نشدن امر مورد نظر اراده کننده غیر ممکن است، چنان که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۱ و پیش‌تر نیز بدان اشاره کردیم و اگر «جبر» را بپذیریم، مسئله پاداش و کیفر اعمال منتفی بوده و پاک شدن و تطهیر نیز فضیلتی برای اهل بیت علیهم‌السلام محسوب نخواهد شد. اما پیش‌تر گفتیم که احتمال جبری بودن عصمت، از نظر قرآن، سنت و عقل پذیرفتنی نیست.

پاسخ

در بیان پاسخ به این شبهه، باید به مسئله «جبر و اختیار» بپردازیم که در این کتاب مجال پرداختن به آن که از پیچیده‌ترین مسائل کلامی است، نمی‌باشد.^۲ اما با بیان چند مقدمه، تا حدی که به بحث عصمت مربوط می‌شود، موضوع «جبر و اختیار» را بررسی می‌کنیم:

مقدمه نخست: ملک تنها از آن خداوند است

از بدیهیات اولیه در مقوله توحید خداوند متعال آن است که او، آفریننده و مالک همه چیز است و مالکیت او قابل نقل و انتقال و واگذاری نمی‌باشد.

۱. فرمان او چنان است که چون (پدید آمدن) چیزی را اراده کند، می‌گوید باش، پس (بی‌درنگ) به وجود می‌آید. (یس: ۸۲).

۲. در کتاب توحید؛ بررسی مراتب و درجات آن (تقریر دروس علامه سیدکمال حیدری، تألیف جواد علی کسار، ج ۲، ص ۳۸ و ۱۳۵) به طور مفصل این موضوع بررسی شده است.

در کتاب حاضر نیز به این نکته اشاره کردیم و آیاتی از قرآن کریم که این حقیقت را به صراحت بیان فرموده است. از جمله ﴿لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾^۱ و ﴿أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ﴾^۲ ذکر نمودیم و گفتیم که این مسئله، از بدیهیات ضروریاتی است که نیازی به اقامه برهان و دلیل ندارد.

یکی از شرایط مالکیت حقیقی آن است که «مملوک»، در پیدایش و ماندگاری و بقای خویش، وابسته به مالک است و همچنان که در لحظه پیدایش و آفرینش، نیازمند مالک است، در بقا و استمرار نیز محتاج مالک خویش خواهد بود؛ بدین معنا که اگر مالک از میان برود، مملوک نیز از میان خواهد رفت. بدین ترتیب آشکار می‌شود که هر نوع دخل و تصرف در جهان هستی و از سوی هر کسی، تنها با اراده و مشیت خداوند متعال میسر خواهد بود و اگر خداوند تعالی اراده نفرماید، امکان ندارد در عالم که مُلک اوست، دگرگونی و تصرفی روی دهد، چنان که خود می‌فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾^۳.

این قانون تنها درباره انسان و اعمال ارادی او معتبر نیست، بلکه علل و اسباب طبیعی را نیز شامل می‌شود. برای مثال آتش، گرما و سوزندگی خود را از اراده و مشیت الهی که آن را دارای این آثار قرار داده، کسب کرده است و تا زمانی که اراده الهی پا برجا باشد، آثار آتش وجود خواهد داشت؛ اما بدون اراده الهی، نه آتشی خواهد بود و نه اثر سوزاندگی آن. بهترین گواه این مطلب، داستان حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام است که به آتش انداخته شد؛ اما آتش بر او اثر نکرد، بلکه با تبعیت از اراده الهی، اثری کاملاً مخالف با سوزاندگی از خود نشان داد، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْنَا يَنْتَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ﴾^۴.

۱. مالکیت آسمان‌ها و زمین از آن اوست. (مائده: ۴۰).

۲. بدان که آفرینش و تدبیر (همه چیز) از آن اوست. (اعراف: ۵۴).

۳. شما (چیزی را) نمی‌خواهید، مگر آنکه خداوند نیز آن گونه بخواهد. (تکویر: ۲۹).

۴. گفتیم: ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش. (انبیاء: ۶۹).

و دیگر علل و اسباب طبیعی نیز همانند آتش هستند.

خلاصه آنکه اراده و مشیت الهی، پیش از انجام هر کار و در زمان انجام آن باید وجود داشته باشد و بدون آن، هیچ نوع دخل و تصرفی در جهان هستی ممکن نیست و این است معنای عبارت مشهور فیلسوفان اسلامی که «لا مؤثر فی الوجود الا الله تعالی»: (جز خداوند متعال، هیچ تأثیرگذاری پدر جهان هستی وجود ندارد).

مقدمه دوم: اختیار انسان

انسان نیز همانند دیگر موجودات، پیش از قدم نهادن به سرای دنیا، عوالم دیگری را طی کرده است. خداوند متعال در اشاره به این معنا می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾.^۱

و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّغْلُومٍ﴾.^۲

به دور از بررسی تفصیلی این موضوع و بدون نیاز به اقامه دلیل و برهان، بدیهی است که انسان در آن عوالم، دارای اختیار و اراده نبوده و نمی توانسته در نفس خویش یا در مقوله دیگری دخل و تصرف نماید؛ اما انسان این مرحله از حیات خویش (زندگی دنیوی)، که مرحله آمادگی برای راهیابی به تکامل است، در تمام اعمال خویش دارای اراده و اختیار می باشد و به تبع آن، مسئولیت و استحقاق پاداش یا کیفر را نیز دارد و بر مبنای اختیار، مستوجب ستایش یا نکوهش است؛ اما در مقابل، اگر انسان چنین اراده

۱. و آن هنگام که پروردگارت از آدمی زادگان و فرزندان آنان پیمان ستاند و آنان را بر خویشان گواه قرار داد (و فرمود): آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا، چنین است و این گواهی را به ثبت رساند تا روز قیامت نگویند که ما از این حقیقت غافل بودیم. (اعراف: ۱۷۲).

۲. هیچ چیزی نیست، مگر آنکه اصل و سرچشمه آن نزد ماست و جز به اندازه معین و مشخص، آن را فرو نمی فرستیم. (حجر: ۲۱).

و اختیاری نداشت، ارائه تکلیف برای او و در ادامه، پاداش یا کیفر دادن او صحیح نمی‌بود و این نکته را در رفتار عادی و روزمره انسان‌ها نیز مشاهده می‌کنیم، بدین معنا که شخص بی‌اختیار و مجبور را کیفر و عقوبت نمی‌دهند و او را سرزنش نمی‌کنند.

بنابراین از مقدمات بدیهی و انکارناپذیر تکلیف، آن است که فرد مکلف، اختیار خویش را به کف داشته و در اعمال خود دارای اراده باشد تا تکلیف کردن به او و در ادامه، پاداش یا کیفر دادن به او در ازای اعمالش، معقول و صحیح به نظر آید.

در آیات قرآن کریم نیز به صراحت بر این موضوع تأکید شده و خداوند متعال فرموده است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾.^۱

روشن است که فرمان دادن به پیروی از حقیقت و اطاعت از پیامبران و کتاب‌های آسمانی نازل شده از سوی خداوند متعال و بازداشتن از باطل و فرمان به دوری از شیطان و اجتناب از پیمودن مسیرهایی که موجب دوری از خداوند متعال می‌گردد، همه و همه زمانی معنا دارد که انسان اختیار داشته باشد و در صورت مختار نبودن انسان، تمامی این فرمان‌ها اجرانشدنی و حتی غیرمنطقی خواهد بود.

اما نکته قابل توجه آن است که اختیار داشتن انسان به معنای برخورداری وی از اختیار مطلق و بی‌چون و چرا نمی‌باشد و به عبارت دیگر، اراده انسان را یارای آن نیست که با اراده الهی درافتد و با آن هم‌وردی کند و پیش‌تر گفتیم که لازمه مالکیت حقیقی و مطلق خداوند آن است که بدون اراده و مشیت او، دخل و تصرف در ملک او ممکن نیست. به منظور ایجاد هماهنگی میان این دو اراده، اراده خداوند و اراده انسان، در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نظریه معروف «لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین»: نه جبر و نه اختیار ملق، بلکه امری است میان آن دو، پدید آمد و مقدمه بعدی این مطلب را آشکارتر خواهد کرد.

۱. ما (انسان) را به راه (راست و مستقیم) هدایت کردیم، خواه او سپاسگزار و شاکر باشد و خواه ناسپاسی کند و کفر ورزد. (انسان: ۳).

مقدمه سوم: اراده الهی، تابع اراده انسان

حکمت خداوندی چنین اقتضاء کرده است که انسان در اعمال خود دارای آزادی کامل و اختیار تام باشد تا تکلیف نمودن بر او و پاداش و یا کیفر دادن او معقول و منطقی گردد. افزون بر آن، اقتضای حکمت الهی این است که اراده خداوند، تابع اراده انسان باشد و خدای تعالی با در اختیارگذاشتن ابزار و لوازمی که انسان برای انجام خواسته خویش بدان نیاز دارد، او را در تحقق اراده اش مدد و یاری رساند. پس وقتی انسان بخواهد کاری را انجام دهد، اراده الهی با در اختیارگذاشتن امکانات لازم، او را یاری خواهد داد. اگر انسان بخواهد در مسیر خیر و نیکی گام بردارد، اراده الهی با او همراه و متحد خواهد بود و اگر هم بخواهد در راه شر و بدی گام نهد و از شهوات و غرایز پست پیروی کند، باز هم اراده الهی با او مخالفتی نخواهد داشت.

بدین ترتیب معنای عبارت پیشین مبنی بر اینکه اراده خداوند تابع اراده انسان است مشخص می شود، ضمن آنکه مفهوم این تبعیت، همان اقتضای حکمت الهی است که می خواهد انسان را نیرویی دهد که بتواند خواسته و اراده خویش، اعم از خیر و شر، را به انجام برساند که اگر چنین نبود، انسان نمی توانست اراده خود را به اجرا گذارد و دچار جبر می گردید که نادرستی و معقول نبودن این فرضیه را پیش تر ثابت کردیم. از سوی دیگر، اختیار مطلق نیز به معنای خروج از حوزه مالکیت و ملک خداوند است. خداوند متعال می فرماید:

﴿فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ * وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ * وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ﴾.^۱

۱. اما هر آن کس که بخشش کند و پرهیزکار باشد و خیر و نیکی را تصدیق نماید پس کار او را سهل و آسان خواهیم کرد اما هر کس که بخل ورزد و بی نیازی جوید و خیر و نیکی را تکذیب نماید پس او را به دشواری در خواهیم افکند. (لیل: ۵ - ۱۰).

با اندکی تأمل در این آیات مبارک می‌توان معنای مطالب پیش گفته را دریافت. بدین ترتیب که فراهم کردن مقدمه گشادگی یا تنگنا، به دست خداوند است؛ اما نتیجه پذیرش و تصدیق خیر یا سر باز زدن و تکذیب آن از سوی انسان می‌باشد که هر دو تحت اختیار و اراده انسان قرار دارد.

خدای متعال در جای دیگر می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱

این آیات شریف نیز آشکارا نشان می‌دهد که اراده نخست، از آن انسان است و سپس اراده و مشیت الهی نیز تابع آن خواهد بود. پس هر کس دنیای گذران را بخواهد، خداوند نیز بر او چنین خواهد و هر که خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش کند نیز خداوند خواسته او را اجابت فرماید و هر دو آنها را یاری و مدد خداوند بهره خواهند داشت، چرا که ﴿وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾؛ یعنی عطا و بخشش خداوند از هیچ کس دریغ نمی‌شود.

فخر رازی در ذیل این آیه مبارک آورده است:

... زیرا عطا و بخشش ما از هیچ کس، چه مؤمن و چه کافر، دریغ نخواهد شد؛ زیرا در دنیا، همگی آفریده خداوند هستند و لازم است که بهانه‌ها و دستاویزها از میان بروند و هر گروه، به اندازه‌ای که مصلحت اوست از متاع دنیا بهره‌مند گردد و به همین دلیل خداوند بیان فرموده که عطا و دُهِش او دریغ‌ناشدنی است ...^۲

۱. هر کس (زندگی) دنیا را بخواهد (و آخرت را از یاد ببرد)، ما نیز دنیا را برای آن کس که خواهیم فراهم آوریم، اما (در آخرت) برای او دوزخ را قرار خواهیم داد که با نکوهش و حسرت بدان در افتد اما هر کس که خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش کند و ایمان داشته باشد، تلاش او قابل تقدیر خواهد بود ما هر دو گروه را به عطای خویش بهره‌مند می‌گردانیم که بخشش و عطای پروردگارت از کسی قابل دریغ نیست. (اسراء: ۱۸ - ۲۰).

۲. تفسیر فخر رازی، ج ۲۰، ص ۱۸۱.

همچنین علامه طباطبائی رحمته الله در شرح این آیه شریف گوید:

خداوند متعال، انسان را در انجام کارهایش یاری می‌رساند. چه او در پی به دست آوردن دنیا باشد و چه آخرت. هر آنچه که انسان برای انجام عملی بدان نیاز دارد، اعم از علم، اراده، نیروی بدنی و اجرایی و عوامل خارجی که انجام عمل بدان وابسته است و شرایط و اسبابی که برای تحقق آن مورد نیاز است، همگی از امور تکوینی هستند که انسان در پدید آوردن آن دخالتی نداشته است و اگر برخی از آنها نباشند، انجام عملی امکان‌پذیر نخواهد بود.

خداوند سبحان به فضل خویش همه آن عوامل را مهیا می‌کند و انسان را به عطای خویش یاری می‌رساند و اگر عطای پروردگار قطع گردد، انسان بر کاری توانا نخواهد بود.^۱

بسیاری از روایات وارده از معصومین علیهم السلام نیز بدین معنا اشاره دارد:

۱. بخاری در «صحیح» (و دیگران در کتب خود) آورده‌اند:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در تشیع جنازه‌ای حاضر بود. پس چیزی (تکه چوبی) برداشت، آن را بر زمین زد و فرمود:

هیچ یک از شما نیست، مگر آنکه جایگاه او در دوزخ و یا در بهشت، نوشته و (معین) شده است.

عرض کردند، ای رسول خدا! آیا بهتر نیست بر آنچه که خداوند بر ما مقدر کرده، اکتفا نموده و انجام عمل [صالح] را رها کنیم؟
فرمود:

[نه]، عمل صالح انجام دهید که هر کس برای آنچه که برایش آفریده شده، یاری داده می‌شود. هر آن کس که اهل سعادت باشد، انجام عمل اهل سعادت برایش میسر می‌گردد و هر که اهل شقاوت باشد، عمل شقاوت‌مندان برای او ممکن می‌شود. سپس

حضرت این آیه را قرائت فرمود: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَىٰ * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ﴾.^۱

۲. حدیثی صحیح از حضرت امام رضا علیه السلام که فرمود:

خداوند می‌فرماید: «ای فرزند آدم! تو به اراده و مشیت من برای خودت می‌خواهی آنچه را که می‌خواهی و به قوت و نیروی من واجبات مرا انجام دادی و به نعمت من تو معصیت و نافرمانی یافتی...».^۲

۳. صالح نیکی از حضرت جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

خداوند متعال کسی را مجبور نفرموده و بر کسی اراده کفر حتمی مقدر نکرده؛ اما هرگاه کسی کفر ورزد، در اراده خداوند چنین بوده که او کافر شود، بدین ترتیب آنها تحت اراده خداوند قرار دارند و خدا چنین مقدر فرموده که هیچ خیری آنان را نرسد.
[راوی گوید:] عرض کردم: خداوند خواسته که آنان کفر ورزند؟
حضرت فرمود:

منظورم این نبود. اما می‌گویم: خداوند دانست که آنها کفر خواهند ورزید و با علم خود، به کفر آنان پی برد؛ اما اراده او اراده حتمی نبود، بلکه اراده اختیاری بود.^۳

۴. حضرت امام صادق علیه السلام در پاسخ به پرسش مردی از اهالی بصره درباره توانایی انسان می‌فرماید:

خداوند متعال خلاق را آفرید و ابزار و توانایی انجام کار را در وجود آنان قرار داد؛ اما اختیار مطلق به آنان نداد. پس بندگان اگر کاری را انجام دهند، در لحظه انجام آن بر آن کار توانا هستند. اما اگر آن کار را انجام ندهند، در عرصه مالکیت خداوند بر انجام

۱. صحیح بخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل، استانبول: چاپ افست، بیروت: انتشارات دار الفکر، ج ۶، ص ۸۶.
صحیح مسلم، ابوالحسن بن الحجاج النیشابوری، بیروت، ج ۸، ص ۴۷. سنن ابن ماجه، ابو عبدالله محمد بن یزید قزوینی، بیروت: انتشارات دار الفکر، ج ۱، ص ۳۰. سنن ترمذی، ابو عیسی محمد بن عیسی بن سوره الترمذی، بیروت: انتشارات دار الفکر، ج ۳، ص ۳۰۲. مسند احمد بن محمد بن حنبل، بیروت: انتشارات دار صادر، ج ۱، ص ۵، ۸۲ و ۱۵۷، با اندکی تفاوت در میان روایات مختلف.

۲. کافی، ج ۱، ص ۱۵۲.

۳. همان، ص ۱۶۲.

کاری که آن را انجام نداده‌اند، توانا نبوده‌اند؛ زیرا خداوند عزوجل منزّه است از اینکه کسی در ملک با او به مخالفت برخیزد....^۱

۵. از حضرت امام صادق (ع) روایت شده که در پاسخ به پرسش‌های شخص زندیق که پرسیده بود: «چگونه است حال فرزندان آدم که برخی از آنها شرافتمند و گروهی فرومایه‌اند؟».

فرمود: «اطاعت‌کنندگان (خداوند)، شرافتمندند و گنهکاران، فرومایه».

پرسید: آیا میان آنها، برتر و فروتر وجود ندارد؟

فرمود: «تفاوت مراتب آنها به تقوا و پرهیزکاری است».

عرض کرد: پس شما عقیده دارید که همه فرزندان آدم در اصل با هم برابرند و تنها تقوا موجب تفاوت مراتب آنهاست؟

حضرت فرمود:

بله، اصل آفرینش انسان از خاک است. پدر انسان‌ها، آدم و مادرشان حواست. خدای یگانه آنان را آفریده و همه بندگان اویند. خداوند عزوجل از میان فرزندان آدم، گروهی را برگزید و آنان را پاک متولد کرد. جسم آنان را مطهر گرداند. در پشت مردان و رحم زنان آنان را حفظ فرمود و از میان آنان پیامبران و رسولان را برانگیخت و آنان پاک‌ترین نسل آدم هستند. خداوند این کار را در حق آنان انجام داد؛ اما نه به دلیل آنکه آنها حقی بر عهده خداوند داشتند. اما خداوند هنگامی که آنان را آفرید، می‌دانست که اطاعت و عبادت او خواهند کرد و کسی که شریک او نخواهند گرداند. پس آنها با عبادت و اطاعت خداوند به کرامت رسیدند و به جایگاه بلند و رفیع دست یافتند....^۲

خلاصه آنکه خداوند متعال، به اقتضای حکمت خویش و مطابق با آنچه که بر خویش مقدر فرموده، فیض خود را بر همگان نازل می‌کند و نیاز هر کس را به اندازه

۱. همان، ص ۱۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۱۷۰.

ظرفیت و استعدادش پاسخ می‌گوید و با فراهم کردن امکانات لازم برای پیمودن مسیر زندگی، همه انسان‌ها را مدد و یاری می‌رساند. هر کس بخواهد راه ایمان و هدایت را بپیماید، همه ابزار و مقدمات لازم برای پیمودن این راه را برایش مهیا می‌کند: ﴿وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ﴾.^۱ از طرفی، هر که بخواهد در مسیر گمراهی و ضلالت گام نهد، برای او نیز شرایط لازم را فراهم می‌نماید: ﴿وَمَنْ يَغْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾.^۲ و در این میان، مؤمن و کافر تفاوتی ندارند، چنان که خدای متعال می‌فرماید: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرُهُ﴾.^۳

مقدمه چهارم: فراگیربودن علم الهی

از جمله مسائلی که در قرآن کریم و سنت شریف نبوی و برهان‌های عقلی، از بدیهیات عقاید اسلامی محسوب می‌شود آن است که خداوند متعال از جزئیات، کلیات و ماهیت همه چیز آگاهی کامل دارد. هیچ چیز از علم و او پنهان نمی‌ماند و در تمامی آسمان‌ها و زمین، چیزی از او پوشیده نیست. علم او مطلق و بی‌انتهاست و خداوند بر همه چیز، پیش از آفرینش او و پس از خلقت احاطه کامل دارد. خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَغْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾.^۴

۱. ... و او را به روح خود تأیید فرمود. (مجادله: ۲۲).

۲. هر که از یاد خدای رحمان رویگردان شود، شیطانی را همنشین او می‌گردانیم که همتا و همراه او باشد. (زخرف: ۳۶).

۳. سپس راه (خیر و شر) را برای او مهیا کرد. (عبس: ۲۰).

۴. و در هیچ حالتی نخواهی بود و هیچ آیه‌ای از قرآن را تلاوت نخواهی کرد و هیچ کاری را انجام نمی‌دهی، مگر آنکه ما بر شما گواه (و ناظر) هستیم، آن‌گاه که بدان می‌پردازید و هیچ ذره‌ای، یا کوچک‌تر و یا بزرگ‌تر از آن، در زمین و آسمان، از پروردگارت پنهان نمی‌ماند، جز آنکه همه در کتاب مبین (علم خدا محفوظ) است. (یونس: ۶۱).

و در جای دیگر می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَغْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ * عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ * سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَأَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ﴾.^۱

و نیز می‌فرماید:

﴿عَلِيمُ الْغَيْبِ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾.^۲

و بسیاری از آیات دیگر قرآن کریم بر این معنا تأکید دارد.

افزون بر این، در روایات شریف پیامبر ﷺ و اهل بیت  نیز این مفهوم قرآنی به چشم می‌خورد و از آنجا که برای بیان فراگیر بودن علم الهی به بیان روایات وارده نیازی نیست، تنها به برخی از روایاتی که علم خداوند را ازلی و مقدم بر آفرینش همه موجودات می‌شمارد، اشاره می‌کنیم:

۱. ایوب بن نوح نامه‌ای به حضرت امام رضا  نوشت و از ایشان درباره علم خداوند چنین پرسید: آیا خداوند عزوجل پیش از آنکه اشیاء را خلق کند، همه چیز را درباره آنها می‌دانست یا اینکه پس از آفرینش و تکوین آنها و به هنگام آفرینش، نسبت به آنها علم پیدا کرد؟

حضرت به خط مبارک خویش مرقوم فرمود:

خداوند پیش از آفرینش اشیاء نسبت به آنها علم داشت، همان‌گونه که پس از آفرینش نسبت به آنها علم داشت.^۳

۱. خدای می‌داند که هر ماده‌ای، چه باردار شده است و آنچه را در رحم‌ها پنهان است و آنچه را می‌افزاید، می‌داند و هر چیز را نزد او، اندازه‌ای است اوست داننده نهان و آشکار و بزرگ و لاتبار خواه شما گفته‌ای را پنهان کنید یا آن را آشکار سازید و خواه کسی از شما در (تاریکی) شب نهان گردد یا در (روشنایی) روز برون آید. (رعد: ۸-۱۰).

۲. اوست داننده نهان، هیچ ذره‌ای در آسمان و زمین و نه کوچک‌تر و نه بزرگ‌تر از آن، از او پنهان نمی‌ماند، (و همه) در کتاب مبین گرد آمده است. (سبأ: ۳).

۳. کافی، ج ۱، ص ۱۰۷.

۲. محمد بن مسلم گوید: از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

در ازل، تنها خداوند بود و هیچ چیز جز او نبود و خداوند نسبت به همه چیز علم داشت. پس علم خدا نسبت به اشیاء پیش از آفرینش، همانند علم او پس از آفرینش بود.^۱

۳. منصور بن حازم گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا ممکن است اکنون چیزی باشد که علم خداوند بدان احاطه نداشته است؟
فرمود:

نه، بلکه همه چیز، حتی پیش از آفرینش آسمان‌ها و زمین در علم خداوند وجود داشته است.^۲

۴. عبدالله بن مسکان گوید: از حضرت امام صادق علیه السلام پرسیدم:
آیا خداوند تبارک و تعالی پیش از آنکه «مکان» را خلق کند، نسبت به آن علم داشت یا اینکه پس از آفرینش آن، نسبت به آن علم پیدا کرد؟
حضرت فرمود:

خداوند بلند مرتبه‌تر از آن است. او پیش از آنکه مکان (جایگاه ماده) را بیافریند، بر آن علم داشت، همچنان که پس از آفرینش بدان علم دارد و علم خداوند نسبت به همه موجودات دیگر نیز چنین است.^۳

۵. حسین بن بشار در حدیثی آورده است: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا خداوند نسبت به چیزی که به وجود نیامده علم دارد و می‌داند که اگر وجود داشت، چگونه می‌بود یا اینکه تنها نسبت به موجودی که وجود یافته علم دارد؟
حضرت فرمود:

خداوند متعال پیش از به وجود آمدن اشیاء نسبت به آنها علم و آگاهی دارد، چنان که

۱. کافی، ج ۱، ص ۱۰۷. التوحید، ص ۱۴۵. بحار الأنوار، ج ۴، ص ۶۸.

۲. التوحید، ص ۱۳۵.

۳. همان، ص ۱۲۷.

می فرماید: ﴿إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾^۱ و درباره اهل دوزخ می فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ﴾^۲. پس خدای عزوجل می داند که اگر آنان را [به دنیا] باز گرداند، باز هم کارهایی را که از آن نهی شده اند انجام می دهند و هنگامی که ملائکه عرض کردند: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ﴾^۳ خداوند فرمود: ﴿قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^۴. پس علم خداوند نسبت به اشیاء ازلی است و پیش از آفرینش، بر آنها علم دارد. بس منزله و متعالی است پروردگار ما که اشیاء را آفرید، در حالی که پیش از آفرینش بر آنها علم داشت و خود این گونه خواسته بود و پروردگار ما همواره دانا و شنوا و بیناست.^۵

۶. فتح بن یزید جرجانی گوید: به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: فدایت شوم. پرسش دیگری در ذهن دارم. فرمود: «پرس، خدای پدرت را رحمت کند». عرض کردم: آیا خدای ازلی می داند موجودی که به وجود نیامده، اگر به وجود می آمد چگونه می بود؟ حضرت فرمود:

راستی که پرسش های دشوار (و عمیقی) می پرسی. آیا نشنیده ای که خداوند می فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلَ اللَّهِ لَفَسَدَتَا﴾^۶ و ﴿وَلَعَلَّا بَغَضُهُمْ عَلَيَّ بَغْضٍ﴾^۷ و از زبان اهل دوزخ چنین می فرماید: ﴿أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾^۸ و نیز

۱. ما پیش تر می نگاشتیم آنچه را انجام می دادید. (جاثیه: ۲۹).
۲. اگر (گنهکاران به دنیا) باز گردانده شوند، بار دیگر آنچه را که از آن نهی شده اند، انجام می دهند و آنها دروغگویانند. (انعام: ۲۸).
۳. آیا بر روی زمین، موجودی را (جانشین خود) می گردانی که فساد و خونریزی کند، حال آنکه ما (فرشتگان) تسبیح و تقدیس تو می گوئیم؟ (بقره: ۳۰).
۴. من می دانم آنچه را که شما نمی دانید. (بقره: ۳۰).
۵. التوحید، ص ۱۳۶.
۶. اگر در آسمان و زمین، خدایانی جز الله بودند، همانا (نظام آسمان و زمین) تباه می گردید. (انبیاء: ۲۲).
۷. برخی از آن (خدایان فرضی) بر گروه دیگر برتری می یافت. (مؤمنون: ۹۱).
۸. گویند: پروردگارا! ما را از دوزخ (به دنیا) ببر تا اعمال صالح و شایسته ای بر خلاف آنچه که قبلاً می کردیم، انجام دهیم. (فاطر: ۳۷).

می‌فرماید: ﴿وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ﴾.^۱ پس او می‌داند آنچه که هنوز رخ نداده، اگر رخ دهد چگونه خواهد بود.^۲

این روایات و دیگر احادیث وارده بر این نکته تأکید دارد که علم خداوند نسبت به همه چیز، ازلی بوده و پیش از آفرینش آن نیز نسبت به آنها علم دارد و حتی خداوند متعال نسبت به چیزهایی که وجودشان غیرممکن است (ممتنع الوجود) نیز علم دارد و می‌داند که اگر وجود داشتند، چگونه می‌بودند. برای مثال در مورد «شریک» خداوند که عقلاً وجودش غیرممکن است نیز آگاهی دارد.

خلاصه بحث

۱. خداوند متعال آفریننده و مالک همه چیز است و امکان ندارد که بدون اذن و اراده تکوینی او، هیچ کاری انجام شود.

۲. انسان در دنیا دارای اختیار و اراده است. جبر و اختیار مطلق هر دو مردودند؛ زیرا جبر مانع تکلیف‌پذیری انسان است و اختیار مطلق نیز موجب خروج از عرصه ملک الهی خواهد بود.

۳. حکمت خداوندی چنین اقتضا می‌کند که اراده الهی، تابع و پیرو اراده و خواسته انسان باشد تا بدین ترتیب، اختیار انسان معنا پیدا کند، که در غیر این صورت، انسان گرفتار جبر خواهد بود.

۴. خداوند متعال نسبت به همه اشیاء و ویژگی‌ها و جزئیات آنها، علم ازلی دارد و پیش از آفرینش و ایجاد آنها نیز بدان‌ها علم داشته است و حتی می‌داند که اگر قرار بود، یک ممتنع الوجود پدید آید، چگونه به وجود می‌آمد و ویژگی آنچه بود.

۱. اگر به دنیا باز گردانده شوند، باز هم همان کارهایی را که از آن منع شده بودند، انجام خواهند داد. (انعام: ۲۸).

۲. التوحید، ص ۶۵.

نتیجه‌گیری

اگر چنین است که همه چیز، از جمله اعمال ارادی انسان، برای واقع شدن و به وجود آمدن، ارادهٔ تکوینی خداوند نیاز دارند و بدون آن هرگز روی نمی‌دهند و ارادهٔ الهی نیز تابع ارادهٔ انسان است؛ بنابراین اگر بنده‌ای بخواهد عملی انجام دهد، بی‌شک ارادهٔ تکوینی خداوند به انجام آن تعلق گرفته است و می‌توان گفت: خداوند خواسته است که چنین کاری انجام گیرد. پس وقتی انسان می‌خواهد راه برود، بخورد، بیاشامد و نماز بگزارد، مستلزم آن است که ارادهٔ الهی نیز بر وقوع آن امر تعلق گیرد که در غیر این صورت، وقوع تمامی این کارها غیرممکن است. بنابراین انجام هر عملی، بیانگر آن است که مشیت و ارادهٔ تکوینی خداوند حتماً بدان تعلق گرفته است.

بدین ترتیب، اگر خداوند بداند که بنده‌ای، جز اطاعت و عبادت او و پاکی و دوری از پلیدی، خواسته‌ای ندارد و با توجه به اینکه علم الهی ازلی بوده و پیش از آفرینش هستی وجود داشته است، بی‌شک خداوند متعال چنان که وعده فرموده و بر خویشتن لازم گردانده، امکان آن را برای او فراهم آورده و اسباب و علل لازم را مهیا می‌نماید. پس ارادهٔ تکوینی الهی چنین تعلق گرفته که بنده، توانایی انجام خواستهٔ خود را پیدا کند؛ اما این به معنای مجبوربودن انسان در انجام ارادهٔ خویش نیست، بلکه او همچنان دارای اختیار است و در واقع ارادهٔ الهی، بر انجام خواستهٔ او تعلق گرفته است.

در مقابل، اگر خداوند بداند که بنده‌ای، جز طغیان و سرکشی، کفر و عصیان و نافرمانی خداوند نمی‌خواهد، در اینجا نیز او را از انجام خواستهٔ خود باز نمی‌دارد، بلکه آنچه را برای تحقق خواست خویش نیاز دارد، در اختیار او قرار خواهد داد. همچنین ارادهٔ تکوینی خداوند نیز بر انجام آن کارها تعلق گرفته است، پس می‌توان گفت: خداوند خواسته است که این‌گونه باشد؛ اما باز هم این گفته به معنای مجبوربودن انسان بر انجام معصیت نیست، بلکه او به اختیار و ارادهٔ خود، خواسته که نافرمانی خدا را به جای آورد

و اراده خداوند نیز بر تحقیق، خواست انسان را تعلق گرفته است. بدین ترتیب آشکار می‌شود که اراده تکوینی خداوند متعال که تخلف‌ناپذیر است، با اختیار انسان منافاتی ندارد و با وجودی که همه اعمال انسان، آفریده و مخلوق خداوند هستند؛ اما مطابق با خواست و اراده انسان آفریده شده‌اند و محتوای این آیه شریف که پیش‌تر ذکر گردید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَاهَا مَذْمُومًا مَذْخُورًا * وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا * كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا﴾^۱.

حال، ضمن بازگشت به آیه شریف: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ می‌بینیم که در این آیه شریف نیز با وجود آنکه منظور از اراده الهی، همان اراده تکوینی و تخلف‌ناپذیر است؛ اما کاملاً با اختیار انسان هماهنگ بوده و با آن منافاتی ندارد؛ زیرا به این حقیقت اشاره می‌کند که خداوند متعال با علم ازلی خویش از ابتدا می‌دانسته که این بزرگواران، جز پاکی و دوری از پلیدی، چیزی اراده نخواهند کرد و بدین ترتیب خداوند سبحان نیز مطابق با وعده خویش و براساس آنچه بر خود لازم گردانده، اراده آنان را پاسخ داده و آنان را تطهیر نموده است.

براساس این نظریه، معنای آیه چنین خواهد بود که:

خداوند متعال می‌دانسته که این گروه برگزیده، بر اثر توانایی ذاتی و اکتسابی خویش که نتیجه پرورش یافتن براساس اصول و مبانی اسلام است و آنان را در رفتار و کردار، به «تجسم اسلام» تبدیل کرده، همواره اراده‌ای منطبق با احکام و شرایع دین خواهند

۱. هر کس (زندگی) دنیا را بخواهد (و آخرت را از یاد ببرد)، ما نیز دنیا را برای آن کس که خواهیم فراهم آوریم، اما (در آخرت) برای او دوزخ را قرار خواهیم داد که با نکوهش و حسرت بدان در افتد اما هر کسی که خواهان آخرت باشد و برای آن تلاش کند و ایمان داشته باشد، تلاش او قابل تقدیر خواهد بود. ما هر دو گروه را به دهش و عطای خویش بهره‌مند می‌گردانیم که بخشش و عطای پروردگارت از کسی قابل دریغ نیست. (اسراء: ۱۸ - ۲۰).

داشت. از طرفی، از آنجا که آنان به دلیل توانایی‌های خویش، همواره قادر خواهند بود اراده خود را به اجرا گذارند و مطابق با احکامی که بر آنان مقرر گردیده، عمل نمایند، خداوند متعال از سوی ذات مقدس خویش به درستی چنین اعلام فرموده که به اراده تکوینی خود، جز پاک‌گرداندن و دورکردن آنها از پلیدی، اراده‌ای نخواهد داشت، زیرا تا زمانی که آنان، جز پاک‌بودن و دورماندن از پلیدی چیزی نخواهند، خداوند نیز اراده‌ای جز انجام این قبیل کارها نخواهد فرمود.^۱

بدین ترتیب مشخص می‌شود که چگونه خداوند متعال، گروهی از بندگان را برگزیده و انتخاب کرده تا بار سنگین رسالت او را بر دوش کشند و چرا با آنان قابلیت‌ها و توانایی‌های ویژه‌ای، همچون علم عصمت آفرین، بخشیده است. این همه به اراده و اختیار خود آنان باز می‌گردد که خداوند متعال نیز به اقتضای حکمت خویش هر کس را به میزان استعداد و ظرفیت خود بهره‌مند می‌گرداند.

پس خداوند سبحان از آنجا که پیش از آفرینش و از ازل می‌دانسته که این بزرگواران، همواره بر مسیر اطاعت و بندگی محض قرار خواهند داشت و تنها به فرمان الهی گردن خواهند نهاد. آنان را نیرویی داده است که اراده خویش را تنها در راه عبادت و بندگی به کار گیرند که اگر جز این بود، با وعده الهی مخالفت داشت. از سوی دیگر، اگر خداوند این نیرو را به کسانی که به نتایج آن پایبند نیستند، عطا می‌فرمود، کاری عبث و بیهوده بود که ذات مقدس او بسی فراتر از این است.

قرآن کریم نیز در مواردی به این معنا اشاره داشته است، چنان‌که در یکی از آیات می‌فرماید:

﴿إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ﴾.^۲

۱. اصول و مبانی فقه تطبیقی، ص ۱۵۱.

۲. در پیشگاه خداوند، بدترین جنبندها، آن کران و گنگانی هستند که نمی‌اندیشند. اگر خدای در آنان خیر و نیکی می‌دید، آنان را (بر حقایق) شنوا می‌کرد؛ اما اگر آن را شنوا گرداند، روی بگرداند و اعراض کنند. (انفال: ۲۲ و ۲۳).

و بدیهی است که شنوا گرداندن کسی که شنوایی او را سودی ندارد و موجب روی گرداندن او می شود، کاری عبث و بیهوده خواهد بود و آن ذات پاک از اینها منزّه و مبرا است.

و از میان روایات می توان به این نمونه ها اشاره کرد:

حضرت امام باقر علیه السلام می فرماید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «دینداری برخی از بندگان مؤمن من، جز با بی نیازی و گشادگی روزی و سلامتی تن کامل نمی گردد. پس من نیز آنان را با ثروت و گشادگی روزی و سلامتی می آزمایم و امر دین آنان بدین ترتیب سامان می یابد. برخی از بندگان مؤمن هستند که دینداری آنان جز با فقر و تهی دستی و رنجوری سامان نمی یابد، پس من نیز آنان را با فقر و تنگدستی و بیماری می آزمایم تا دین آنان بدین ترتیب کامل شود و من بهتر می دانم که دین بندگان مؤمنم چگونه صلاح و کمال می یابد.

گروهی از بندگان من هستند که به عبادت بسیار می کوشند. از بستر گرم و نرم برمی خیزند، شب زنده داری می کنند و خود را از فرط عبادت به زحمت می افکنند؛ اما من یک دو شب از سر لطف، خواب را بر او چیره می گردانم و او تا به صبح بیدار نمی شود و صبحدم برمی خیزد، در حالی که خویشتن را ملامت و سرزنش می کند.

حال آنکه اگر او را رها کنم تا عبادتی را که می خواهد، انجام دهد، چه بسا عجب و خودبینی بر او چیره شود و اعمال او را تباه گرداند و بر اثر عجب و خودپسندی به هلاکت در افتد، چنان که خویشتن را از سایر بندگان برتر بیند و گمان کند که حق عبادت و بندگی را به جا آورده است. بدین ترتیب او از من دور می شود؛ اما می پندارد که به من نزدیک شده است.

پس بندگان که برای رسیدن به پاداش من عملی انجام می دهند، نباید به آن عمل دلخوش کنند، چرا که هر اندازه هم که خود را به زحمت اندازند و عمر را در عبادت من

بگذرانند، هرگز نمی‌توانند حق عبادت مرا به جا آورند و اگر به واسطه عبادت بخواهند در نزد من به کرامتی دست یابند یا به نعمت‌های بهشتی و جایگاه بلند در جوار من برسند، هرگز نتوانند؛ اما باید به رحمت من اعتماد کنند، به فضل من خرسند شوند و با گمان نیکو بردن به من، اطمینان یابند، چرا که رحمت من آنان را در بر خواهد گرفت، کرم من آنها را به بهشت رضوانم خواهد رساند و مغفرت من موجب عفو و آمرزش آنها خواهد شد و منم خداوند رحمان و رحیم که خود را بدین نام نامیده‌ام».^۱

همچنین، انس بن مالک از حضرت رسول اکرم ﷺ روایت کرده است که جبرئیل علیه السلام فرمود: خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید:

... و چه بسا عده‌ای از بندگان مؤمن من می‌خواهند عبادتی (مستحب) انجام دهند؛ اما من آنها را باز می‌دارم تا مبادا عجب و خودبینی بر او چیره گردد و او را فاسد گردانند. و برخی از بندگان مؤمن من هستند که ایمانشان جز با فقر و تهی‌دستی کامل نمی‌گردد و چه بسا اگر آنان را ثروتمند و بی‌نیاز گردانم، به فساد و تباهی در افتند. گروهی از بندگان مؤمن من هستند که جز با بی‌نیازی و توانگری، ایمانشان کامل نمی‌گردد و اگر آنها را نیازمند گردانم، تباه شوند.

و گروهی از بندگان مؤمن من، جز با بیماری و رنجوری ایمانشان کامل نمی‌گردد و اگر جسمشان را سالم گردانم، چه بسا به تباهی و هلاکت افتند.

و گروهی از بندگان مؤمن من هستند که جز با سلامتی و صحت ایمانشان کامل نمی‌گردد و اگر آنها را بیمار گردانم، تباه گردند.

و من با آگاهی از ضمیر دل بندگانم، امور آنها را تدبیر می‌کنم که من (بر همه چیز) دانا و آگاهم.^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰.

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲.

۷

اهل بیت علیهم السلام چه کسانی هستند؟

اهل بیت (ع) چه کسانی هستند؟

در مبحث پیشین مشخص شد که آیه تطهیر به روشنی، «معصوم بودن» کسانی را که درباره آنها نازل گردید، نشان می دهد و اینکه مفهوم پاک شدن و از میان رفتن پلیدی در این آیه، به تمام معنای کلمه بوده و به بالاترین مرحله «عصمت» اشاره دارد. حال، نوبت آن است که برای شناخت مصداق «اهل بیت» و تعیین اینکه آیه شریف تطهیر درباره چه کسانی نازل شده، به بحث پردازیم.

برای رسیدن به این هدف، کافی است به روایات و احادیث محکم، و متواتر که از پیامبر (ص) روایت شده است مراجعه کنیم و اسامی آنان را یک به یک به صراحت بیان کنیم جای شک و تردیدی باقی نماند. برای این مهم به برخی از آنها اشاره خواهیم داشت. این احادیث، از گروه بی شماری از امهات مؤمنین (همسران پیامبر) صحابه، تابعین و دیگران نقل شده است.

در میان کسانی که این احادیث را نقل کرده اند، از همسران پیامبر، می توان عایشه و ام سلمه و از اصحاب آن حضرت، می توان امیر مؤمنان علی (ع)، ابوسعید خدری، جابر بن عبدالله انصاری، واثله بن اسقع، انس بن مالک، سعد بن ابی وقاص، ابو برزه، ابو حمراء، ابن عباس و بسیاری دیگر را نام برد که ذکر همه آن احادیث در این مبحث نمی گنجد. بنابراین، تنها به ذکر برگزیده و نمونه ای از این متون بی شمار که براساس راویان آنها طبقه بندی شده، اکتفا می کنیم.

۱. امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام

حارث به نقل از امام علی بن ابی طالب علیه السلام آورده که فرمود:

پیامبر صلی الله علیه و آله، هر صبحدم نزد ما می آمد و می فرمود: «بشتابید به نماز! خدای شما را رحمت کند ... بشتابید به نماز: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾»^۱.

۲. عایشه

صفیه دختر شیبه به نقل از عایشه چنین گوید:

«پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، روزی هنگام صبح در حالی که پوستین بافته از پشم سیاه رنگ بر سر داشت، بیرون آمد. حسن بن علی به نزد او آمد، پس او را به زیر آن جامه برد. سپس حسین بن علی آمد، او را هم داخل کرد. آن گاه فاطمه آمد، او را هم زیر جامه جا داد. سپس علی آمد، او را نیز به زیر همان پوستین برد. آن گاه فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾».

این حدیث را مسلم در صحیح^۲ و بیهقی در سنن^۳ نقل کرده اند. همچنین حاکم نیشابوری با سند دیگری در مستدرک آن را آورده و گفته است: «این حدیث، صحیح است به شرط آنکه شیخین آن را نقل کرده باشند که چنین نکرده اند»^۴.

۳. امّ سلمه

۱. عطاء بن یسار از امّ سلمه چنین روایت کرده است:

آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ در خانه

۱. امالی مفید، ابو عبدالله محمد بن نعمان بغدادی، قم: سازمان چاپ و انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ص ۳۱۸.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۱۰.

۳. سنن الکبری، ابوبکر احمد بیهقی، بیروت: انتشارات دار الفکر، ج ۲، ص ۱۴۹.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن حاکم نیشابوری، بیروت: دار المعرفه، ج ۳، ص ۴۱.

من نازل شد. پس از نزول آیه، پیامبر (ص)، علی، فاطمه، حسن و حسین (رضوان الله علیهم اجمعین) را فرا خواند و فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند».

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟

پیامبر فرمود: «تو از نیکان هستی، اما اهل بیت من اینها هستند. خداوندا! اهل بیت من سزاوارترند».

حاکم نیشابوری در ذیل این حدیث آورده است: «این حدیث را اگر نجاری روایت کرده باشد، صحیح است، اما وی چنین نکرده است».^۱

۲. شهر بن حوشب به نقل از امّ سلمه چنین گوید:

پیامبر (ص)، حسن، حسین، علی، فاطمه را با عبایی پوشاند و سپس فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من و خاندان من هستند. پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک و مطهر قرار ده». امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با آنان هستم؟ فرمود: «تو از صالحان و نیکان هستی».

ترمذی در ذیل این حدیث گوید: «این حدیث، نیکو و صحیح است و بهترین حدیثی است که در این باره نقل شده است».^۲

۴. ابو سعید خدری

ابن مردویه و خطیب بغدادی از ابو سعید خدری چنین نقل کرده‌اند:

روزی پیامبر در خانه امّ المؤمنین، امّ سلمه بود. جبرئیل (ع) نازل شد و این آیه را بر آن حضرت آورد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». در این هنگام، رسول خدا (ص)، حسن و حسین، فاطمه و علی را فرا خواند و آنها را به خود نزدیک کرد و جامه‌ای بر آنها افکند. امّ سلمه هم در گوشه‌ای دیگر، حجاب بر خود افکنده

۱. همان، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۶۱.

و نشسته بود. پیامبر فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. خدایا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک و مطهر گردان.»

ام سلمه عرض کرد: «ای پیامبر خدا! آیا من هم جزء آنها هستم؟»
حضرت فرمود: «[نه]، تو بر جای خود باش! اما تو از نیکان هستی».^۱

۵. جابر بن عبدالله انصاری

محمد بن متکدر از جابر بن عبدالله چنین نقل کرده است:

آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در حالی بر پیامبر ﷺ نازل شد که جز فاطمه، حسن، حسین و علی، کسی در خانه نبود. پس پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «خداوندا اینها اهل بیت من هستند».^۲

۶. واثله بن اسقع

ابو عماره به نقل از واثله بن اسقع گوید:

روزی به سراغ علی رفتم و او را نیافتم. فاطمه گفت: «رسول خدا ﷺ او را فراخواند و به نزد او رفت». در این هنگام، علی به همراه پیامبر ﷺ آمدند و وارد خانه شدند. من نیز به همراه آنها داخل شدم. رسول خدا ﷺ حسن و حسین را به نزد خود خواند و آن دو را بر زانوی خود نشاند. سپس فاطمه و همسرش را به آغوش خود نزدیک کرد و آنها را با جامه‌ای پوشاند و فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». سپس فرمود:
«اینها اهل بیت من هستند. خداوندا! اهل بیتم سزاوارترند».

۱. الدار المنثور، جلال‌الدین سیوطی، ج ۱، بیروت: انتشارات دار الفکر، ۱۴۰۳/۱۹۸۳ م، ج ۶، ص ۶۰۴.

۲. شواهد التنزیل، عبیدالله بن احمد حذاء (حاکم) نیشابوری، ج ۱، تهران: مؤسسه چاپ و نشر وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۴۱۱/۱۹۹۰ م، ج ۲، ص ۲۹.

بار دیگر حاکم نیشابوری در ذیل این حدیث چنین آورده است: «این حدیث صحیح است، به شرط آنکه شیخین نیز آن را روایت کرده باشند که چنین نکرده‌اند».^۱

۷. انس بن مالک

علی بن زید از انس بن مالک روایت کرده که پیامبر اکرم (ص)، تا شش ماه پس از نزول آیه تطهیر، هر صبحدم که بیرون می‌رفت، از کنار خانه فاطمه عبور می‌کرد و می‌فرمود: «وقت نماز است، ای اهل بیت!». «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا».^۲

حاکم نیشابوری در ذیل این حدیث آورده است: «این حدیث، اگر مسلم آن را روایت کرده باشد، صحیح است که چنین نکرده است».^۳

۸. سعد بن ابی وقاص

و بکیر بن مسمار گوید: از عامر بن سعد شنیدم که می‌گفت: معاویه از سعد بن ابی وقاص پرسید: چه چیز باعث شده که تو، علی بن ابی طالب را سب و دشنام نمی‌دهی؟ سعد گفت: او را دشنام نمی‌دهم، زیرا سه جمله را از رسول خدا (ص) به یاد دارم که اگر هر یک از آنها درباره من گفته شده بود، برایم از شتران سرخ مو باارزش‌تر بود. معاویه پرسید: آن جملات چیست ای سعد؟ سعد گفت: دشنام نمی‌دهم، زیرا به یاد دارم که وقتی وحی نازل شد، پیامبر خدا، علی و دو فرزند او و فاطمه را فراخواند و آنها را به زیر جامه خود جای داد و فرمود: «پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند».

۱. المستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۱۴۷.

۲. مسند احمد، ج ۲، ص ۲۵۹. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۱. کنز العمال، علاءالدین علی متقی بن حسام‌الدین هندی، بیروت: انتشارات رسالت، ۱۹۸۹م، ج ۱۳، ص ۶۴۶.

۳. المستدرک علی الصحيحین، ج ۳، ص ۱۵۸.

حاکم نیشابوری گوید: «این حدیث، صحیح است به شرط آنکه شیخین آن را نقل کرده باشند، اما آنها به این صورت نقل نکرده‌اند».^۱

و در روایت دیگری، سعد بن ابی وقاص خطاب به معاویه چنین می‌گوید:
 هنگامی که آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾،
 نازل شد، پیامبر خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فرا خواند و فرمود: «خداوندا!
 اینها اهل بیت من هستند...».^۲

۹. عبدالله بن عباس

احمد بن حنبل در مسند خود، به نقل از عمرو بن میمون آورده است:
 «روزی نزد ابن عباس نشسته بودم. نه نفر آمدند و (هنگام بیرون رفتن) گفتند: ای ابن عباس! همراه ما می‌آیی یا با اینها می‌مانی؟ ابن عباس گفت: با شما می‌آیم. (در آن زمان او هنوز نابینا نشده بود). رفتند و شروع به صحبت کردند و ما نفهمیدیم چه می‌گفتند. ابن عباس بازگشت و در حالی که جامه خویش می‌جلباند، گفت: اف بر آنها! دربارهٔ مردی کینه به دل گرفته‌اند و بدگویی می‌کنند که رسول خدا ﷺ، در نبرد خیبر، دربارهٔ او فرمود: «فردا مردی را روانهٔ میدان کنم که خدا و رسول او را دوست می‌دارد...».

تا آنجا که می‌گوید: پیامبر ﷺ جامه خویش برداشت و آن را به روی علی و فاطمه و حسن و حسین افکند و فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۳

حاکم نیشابوری در مستدرک می‌گوید: «این حدیث از نظر سند معتبر و صحیح است؛ اما آن دو (مسلم و بخاری) آن را به این صورت نقل نکرده‌اند».^۴

۱. همان، ص ۱۰۸.

۲. الخصائص، ابو عبد الرحمن بن شعیب نسائی شافعی، قم: انتشارات نینوا، ص ۴۸.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۱، ص ۳۳۱.

۴. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۳۲.

۱۰. ابو حمراء خدمتکار پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن جریر و ابن مردویه از ابو حمراء چنین نقل کرده‌اند:
به یاد دارم که وقتی در مدینه بودیم، پیامبر خدا در مدت هشت ماه تمام هر گاه که برای نماز صبح خارج می‌شد، به در خانه علی علیه السلام می‌رفت، دستانش را بر دو طرف در قرار می‌داد و می‌فرمود:

بشتابید به نماز، بشتابید به نماز: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۱

جمع بندی

با توجه به روایات مذکور و بسیاری روایات دیگر، کمترین تردیدی در معنای «اهل بیت» که آیه تطهیر در بیان عصمت آنان نازل شده باقی نمی‌ماند. آنان، اهل خانه علی و فاطمه هستند، همان‌ها که به زیر عبای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گرد آمدند. آنها کسانی هستند که جامه رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را در برگرفت، آنها کسانی هستند که ... و سرانجام آنان کسانی هستند که روایات مذکور و دیگر روایات وارده، درباره آنها آمده است.

آنچه در این میان جلب توجه می‌کند، سکوت مسلمانان و پرسش نکردن آنان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره معنا و مصداق «اهل بیت» است، حال آنکه آنان، شب و روز کتاب خدا را تلاوت کرده و آیه‌ای چون ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ را قرائت می‌کردند و نیز از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شنیدند که در موارد متعدد و اماکن مختلف، آنان را به پیروی از «اهل بیت» و تمسک به آنها سفارش می‌کرد و می‌فرمود:
من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می‌گذارم: نخست کتاب خدا ... و دیگری اهل بیتم. در رفتار با اهل بیتم، خدا را در نظر آورید.

و یا می فرمود:

اهل بیت من، همچون کشتی نوح هستند. هر که بدان در آید، رهایی یابد و هر که از آن باز ماند، غرقه شود.

و می فرماید:

ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند، پس اگر ستارگان از میان روند، آنچه که (از عذاب و هلاکت) به اهل آسمان وعده شده است، بر سرشان آید. من نیز موجب امنیت اصحابم هستم. وقتی من بروم، وعده‌هایی که به آنها داده شده فرامی‌رسد و اهل بیت من نیز موجب امنیت امت من هستند، اگر آنان از میان بروند، وعده‌های (عذاب و سختی) که به امتم داده شده، فرامی‌رسد.^۱

آیا در میان مسلمانان، کسی نبود که از پیامبر اکرم ﷺ پرسد: حال که رهایی ما از گمراهی را درگرو پیروی از اهل بیت خود قرار داده‌ای و آنان را هم عرض قرآن کریم خوانده‌ای، بگو اهل بیت تو چه کسانی هستند تا به آنها تمسک جوییم؟

آیا برای مسلمانان، مصون ماندن از گمراهی یک مسئله عادی و بی‌اهمیت بوده که نیازی به پرسش درباره آن و چگونگی رسیدن به آن نمی‌دیدند؟ یا اینکه اهل بیت، آنچنان در نزد مسلمانان مشخص و شناخته شده بوده‌اند که نیازی به پرسش درباره مصداق آن وجود نداشته است؟

به نظر می‌رسد که اصحاب پیامبر، نیازی به پرسیدن درباره معنا و مصداق اهل بیت نداشته‌اند، چرا که هر روز، پیامبر اکرم ﷺ را می‌دیدند که بر در خانه علی و فاطمه می‌ایستاد و آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» را تلاوت می‌فرمود و مدت زمانی طولانی، که ابن عباس آن را نه ماه ذکر کرده، کافی بود تا مسلمانان، مصداق اهل بیت را بشناسند. از سوی دیگر، آنان پیامبر خدا را می‌دیدند که در مناسبت‌های دیگری همچون روز مباهله، در حالی که کسی جز علی،

فاطمه، حسن و حسین به همراه ایشان نبودند، بیرون رفت در حالی که می فرمود:
«خداوندا! اینها اهل بیت من هستند».^۱

پس اصحاب پیامبر، بهتر از هر کسی معنا و مفهوم سخنان پیامبر در این باره را می دانستند و بیش از هر کس دریافته بودند که معنای آن، تنها به همان عده محدود و منحصر می گردد.

با توجه به احادیث مربوط به گرد آمدن به زیر عبا که بدان ها اشاره کردیم و در برخی از آنها خواندیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حتی همسر خود، ام سلمه را از حضور در زیر عبا بازداشت، می توان دریافت که برای شناخت مصداق اهل بیت در زمان پیامبر، نیازی به پرگویی و سخن پردازی نیست، به ویژه آنکه احادیث مذکور، با وجود اختلاف در نقل، یکدیگر را تفسیر کرده و هر حدیث، منظور و معنای حدیث دیگر را نیز بیان می کند.^۲

تعدد موارد تطبیق آیه شریف تطهیر

با بررسی متون وارد شده در این باره، می توان دریافت که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اصرار داشتند که مصداق اهل بیت در این آیه شریف را به همان بزرگواران منحصر نمایند و معنای آن را تنها به آنان اختصاص دهند تا امکان هرگونه ادعای مبنی بر تطبیق این معنا بر دیگران، منتفی گردد، چنان که آن حضرت، حتی به «ام سلمه» اجازه ورود به زیر عبا را ندادند تا راه سوء استفاده ادعا کنندگان بسته شود و کسی نتواند خود را به این مصداق نزدیک بداند و این آیه، درباره او نیز صحیح پنداشته شود.

بدین ترتیب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به طور ویژه تأکید داشتند که معنای آیه، تنها بر همین عده برگزیده تطبیق می کند. ایشان، بارها این موضوع را تکرار کردند تا گوش ها بدان عادت کند و دل ها نسبت بدان اطمینان یابد. اعلام این مطلب، در موارد و مناسبت های

۱. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۱.

۲. الأصول العامها للفقہ المقارن، ص ۱۷۴.

متعدد انجام شد، به گونه‌ای که آن حضرت، هر بار در برابر یکی از همسران خود این کار را انجام داده و بدان هم اکتفا فرمودند، بلکه برای بار دوم، سوم و چهارم نیز آن را تکرار نمودند.

بار دیگر می‌بینیم که اعلام این موضوع، در برابر ملا عام و در حضور جمعی از مسلمین انجام شده است، مانند زمانی که آن حضرت، هنگام نماز بر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام می‌ایستاد و آنها را خطاب قرار می‌دادند.

گاهی هم آن حضرت، در برابر یکی از صحابه، مانند واثله بن اسقع بر این مسئله تأکید می‌کردند. در اینجا به برخی از مناسبت‌هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیان مصادیق این آیه شریف پرداختند، اشاره می‌کنیم:

۱. ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام

در نخستین لحظات شکل‌گیری بنیان مقدس بیت آن دو بزرگوار، که در ماه ذی‌الحجه و پس از پایان جنگ بدر^۱ و یا در آغاز بیست و دومین ماه پس از هجرت بود،^۲ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای نخستین بار، طهارت و پاکی اهل این خانه را اعلام فرمودند:

۱. انس بن مالک در حدیثی مفصل درباره ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام آورده است: هنگامی که امّ ایمن آنها را از جهاز شتر پایین آورد و به خانه وارد کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی! با همسرت سخنی مگو تا به نزد تو آیم». پس پیامبر وارد شد، در حالی که فاطمه علیهما السلام حجاب بر چهره داشت و علی علیه السلام نشسته بود و امّ ایمن هم حضور داشت. حضرت فرمود: «ای امّ ایمن! ظرف آبی برایم بیاور».

امّ ایمن، ظرف آبی حاضر کرد. حضرت لب‌های مبارک خویش را به آب زد و آن را به

۱. مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی، ج ۲، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۶ هـ، ص ۵۹.

۲. تاریخ طبری، ابوجعفر محمد بن جریر طبری، بیروت: دار التراث، ج ۲، ص ۴۸۶.

فاطمه داد. فاطمه از آن نوشید. سپس پیامبر، کمی از آب را به پیشانی و میان کتف‌های علی زد و فرمود:

خداوندا! اهل بیت من اینها هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن و آنان را پاک و مطهر قرار ده.^۱

۲. ابن عباس در روایتی با موضوع ازدواج علی و فاطمه علیهما السلام چنین می‌گوید:

... پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «ای اسماء! تشتی برایم بیاور».

اسماء تشت آبی آورد. حضرت از آب دهان مبارک خود در آن انداخت و صورت و پاهای خود را بدان مسح فرمود. سپس فاطمه را به نزد خود خواند و تشتی از آن آب را برداشت و به سر او و تشت دیگری را بر سینه‌اش ریخت. سپس مقداری از آب را به بدن خود و کمی دیگر به بدن فاطمه پاشید و او را به خود نزدیک کرد و فرمود:

خداوندا! او از من است و من از او هستم. خدایا! همچنان که مرا از پلیدی دور کردی و پاکیزه قرار دادی، او را نیز پاک و مطهر گردان.

سپس تشت دیگری طلبید و علی را نیز فراخواند و با او نیز همان کار را تکرار کرد و برای علی نیز همانند فاطمه، دعا کرد. سپس به آن دو فرمود:

برخیزید و به خانه‌تان بروید. خداوند شما را محرم راز خویش قرار دهد و حالتان را نیکو گرداند ...^۲

۲. ایستادن حضرت بر در خانه علی و فاطمه علیهما السلام

روز پس از ازدواج آنها، پیامبر اکرم ﷺ به در خانه علی و فاطمه علیهما السلام آمد تا جایگاه رفیع اهل آن خانه و طهارت و پاکی اهل آن را مورد تأکید قرار دهد، به گونه‌ای که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای باقی نماند.

۱. مجمع الزوائد، نورالدین علی بن ابی بکر الهیثمی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸/هـ، ۱۹۸۸/م، ج ۹، ص ۲۰۶.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۲۰۷.

۱. ابو سعید خدری در این باره می‌گوید:

پس از ازدواج علی و فاطمه، پیامبر اکرم ﷺ تا چهل روز، هر صبحدم به در خانه آنها می‌آمد و می‌فرمود:

سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما ای اهل بیت: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۱

همچنین در جای دیگری به نقل از ابو سعید خدری آمده است:

پس از آنکه علی (رض) با فاطمه (رض) ازدواج کرد، پیامبر تا چهل روز هر صبحدم به در خانه فاطمه می‌آمد و می‌فرمود:

سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای اهل بیت بشتابید به نماز، خدای شما را رحمت کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. من به جنگم با کسی که شما با او در ستیز هستید و موافقم با کسی شما با او موافقید.^۲

۲. ابو حمراء گوید:

به یادم دارم زمانی که در مدینه بودیم، هشت ماه تمام، هر بار که پیامبر اکرم برای نماز صبح از خانه بیرون می‌رفت، بر در خانه علی ﷺ می‌ایستاد و دو دست‌های خویش را بر دو طرف در می‌نهاد و می‌فرمود:

وقت نماز است... برخیزید برای نماز: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۳

۳. ابو حمراء (هلال بن حارث) گوید:

به چشم خود می‌دیدم که پیامبر خدا ﷺ، هشت ماه هر روز بر در خانه علی می‌آمد،

۱. همان، ص ۱۶۹. المناقب، موفق بن احمد الملکی الخوارزمی، قم: مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۱۱ هـ، ص ۶۰.

۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۳. همان.

دو دست خویش را بر دو کناره در می نهاد و می فرمود:

السلام علیکم ورحمة الله، بشتایید به نماز، خدای شما را رحمت کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۱

۳. دعوت به نماز

رسول خدا صلی الله علیه و آله، ایستادن بر در خانه علی و فاطمه علیهم السلام را استمرار بخشید و برای این کار، وقت نمازهای واجب یومیه را که زمان گردآمدن مسلمانان در مسجد بود، برگزید و بر در خانه علی، که مشرف بر مسجد بود می ایستاد تا نشان دهد که مصداق های آیه شریف تطهیر، چه کسانی هستند.

۱. ابو حارث به نقل از امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب علیه السلام، آورده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سحرگاه هر روز به در خانه ما می آمد و می فرمود: «وقت نماز است! خدای شما را رحمت کند، بشتایید به سوی نماز: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾».^۲

۲. ابو حمراء در جای دیگر چنین می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز به هنگام نماز صبح به در این خانه می آمد، کناره در را می گرفت و می فرمود: «ای اهل بیت! السلام علیکم ورحمة الله و برکاته». کسانی که در خانه بودند، پاسخ می دادند: «و علیکم السلام ورحمة الله و برکاته». پس حضرت می فرمود: وقت نماز است، خدای شما را رحمت کند: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

[راوی گوید:] پرسیدم: ای ابو حمراء! چه کسانی در خانه بودند؟

گفت: علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام.^۳

۱. مناقب امیرالمؤمنین، محمد بن سلیمان الکوفی القاضی، ج ۱، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۴۱۲ هـ، ج ۲، ص ۱۹.

۲. امالی شیخ مفید، ص ۳۱۸.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۷۴.

۳. ابن عباس رضی الله عنه گوید:

نه ماه تمام شاهد بودیم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هر روز، پنج بار و به هنگام هر یک از نمازها، به در خانه علی بن ابی طالب رضی الله عنه می آمد و می فرمود:

ای اهل بیت، السلام علیکم ورحمة الله و برکاته: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. بشتابید به سوی نماز، خدای شما را رحمت کند.^۱

پس از آنکه فرزندان علی و فاطمه، یعنی حسن و حسین (سلام الله علیهم اجمعین) به دنیا آمدند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که گویی می خواست روش جدیدی را در بیان معنا و مفهوم آیه تطهیر پیاده کند، به روش های دیگری روی آورد و همچنان که در این آیه شریف، معنای فراگیر، نفی پلیدی و اثبات طهارت مورد نظر است، آن حضرت نیز روش های فراگیری را در بیان معنای آن به کار برد، به طوری که تنها به ایستادن بر در خانه آنان اکتفا نفرمود، بلکه گاهی در حضور همراهان خود، آنان را زیر عبای خود گردآورد و جامه خود را بر آنان افکند و دیگر بار در حضور جمعی از مسلمین این کار را انجام داد.

در اینجا، به برخی از احادیث و رویدادهایی که اهتمام خاص و اصرار شدید پیامبر صلی الله علیه و آله بر بیان این حقیقت و تأکید بر آن در نزد همگان را به خوبی آشکار می سازد، اشاره می کنیم:

۴. گردآوری آنان در زیر عبا

۱. عایشه می گوید:

هنگام صبح بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که عبایی بافته از موی سیاه رنگ بر دوش داشت، بیرون رفت. حسن بن علی سر رسید، پس او را زیر عبا برد. سپس حسین آمد و او نیز داخل شد. پس از او، فاطمه آمد و پیامبر او را نیز زیر عبا برد. سپس علی آمد، او را نیز داخل کرد و سپس فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۲

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۶.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۳۰۱. این حدیث پیش از این نیز به همراه مصادر آن نقل گردید.

۲. عمر بن ابو سلمه، پسر خوانده پیامبر (ص) گوید:

این آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه ام سلمه بر پیامبر (ص) نازل شد. پس پیامبر اکرم (ص)، فاطمه، حسن و حسین را فراخواند و آنها را زیر عبا برد. علی را نیز که پشت نشسته بود، زیر عبا داخل کرد و سپس فرمود: خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. پلیدی و رجس را از آنها دور کن و آنان را پاک و مطهر گردان.

ام سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من هم با آنها هستم؟

فرمود: «[نه]، تو بر جای خود بمان؛ اما تو از نیکان هستی».^۱

۳. ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی و ابن مردویه از ام سلمه، همسر پیامبر (ص) چنین نقل کرده‌اند:

پیامبر اکرم (ص) در خانه ام سلمه، در بستر بود و بر روی آن حضرت، عبایی که از جنگ خیبر بر جا مانده بود، قرار داشت. فاطمه، در حالی که ظرف غذایی در دست داشت، وارد شد. پیامبر خدا (ص) به او فرمود: «شوهرت و دو پسر حسن و حسین را بخوان».

فاطمه آنها را فراخواند و در حالی که غذا می‌خوردند، این آیه بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». پیامبر خدا (ص)، پایین جامه خود را گرفت و آن را بر آنان افکند. سپس دستش را از زیر عبا بیرون آورد و به آسمان اشاره کرد و فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من و نزدیک‌ترین‌ها به من هستند. رجس و پلیدی را از آنها دور کن و آنان را پاک و مطهر قرار ده ...

و این جملات را سه بار تکرار کرد.

ام سلمه گوید: من هم سرم را زیر عبا بردم و گفتم: ای رسول خدا! آیا من هم با شما هستم؟

حضرت فرمود: «تو از اهل خیر هستی...». و دوبار این جمله را تکرار کرد.^۱

۴. شهر بن حوشب از امّ سلمه چنین نقل می‌کند:

پیامبر اکرم ﷺ، عبایی را به روی حسن و حسین و فاطمه و علی افکند و فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من و نزدیکان من هستند، پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک و مطهر گردان.

امّ سلمه عرض کرد: ای رسول خدا! آیا من نیز جزء آنها هستم؟

فرمود: «[نه]، تو از اهل خیر و نیکی هستی».

ترمذی گوید: «این حدیث، صحیح و درست است و بهترین روایتی است که در این باره

نقل شده است».^۲

۵. همچنین شهر بن حوشب، در جای دیگر گوید:

به نزد امّ سلمه، همسر پیامبر اکرم ﷺ آمدم تا بر او سلام و تحیت گویم. پس گفتم: ای

امّ المؤمنین! آیا این آیه را به یاد داری:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

امّ سلمه گفت: من و رسول خدا ﷺ بر روی تشکی نشسته بودیم و در زیر ما عبایی بود

بر جا مانده از جنگ خیبر. پس فاطمه به همراه حسن و حسین وارد شد، در حالی که

کاسه‌ای گلین که در آن خوراکی بود در دست داشت. پیامبر فرمود: «پسر عمت (علی)

کجاست؟» فاطمه عرض کرد: «در خانه است». فرمود: «برو و او را صدا کن».

امّ سلمه گوید: فاطمه، علی را فراخواند. پس رسول خدا ﷺ عبا را از زیرمان برداشت و

آن را تا کرد و در دست گرفت و فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنها را تطهیر

فرما.

من که پشت سر رسول خدا ﷺ نشسته بودم، عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت ای

۱. مسند احمد، ج ۶، ص ۲۹۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳.

۲. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۶۱.

رسول خدا! پس من چه می شوم؟

فرمود: «تو از اهل خیر و نیکی هستی».

در این هنگام: این آیه نازل شد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۱

۶. شهر بن حوشب گوید:

پس از شهادت حسین علیه السلام، روزی من که جوانی بیش نبودم، در مدینه به خانه ام سلمه و به نزد او آمدم، در حالی که میان ما، پرده و حجابی قرار داشت.

ام سلمه گفت: آیا شما را خبر ندهم از آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم و دیدم؟

گفتیم: چرا، ای ام المؤمنین!

گفت: روزی غذایی به نزد رسول خدا آوردم، از آن خوشش آمد و فرمود: «ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین نیز اینجا بودند».

ام سلمه گوید: پس کسی را به دنبال آنها فرستادیم. وقتی آمدند، غذا را پیش آوردم. چون از خوردن غذا فارغ شدیم، پیامبر برای آنان دست به دعا برداشت سپس عبایی را که زیر من بود و از غنایم جنگ خیبر برجا مانده بود، برداشت و آن را بر روی علی و فاطمه و حسن و حسین افکند، در حالی که می گفت:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.^۲

۷. شداد بن عبدالله گوید:

آن هنگام که سر مبارک حسین بن علی علیه السلام را به شام آوردند، واثله بن اسقع یکی از اهل شام را دیدم که شادمان بود. واثله خشمگین شد و گفت: به خدا سوگند پس از آنکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه، آن سخنان را درباره علی و فاطمه و حسین و شنیدم، تا ابد آنان را دوست خواهم داشت.

سپس ادامه داد: روزی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله که در منزل ام سلمه بود رفتم. حسن به

۱. تفسیر فرات کوفی، ابوالقاسم فرات بن ابراهیم بن فرات کوفی، تهران، ۱۴۱۰ هـ / ۱۹۹۰ م، ص ۳۳۲.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۱۶.

آنجا آمد، حضرت او را بر پای راست خود نشاند و بوسید. سپس حسین وارد شد. پیامبر او را بر زانوی چپ خود نشاند و بوسید. سپس فاطمه وارد شد. او را در مقابل خویش نشاند. سپس علی را فراخواند و او هم آمد. آن‌گاه عبایی به جامانده از جنگ خیبر را بر آنها افکند. گویی این صحنه در برابر چشمان من قرار دارد. سپس فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

(راوی گوید): از واثله پرسیدم: «رجس» یعنی چه؟

گفت: شک و تردید در [دین] خداوند عزوجل.^۱

۵. گردآوران آنها به زیر جامه

۱. ام سلمه گوید:

هنگامی که آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ نازل شد. پیامبر اکرم ﷺ، علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و جامه‌ای را که بر او بود، بر آنان افکند و فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

ام سلمه گوید: من نزدیک در نشسته بودم، عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟

فرمود: «تو از اهل خیر هستی، تو از همسران پیامبری».^۲

۲. ابن مردویه و خطیب بغدادی از ابو سعید خدری چنین نقل کرده‌اند:

روزی که نوبت ام المؤمنین ام سلمه ﷺ بود، جبرئیل ﷺ این آیه برای پیامبر اکرم ﷺ فرمود آورد: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. راوی

۱. العمدة، یحیی بن حسن اسدی حلی معروف به ابن بطریق، قم: سازمان انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، ۱۴۰۷ هـ، ص ۳۴ به نقل از کتاب فضائل الصحابة احمد بن حنبل. همچنین این روایت با اندکی تفاوت در شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۹ آمده است.

۲. الد المنثور، ج ۶، ص ۶۰۴.

گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین و فاطمه و علی را فراخواند و آنها را به خود نزدیک کرد و جامه‌ای روی آنها افکند، در حالی که امّ سلمه حجاب بر خود افکنده بود. پس حضرت فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. خدایا! رجس و پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاکیزه و مطهر گردان.

امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! آیا من نیز جزء آنها هستم؟

فرمود: «[نه] تو بر جای خویش بمان؛ اما تو از اهل خیر و نیکی هستی».^۱

۳. «مجمع» در حدیثی آورده است:

به همراه مادرم به نزد عایشه رفتیم. مادرم از او پرسید: چگونه می‌بینی آن زمان را که برای شرکت در جنگ جمل بیرون رفتی؟ عایشه گفت: آن یک تقدیر الهی بود.

سپس مادرم درباره‌ی علی از او پرسید.

عایشه گفت: درباره‌ی کسی از من می‌پرسی که دوست‌داشتنی‌ترین مردم در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و شوهر دوست‌داشتنی‌ترین مردم در نزد پیامبر بود. دیدم که رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین را با افکندن جامه‌ای بر آنان جمع کرد و فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من و خاصان من هستند. پس رجس و پلیدی را از آنان دور کن و آنان را پاک و مطهر قرار ده.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز از اهل تو هستم؟

فرمود: «[نه]، دورتر باش؛ اما تو از نیکان هستی».^۲

۶. گردآوردن آنان در خانه امّ سلمه

۱. عطاء بن یسار از امّ سلمه به نقل از امّ سلمه چنین می‌گوید:

آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من

۱. مناقب امیرالمؤمنین، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۲.

نازل گردید. سپس رسول خدا ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را فراخواند و فرمود: «اینها اهل بیت من هستند».

حاکم نیشابوری گوید: «این حدیث صحیح است، به شرط آنکه بخاری آن را روایت کرده باشد که چنین نکرده است».^۱

۲. عمار بن ابی معاویه دهنی از عمره نقل می‌کند که:

از امّ سلمه شنیدم که می‌گفت: آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد. در آن هنگام، هفت نفر در خانه بودند: جبرئیل، میکائیل، پیامبر اکرم ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین (صلوات الله علیهم اجمعین). امّ سلمه گوید: من کنار در خانه نشسته بودم. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟

فرمود: «تو از نیکان هستی، تو از همسران پیامبری»؛ اما نگفت که من از اهل بیت هستم.^۲

۳. ابو سعید خدری گوید:

امّ سلمه به من گفت که آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه او نازل گردید.

او گفت: در آن هنگام، رسول خدا ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین در خانه بودند و من نزدیک در نشسته بودم. عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «تو از نیکان هستی، تو از همسران پیامبر هستی».^۳

۴. عبدالله بن ربیع، غلام امّ سلمه همسر پیامبر ﷺ نقل کرده که امّ سلمه گفت:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل شد. رسول خدا فرمان داد که علی و فاطمه و حسن و حسین را خبر کنم. هنگامی که نزد او

۱. مستدرک صحیحین، ج ۳، ص ۱۶۴.

۲. مناقب امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۸۲.

آمدند، دست راست خویش را به گردن علی و دست چپش را به گردن حسن انداخت. حسین را بر دامن خویش و فاطمه را مقابل خود قرار داد فرمود:
خداوندا! اینها اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن و آنان را پاک و مطهر گردان.

سه بار این جملات را تکرار کرد. من پرسیدم: ای رسول خدا! پس من چه می‌شوم؟ فرمود: «تو ان شاء الله اهل خیر و نیکی هستی».^۱

۷. گرد آوردن آنها در خانه فاطمه

۱. شداد بن عمار گوید:

به سراغ واثله بن اسقع رفتم. عده‌ای نزد او بودند علی را یاد کردند و او را سرزنش نمودند. من نیز به همراه آنان، علی را ناسزا گفتم. هنگامی که آنها برخاستند و رفتند، واثله به من گفت: چگونه چنین کسی را ناسزا می‌گویی؟
گفتم: دیدم آنها ناسزا می‌گویند، من نیز گفتم.

گفت: آیا تو را آگاه نکنم از آنچه که از رسول خدا شنیدم؟

گفتم: بگو. گفت: به خانه فاطمه رفتم و سراغ علی را از او گرفتم. گفت: به نزد رسول خدا رفت. به انتظار او نشستم. اندکی بعد، رسول خدا به همراه علی و حسن و حسین آمدند. پیامبر، دست آن دو را گرفت. علی و فاطمه را به خود نزدیک کرد و آنها را در برابر خود نشاند و حسن و حسین را نیز بر زانوان خود نشاند. سپس جامه یا عبایی به دور آنها پیچید و این آیه را تلاوت کرد ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. سپس فرمود:

خداوندا! اینها اهل بیت من هستند و اهل بیت من، سزاوارتر (به این آیه نزدیک‌تر) هستند.^۲

۱. همان، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۶۷.

۲. واثله بن اسقع گوید:

به خانه علی علیه السلام و او را نیافتم. فاطمه علیها السلام گفت: به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است، بنشین. سپس علی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسن و حسین آمدند، آن دو را بر زانوان خود نشاند و فاطمه و شوهرش را به دامن خویش نزدیک کرد و جامه‌ای بر آنها پیچید و من به آنها نگاه می‌کردم. پس فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، خدایا! اینها اهل بیت من هستند.

حاکم نیشابوری با ذکر این حدیث گفته است: «این حدیث صحیح است به شرط آنکه مسلم آن را روایت کرده باشد که چنین نکرده است».^۱

۳. واثله بن اسقع گوید:

به سراغ علی رفتم و او را نیافتم. فاطمه گفت: به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. پس با رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و داخل شدند، من نیز به همراه آنها وارد شدم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله، حسن و حسین را فراخواند و هر یک از آنها را بر یکی از زانوهای خود نشاند، فاطمه و علی را نیز به دامن خود نزدیک کرد، سپس جامه‌ای به آنها پیچید و فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، سپس فرمود: اینها اهل بیت من هستند. خداوند! اهل بیت من سزاوارترند.

حاکم نیشابوری پس از ذکر این حدیث آورده است: «این حدیث صحیح است، به شرط آنکه شیخین آن را روایت کرده باشند که چنین نکرده‌اند».^۲

۴. شداد بن ابی عمار گوید:

بر واثله بن اسقع وارد شدم. عده‌ای نزد او بودند و علی علیه السلام را یاد کردند. وقتی برخاستند [و رفتند] گفت: آیا خبر ندهم تو را به آنچه که از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدم؟! گفتم: چرا، بگو.

۱. مستدرک صحیحین، ج ۲، ص ۴۱۶.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۷.

گفت: به نزد فاطمه (ع) رفتم و از علی پرسیدم. گفت: به سوی رسول خدا (ص) رفت و حسن و حسین نیز با او بودند. پس به انتظار او نشستم تا اینکه رسول خدا (ص) به همراه حسن و حسین آمد. دست هر دو آنها را گرفت و داخل شد. علی و فاطمه را نیز نزدیک خود برد. حسن و حسین را نیز بر ران‌های خود نشاند. سپس جامه یا عبای خویش را به دور آنها پیچید و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ و فرمود:

خداوند! اینها اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزاوارترند.^۱

۸. گردآوردن آنان به هنگام نزول رحمت

۱. اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب به نقل از پدر خود چنین گوید: روزی هنگامی که رسول خدا (ص) رحمت نازل شده (باران) را دید، فرمود: ... خبر دهید ... خبر دهید.

صفیه عرض کرد: چه کسی را، ای رسول خدا؟
فرمود: اهل بیتم را، علی و فاطمه و حسن و حسین را.
پس آنها را آوردند. پیامبر خدا (ص) عبای خویش را بر آنها افکند، سپس دستانش را بالا برد و فرمود:

خداوند! اینها آل و خاندان من هستند. پس درود فرست بر محمد و آل محمد.

و خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

حاکم نیشابوری گوید: «سند این حدیث صحیح است؛ اما بخاری و مسلم آن را

نیاورده‌اند».^۲

۱. مسند احمد، ج ۴، ص ۱۰۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۷.

۲. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۸.

۲. باز در جای دیگر، اسماعیل بن عبدالله بن جعفر طیار به نقل از پدرش آورده است: وقتی پیامبر خدا ﷺ بر رحمت نازل شده از آسمان نظر افکند، پرسید: چه کسی خبر می‌دهد؟ (و دو بار این جمله را تکرار کرد).

زینب عرض کرد: من، ای رسول خدا.

پس فرمود: علی و فاطمه و حسن و حسین را خبر کن.

راوی گوید: سپس حضرت، حسن را در سمت راست و حسین را در سمت چپ و علی و فاطمه را در برابر خویش قرار داد و عبایی بر جا مانده از نبرد خیبر بر آنها افکند و فرمود:

خداوندا! هر پیامبری، اهل و خاندانی دارد و اینها اهل بیت من هستند.

پس خداوند متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾.

زینب پرسید: ای رسول خدا! آیا من به همراه شما داخل عبا نشوم؟

رسول خدا فرمود: «بر جای خود بمان؛ اما تو ان شاء الله از اهل خیر هستی».^۱

۹. خطبه رسول خدا ﷺ

پس از تمامی تأکیدها، خطبه پیامبر خدا ﷺ را داریم که در آن، معنای پاک‌شدن از پلیدی‌ها را برای مسلمانان تبیین نموده، می‌فرمایند:

خداوند متعال، خلائق را به دو دسته تقسیم کرد و مرا در گروه برتر قرار داد، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ ... وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ﴾: اصحاب دست راست ... و

اصحاب دست چپ. پس من از اصحاب یمن و برترین اصحاب یمن هستم. سپس به

آن دو دسته گروه سومی نیز افزود و مرا در برترین آن سه قرار داد، آنجا که می‌فرماید:

﴿فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ * وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ

* وَالسَّيِّقُونَ السَّيِّقُونَ ﴿۱﴾، پس من از پیشتازان هستم، و برترین آنان هستم. سپس، آن گروه‌های سه گانه را به قبیله‌های مختلف تقسیم کرد و مرا در بهترین قبایل جای داد، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُمْ﴾، و من، پرهیزکارترین فرزندان آدم هستم و در نزد خداوند متعال، از همه گرامی‌ترم.

سپس خداوند متعال، قبایل را به صورت خانه‌ها (و خانواده‌هایی) قرار داد و مرا در برترین خانه (و والاترین خانواده) جای داد که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾، پس من و اهل بیتم از گناه و خطا پاک شده‌ایم.^۱

نکته‌ای که در این متون و ده‌ها متن مشابه قابل توجه است آنکه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برای رساندن معنا و بیان مصداق آیه تطهیر، از هر آنچه که جلب توجه می‌کند استفاده فرموده‌اند. گاهی از رنگ عبا که تیره رنگ و سیاه بود، دیگر بار در نحوه گردآوردن آنان، بار سوم در محل گردآمدن که گاه در نزد خود ایشان بود و یا کسی را به دنبال آنان می‌فرستاد و گاهی خود به نزد آنها می‌رفت و یا در نحوه آوردن عبا، که در روایت ام سلمه آمده است که حضرت، عبا را از زیر او برداشته و آنها را در آن گرد آورد و به ام سلمه اجازه نزدیک شدن نداد.

با توجه به مجموعه روایاتی که در خصوص نزول آیه تطهیر وارد شده و نیز تأکید پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر عدم مشارکت و حضور دیگران و دقت و احتیاط آن حضرت در جمع کردن آنها به زیر عبا، به گونه‌ای که راه را بر هر مدعی گزافه گو بر بندد و در ادامه، تأکید طولانی مدت بر این معنا، که تا نه ماه همه روزه پنج بار بر در خانه علی و فاطمه توقف می‌فرمود، همه و همه نشانگر آن است که این آیه شریف، شأن و اهمیتی فراتر از

۱. مناقب امیرالمؤمنین، ج ۱، ص ۱۲۸. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۹. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰. تفسیر روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۳.

عواطف و برخوردهای احساساتی دارد. البته مقام نبوت نیز از اینکه با مسئله‌ای که به اساس شریعت ارتباط دارد، احساسی برخورد کند، منزّه و مبرّاست و مقام عصمت را برای آنان به اثبات می‌رساند و این مقام مستلزم آن است که همگان به آنها رجوع کرده و در شناخت و عمل به احکام شرعی، از آنان تأثیر پذیرند و همانند آنان عمل کنند. آیه مذکور نیز، جز این، معنا و مفهوم دیگری نمی‌تواند داشته باشد.^۱

۸

شبهاتی پیرامون آیه تطهیر

شبهاتی پیرامون آیه تطهیر

با وجود تأکید پیامبر اکرم ﷺ در روایات مذکور و ده‌ها روایت مشابه که برای پرهیز از اطالة کلام، از ذکر آن صرف نظر کردیم مبنی بر اینکه منظور از اهل بیت در این آیه شریف تنها همین افراد هستند و هیچ شخص دیگری با آنان همراه نبوده و مشمول معنای آیه نمی‌شود؛ اما باز هم درباره معنای اهل بیت و دلالت این آیه شریف بر عصمت اهل بیت، شبهه‌هایی ایجاد شده که در اینجا با هدف پاسخگویی، به بیان آن می‌پردازیم.

شبهه اول: مصادیق اهل بیت ﷺ

عموم مفسران غیر شیعه بر این باورند که این آیه شریف، همسران پیامبر ﷺ را نیز شامل می‌شود، آلوسی در تفسیر خود آورده است:

آنچه به نظر من می‌رسد این است که منظور از اهل بیت، کسانی هستند که بیشترین رابطه را با آن حضرت داشته‌اند و رابطه خویشاوندی نزدیکی میان آنها برقرار بوده، به گونه‌ای که عرفاً، سکونت آنها در یک منزل بی‌اشکال به نظر آید و آنان عبارتند از: همسران آن حضرت و چهار نفر اصحاب عبا و علی (کرم الله وجهه) که خویشاوندی نزدیکی با رسول خدا ﷺ داشت و در دامان آن حضرت پرورش یافته بود و هیچ‌گاه از آن حضرت جدا نگردید و آن حضرت نیز در کودکی همچون فرزند خویش با او

رفتار کرد و در بزرگسالی، او را داماد خویش قرار داد.^۱

دلایل کسانی که بر این باورند، از چند جهت قابل بررسی است:

نخست: روایتی که عکرمه و سعید بن جبیر از ابن عباس نقل کرده و شأن نزول این آیه را درباره همسران پیامبر ﷺ دانسته‌اند، چنان‌که عکرمه در کوچه و بازار فریاد می‌زد: ^۲ «هر که می‌خواهد اهل بیت را بشناسد، بداند که این آیه درباره همسران پیامبر ﷺ نازل شده است».^۳

و در جای دیگر گفته است: «این‌گونه که شما عقیده دارید نیست، بلکه منظور آیه، همسران پیامبر است».^۴

در اینجا، نکاتی چند را درباره روایت پیش‌گفته یادآور می‌شویم:

۱. در بررسی عقیده عکرمه، پیش از هر چیز باید به ارزیابی افکار و سخنان و انگیزه‌های او پردازیم. چنان‌که می‌دانیم، او از خوارج بود.

و موضع خوارج در برابر امام علی علیه السلام مشخص و معلوم است. اگر عکرمه، نزول آیه تطهیر را درباره اهل بیت که علی علیه السلام نیز جزء آنهاست، می‌پذیرفت، با دست خود تیشه بر ریشه عقایدی زده بود که طغیان خوارج در برابر حضرت و مقابله با او را موجب شده و به شهادت رساندن ایشان را توجیه می‌کرد.^۵

از سوی دیگر، دروغ بستن او به مولایش ابن عباس، زبانزد است و بزرگانی که می‌خواستند غلامان خود را از دروغ بستن به خویش برحذر دارند، عکرمه را مثال می‌زدند؛ برای نمونه، سعید بن مسیب به غلام خویش که «برد» نام داشت، چنین می‌گوید: «ای برد! مبادا همان‌گونه که عکرمه بر ابن عباس نیت دروغ داد، تو نیز بر من دروغ بندی».^۶

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۹. و نیز رک: الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۸. تفسیر فخر رازی، ج ۴، ص ۲۰۹.

۲. اسباب النزول، ص ۲۶۸،۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳.

۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳.

۴. همان.

۵. الأصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۵۳.

۶. الغدير، ج ۹، ص ۱۵۹ به نقل از المعارف، ص ۱۹۴. الأصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۵۳.

همچنین، از محمد بن سیرین درباره عکرمه پرسیدند، گفت: «خوش ندارم که در میان اهل بهشت، دروغگویی حضور داشته باشد».^۱

عطاء نیز درباره او گفته است: «او دروغگو و کذاب است».^۲

از طرفی، فرزند ابن عباس، علی بن عبدالله بن عباس تلاش می‌کرد او را از دروغ‌بستن به پدرش باز دارد و از ابزار تأدیب و تنبیه نیز در این راه استفاده می‌کرد، چنان‌که عبدالله بن ابی حارث گوید:

«به نزد علی بن عبدالله بن عباس رفتم و دیدم که عکرمه را کنار در به ریسمان بسته‌اند. گفتم: آیا این‌گونه با غلام خود رفتار می‌کنید؟ علی بن عبدالله بن عباس گفت: بسته‌ام او را، زیرا او به پدرم نسبت دروغ می‌دهد».^۳

اکنون پرسش آن است که آیا می‌توان به روایت چنین کسی که در دروغگویی و کینه‌توزی با امیر مؤمنان علیه السلام زیانزد است، اعتنا کرده و آن را در برابر ده‌ها روایات متواتر که برخی از آنها را همگان صحیح می‌دانند، قرار داد؟

بنابراین حدیثی با این مضمون که از ابن عباس روایت شده، از طریق عکرمه است که دروغ‌بستن او به مولایش ابن عباس آشکار است؛ اما درباره روایتی که سعید بن جبیر با همین مضمون، مستقیماً از ابن عباس نقل کرده، احتمال بسیار وجود دارد که به واسطه عکرمه بوده و در سلسله راویان تغییر تحریفی روی داده باشد؛ زیرا دیگر کسانی که این روایت را از ابن عباس نقل کرده‌اند، یعنی ابن ابی حاتم، ابن عساکر، ابن جریر، ابن مردویه، همگی آن را به واسطه عکرمه از ابن عباس روایت کرده‌اند.^۴

افزون بر این، احادیث و روایات متعددی که از ابن عباس و دیگران با موضوع نازل شدن آیه تطهیر درباره پنج تن علیهم السلام نقل کردیم، روایت عکرمه را رد می‌کند و این

۱. الکامل فی ضعفاء الرجال، ابواحمد عبدالله بن عدی جرجانی، ج ۳، بیروت: انتشارات دار الفکر، ج ۵، ص ۲۶۶.

۲. همان.

۳. الأصول العامة للفقهاء المقارن، ص ۱۵۳ به نقل از وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۲۰.

۴. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۲.

روایت، هرگز قدرت مقابله با آن روایات را ندارد.

۲. دقت و تأمل در متون و احادیث وارد شده درباره اهل بیت، اعم از احادیث مرتبط با آیه تطهیر و یا روایات دیگری مانند حدیث ثقلین، حدیث مباهله و ...، بیانگر آن است که در کاربردهای عام زبان عربی، واژه «اهل» به معنای همسران نمی باشد، مگر آنکه مجازاً به این معنا به کار رود که در این صورت نیز به صفت، قید یا قرینه متصل یا منفصلی نیاز دارد که کاربرد آن بدین معنا را تبیین کند و چنان که در سخن پیامبر خدا ﷺ خطاب به ام سلمه می بینیم، چنین قرینه ای وجود ندارد. آنجا که ام سلمه پرسید: «ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟» و حضرت فرمود: «نه، تو از اهل خیر هستی. تو همسر پیامبر هستی».^۱

همچنین، مسلم در صحیح آورده است که از زید بن ارقم پرسیدند: «اهل بیت آن حضرت چه کسانی هستند؟ آیا همسران او، اهل بیت هستند؟».

زید پاسخ داد: «نه، به خدا سوگند، همسر مرد، مدتی در کنار او می ماند و چه بسا او را طلاق دهد و او به نزد پدرش و خاندانش باز گردد».^۲

دلیلی که زید بن ارقم آورده نشان می دهد که در گفته پیامبر اکرم ﷺ، چنین قرینه ای که دلالت بر همسران داشته باشد، وجود ندارد. پس بعید نیست که منظور از «اهل»، تنها کسانی باشند که رابطه و پیوند خویشاوندی ثابت و نامتغیر دارند که از میان رفتنی نیست؛ اما همسر، هر چند به مرد نزدیک است، اما چنان که زید گفته است، رابطه خویشاوندی و قرابت او با عواملی چون طلاق و ... از میان رفتنی است.^۳

از طرفی، هیچ کس با نظر عروة بن زبیر و عکرمه مبنی بر اینکه آیه درباره همسران پیامبر ﷺ نازل شده، موافق نبوده است، بلکه:

به عکس، عقیده و باور رایج در آن زمان، برخلاف نظر آنها بوده است، چنان که از

۱. مناقب امیرمؤمنان، ج ۱، ص ۱۲۳. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳.

۳. الأصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۵۵.

جمله‌ای که در پاسخ به دیگران بیان کرده نیز چنین برمی‌آید، آنجا که گفته است: این گونه که شما عقیده دارید نیست، بلکه منظور، همسران پیامبر ﷺ است.^۱

دلیل دوم: عبارت است از متون و روایات مورد ادعا که به جز علی و فاطمه و دو فرزند آنها ﷺ، امّ سلمه یا واثله بن اسقع را نیز از مصداق‌های اهل بیت می‌داند. برای مثال از امّ سلمه روایت شده که گوید:

آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» در خانه من نازل گردید. رسول خدا، کسی را در پی علی و فاطمه و حسن و حسین فرستاده و چون آمدند، گفت: «اینها اهل بیت من هستند». من عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «چرا، ان شاء الله».^۲

و از اوزاعی روایت شده که یکی از رجال ما به نام ابو عمار گفت: از واثله بن اسقع لیشی شنیدم که گفت:

در پی علی آمدم و او را نیافتم. فاطمه گفت: به نزد رسول خدا رفته است تا او را فراخواند. بنشین.

پس علی به همراه رسول خدا ﷺ آمدند و وارد شدند. من نیز به همراه آنها داخل شدم. رسول خدا، حسن و حسین را نزد خود خواند و هر یک را بر یکی از زنان خود نشانده و فاطمه و همسرش را نیز به دامان خویش نزدیک کرد. پس جامه‌ای به دور آنها پیچید، در حالی که من در گوشه‌ای نشسته بودم. سپس فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»، خداوند، اینها اهل من هستند و اهل من، سزاوارترند.

عرض کردم: ای رسول خدا! آیا من نیز از اهل تو هستم؟ فرمود: «تو هم از اهل من هستی». این یکی از بزرگ‌ترین خواسته‌ها و آرزوهای من بود.^۳

۱. همان، ص ۱۵۲. الدر المنثور، ج ۶، ص ۶۰۳.

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۹۲.

۳. همان، ص ۶۴.

متونی از این قبیل، دلیل دیگری است مبنی بر اینکه آیه تطهیر، جز کسانی که شیعیان معتقدند، دیگران را نیز شامل می‌شود.

در پاسخ باید گفت که این دلیل نیز قابل قبول نیست؛ زیرا احادیثی که با این مضمون بیان شده و مجموع آنها به ده حدیث هم نمی‌رسد، یارای مقاومت در برابر متون و روایات متعدد ذکر شده را ندارند، چرا که استناد به احادیث دارای سند ضعیف، معقول نیست و آنچه «صحیح» نام دارد نیز خبر واحدی است که نمی‌تواند در برابر اخبار و احادیث متواتر، قد علم کند، چنان‌که آلوسی در تفسیر خود آورده است:

اخبار و احادیثی که موضوع گردآمدن علی و فاطمه و دو فرزند آنان در زیر عبا به وسیله پیامبر و فرمایش آن حضرت: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند» و دعا کردن آن حضرت برای آنها و قرارن دادن امّ سلمه در زیر عبا را نقل کرده‌اند، پرتعدادتر از آن است که قابل شمارش باشد و معنای اهل بیت در اینجا، معنایی خاص و ویژه است و منظور از آنان، کسانی هستند که در زیر عبا بودند و همسران پیامبر جز آنها نیستند.^۱

همسران پیامبر، خود نیز در روایات مختلف و با سلسله سندهای متعدد، به این مطلب اشاره کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره کردیم.^۲

از سوی دیگر، روایتی که واثله بن اسقع را جزء اهل بیت می‌داند نیز نمی‌تواند در برابر روایات صحیحی که از خود وی نقل شده و عبارت انتهایی در آن وجود ندارد، قرار گرفته و قابل توجه باشد. «گفتم: ای رسول خدا، آیا من نیز از اهل تو هستم؟ فرمود: «تو هم از اهل من هستی» و این از بزرگ‌ترین آرزوهای من بود».^۳

آنچه هنگام مشاهده این بخش‌های افزوده شده بر احادیث، به ذهن خطور می‌کند آن

۱. روح المعانی، ج ۲۲، ص ۱۴.

۲. تنها در کتاب شواهد التنزیل، افزون بر ۱۴۰ حدیث با الفاظ و اسنادات گوناگون در این باره وارد شده که بخشی از آنها را ذکر کردیم.

۳. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۴.

است که اینها همه ساخته و پرداخته اطرافیان حکمرانان بوده است، همان‌ها که تلاش می‌کردند با افزودن بر متون و احادیث شریف نبوی یا کاستن از آنها، از شأن و منزلت خاندان پیامبر ﷺ بکاهند و اگر جز این بود و واثله، جزء مصادیق آیه تطهیر قرار گرفته بود، ممکن نبود که از چنین شرافت و کرامت بزرگی غفلت کند و یا آن را به فراموشی سپارد و در احادیث صحیحی که راویان معتبر از خود او نقل کرده‌اند و برخی از آنها را از نظر گذرانیم، آن را ذکر نکند.

دلیل سوم: همگونی سیاق آیات قبل و پس از آیه تطهیر: و این مهم‌ترین دلیل است که مدعیان برای استدلال به اینکه همسران پیامبر ﷺ از مصادیق آیه تطهیر هستند، از آن استفاده می‌کنند. بدین ترتیب که به نظر آنها، آیه تطهیر در میان آیات ۲۸ تا ۳۴ از سوره احزاب آمده است و این آیات شریف، در ابتدا پیامبر اکرم ﷺ را خطاب قرار داده و به ایشان فرمان می‌دهد که از همسران خود بخواهد که میان دنیا و آخرت، یکی را انتخاب کنند: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأُزْوَاجُكُمْ...﴾. در ادامه، همسران ایشان مورد خطاب قرار گرفته، پند و اندرزهایی به آنان گوشزد شده و به آنان یادآوری شده که آنها با دیگر زنان مسلمان تفاوت دارند و کار خیر آنان، اجر مضاعف دارد، همچنان‌که گناه و خطای آنان نیز دو چندان عقوبت در پی خواهد داشت. آیه تطهیر نیز در میان همین آیات آمده و یکی از آیاتی است که شأن و جایگاه همسران پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌کند. بر اساس ادعای این افراد، همگونی سیاق آیات، دلیلی است که برای تعیین مصادیق اهل بیت کفایت می‌کند و دست‌کم، همسران پیامبر ﷺ نیز جزء مصادیق اهل بیت هستند.

پاسخ

مسئله «همگونی سیاق آیات» نیز با چندین اشکال مواجه است:

۱. شرط لازم برای آنکه مسئله همگونی سیاق را در سخن معتبر بدانیم آن است که نسبت به یکپارچگی مضمون آن سخن آگاهی داشته باشیم، به گونه‌ای که هر یک از اجزاء

آن، به وجود قرینه‌ای، با بخش دیگر ارتباط معنایی داشته باشد. پس واضح است که احتمال چندگانگی در جملات و عبارات به تنهایی برای بی‌اعتبار کردن مسئله همگونی سیاق کافی است.

در مورد آیات شریف قرآن نیز تنها در صورتی می‌توانیم آنها را قرینه‌ای برای یکدیگر و مصداقی از همگونی سیاق کلام بدانیم که ثابت شود آن عده از آیات، به یکباره و در یک مناسبت نازل شده‌اند.

از طرفی، بدیهی است که ترتیب آیات قرآن کریم، براساس زمان نزول انجام نگرفته و چه بسا آیه‌ای مدنی، در میان آیات مکی و یا بالعکس، قرار گرفته باشد. و با نگاهی گذرا به شأن نزول بسیاری از آیات قرآن، این موضوع به سادگی آشکار می‌شود.

بدین ترتیب، قرار گرفتن آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ، دلیلی بر اینکه به همراه آن آیات نازل شده باشد، نیست تا بتوان موضوع همگونی سیاق را در تعیین مصداق اهل بیت مورد توجه قرار داد. از طرفی، اثبات اینکه آیه تطهیر به همراه آیات قبل و پس از آن به یکباره نازل شده باشد، بسیار دشوار است و روایات متواتری که در همه طبقات رجال روایاتی متعدد دارند و بدان‌ها اشاره کردیم، برای نفی این احتمال کافی است و تصریح می‌کند که آیه تطهیر، مستقل از آیات پیش و پس از آن، به تنهایی نازل شده است.

افزون بر این، روایاتی وجود دارد که نشان می‌دهد آیه تطهیر، مدتی که چندان هم کوتاه نیست، پیش از آیات مربوط به همسران پیامبر نازل شده است، چرا که پیامبر اکرم ﷺ، نخستین بار آیه تطهیر را هنگام ازدواج فاطمه و علی علیه السلام تلاوت کردند و در ادامه نیز تا چهل روز پس از آن، هر صبح دم بر در خانه آن دو ایستاده و ندا می‌دادند: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». از سوی دیگر، مفسران براین عقیده هستند که آیات مربوط به همسران پیامبر، پس از ازدواج آن حضرت با تعدادی از آنها نازل شده است، به طوری که برخی از آنها، تعداد همسران پیامبر علیه السلام را در هنگام نزول این

آیات، نه نفر دانسته‌اند^۱ و هیچ یک از مفسران در اینکه «حفصه» در زمان نزول آیات، همسر پیامبر ﷺ بوده و از جمله زنانی است که رسول خدا ﷺ، مطابق با آیات مذکور، او را مخیر کرد که میان دنیا و آخرت، یکی را برگزیند، تردید ندارند.^۲

مطابق با نقل طبری و دیگر تاریخ‌نگاران، ازدواج پیامبر اکرم ﷺ با حفصه در سال سوم هجرت و پیش از جنگ احد بوده است^۳ و این تاریخ، تقریباً یکسال یا بیشتر، پس از ازدواج فاطمه بوده است.^۴

با توجه به روایت‌های نقل شده از امّ سلمه که آیه تطهیر در خانه او نازل شده است، می‌توان دریافت که این آیه به تنهایی نازل شده است، چنان‌که حال و هوای پیاده شده در این روایت‌ها، اعم از گردآوردن اهل خانه، قراردادن آنان در زیر عبا، بازداشتن امّ سلمه از حضور در کنار آنان و دیگر شواهد نیز همگی بر این موضوع صحه می‌گذارد.^۵

بدین ترتیب، حتی اگر این ارزیابی‌ها دقت و طعیت کامل نیز نداشته باشد، دست‌کم احتمال و تردیدی ایجاد می‌کند که ما را از قائل شدن به همگونی سیاق آیات باز می‌دارد.

۲. تمامی ضمایی که در آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ آمده مونث هستند، به جز ضمایی که در آیه تطهیر آمده است. آنجا که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ... وَمَنْ يَفُتْ مِنْكُنَّ... يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ... إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ... وَقُلْنَ... وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ... وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾ و در ادامه نیز آمده است: ﴿وَإِذْ كُنَّا نَتْلُو فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ...﴾ و آیه تطهیر در میان این آیات شریف، با ضمائر مذکور آمده است.

۱. ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۹۶. مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵۱.

۲. ر.ک: الدر المنثور، ج ۶، ص ۵۹۳.

۳. تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۹۹.

۴. چنان‌که اشاره کردیم، ازدواج فاطمه ﷺ پس از جنگ بدر صورت گرفت.

۵. الأصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۵۸.

افزون بر آن، لحن کلام و نوع خطاب نیز در همه آیات با آیه تطهیر تفاوت دارد، به گونه‌ای که همه آیات تصریح دارند که دستیابی همسران پیامبر ﷺ به پاداش مضاعف و یا عذاب دو چندان، به خود آنان و اراده و انتخابشان بستگی دارد، چنان که می‌فرماید: ﴿إِنْ كُنْتُمْ... وَإِنْ كُنْتُمْ... مَنْ يَأْتِ...﴾. در بقیه موارد نیز این گونه است؛ اما آنجا که به اهل بیت مربوط می‌شود، بیان می‌فرماید که اراده الهی و نه اراده آنان، این گونه مقرر فرموده که پلیدی را از آنان دور و آنها را پاکیزه و مطهر گرداند.

و چگونه ممکن است که اراده الهی که حتمی و تخلف‌ناپذیر است، بری بودن همسران پیامبر اکرم ﷺ و پاک شدن آنان از همه آلودگی‌ها و پلیدی‌ها را مقرر کرده باشد، حال آنکه در آیات پیشین این احتمال به قوت خود باقی است که چه بسا آنان در دام دنیا و زیورهای آن گرفتار آیند. بدیهی است که این احتمال، با تعلق اراده قطعی الهی مبنی بر پاک گرداندن اهل بیت، مطابقت و همگونی ندارد.

این نکته ما را به اثبات اینکه آیه تطهیر به تنهایی نازل شده و موضوعیت مستقل داشته است، نزدیک‌تر می‌کند. حتی اگر به همراه این آیه آیات دیگر نیز نازل شده باشد، شأن نزول آن با آیات پیش و پس از آن تفاوت دارد، چرا که لازمه همگونی سیاق آن است که از یک سو، ضمائر به کار رفته در همه عبارات یکسان بوده و از سوی دیگر، لحن کلام و نوع خطاب نیز یکسان و متحد باشد که چنین مشخصه‌ای را در آیات مذکور مشاهده نمی‌کنیم. از این رو، فخر رازی به ناچار، آیه تطهیر را برخلاف آنچه که ظاهر عبارات آن اقتضا می‌کند، معنا کرده است. آنجا که می‌گوید:

معنای آیه آن است که خداوند از امر و نهی کردن به شما (همسران پیامبر) سودی نمی‌برد و آنچه که شما انجام دهید، سودی به او نمی‌رساند، بلکه به نفع خود شماست و فرمان خداوند با توجه به مصلحت خودتان بوده است.^۱

اما پرسشی که ممکن است در اینجا به ذهن برسد آن است که: اگر آیه تطهیر به همراه

۱. تفسیر فخر رازی، ج ۲۴، ص ۲۰۹.

آیات قبل و بعد از آن نازل نشده که به احتمال قوی چنین است، و یا اینکه با آن آیات نازل شده؛ اما شأن نزول آن متفاوت است؛ چه تناسبی وجود دارد که این آیه در میان آیات مربوط به همسران پیامبر ﷺ قرار گیرد؟

پاسخ‌های مختلفی به این پرسش داده شده است که ما به آوردن یکی از آنها بسنده می‌کنیم: از دقت و تأمل در ساختار و محتوای این آیات شریف چنین برمی‌آید که همسران پیامبر، یا دست‌کم برخی از آنها:

نسبت به تنگناها و دشواری‌های که زندگی در خانه پیامبر ﷺ برایشان به همراه داشت ابراز نارضایتی می‌کردند. به آن حضرت شکایت می‌بردند و پیشنهاد می‌کردند که گشایشی در زندگی آنها ایجاد نموده و آنان را از نعمت‌ها و زینت‌های زندگی مادی بهره‌مند کند. خداوند سبحان نیز آن حضرت را فرمان داد که همسران خود را مخیر گرداند که یا ایشان او را ترک کنند و به آنچه می‌خواهند، برسند و یا در کنار آن حضرت باقی بمانند و با وضع موجود بسازند.^۱

متون و روایات بسیاری در بیان شأن نزول این آیات آمده که علت نزول این آیات را بدرفتاری برخی از آنها نسبت به پیامبر اکرم ﷺ برشمرده است، به گونه‌ای که برخی از آنان، رسول خدا را به خشم آورده و در طول روز آن حضرت را تنها می‌گذاشتند تا نفقه بیشتری بستانند. از جمله این روایات، حدیثی است که بخاری و دیگران در صحیح نقل کرده و آورده‌اند:

هنگامی که همسر عمر درباره رفتار همسران پیامبر با آن حضرت، به عمر توضیح می‌داد، عمر رو به حفصه، دختر عمر و همسر رسول خدا ﷺ، کرد و گفت: آیا به نزد رسول خدا باز می‌گردی؟

حفصه گفت: بله، اما هر یک از ما، در طول روز ایشان را تنها می‌گذارد.
(عمر) گفت: هر یک از شما چنین کند، ناکام و زیانکار خواهد بود. آیا خود را از خشم

خداوند که بر اثر خشم پیامبرش فرو خواهد آمد، در امان می‌بینید؟ هر که گرفتار خشم خدا شود، هلاک گردد.^۱

همچنین، مسلم در صحیح به نقل از جابر بن عبدالله انصاری آورده است: «ابوبکر به نزد رسول خدا ﷺ آمد، در حالی که عده‌ای بر در خانه حضرت نشسته بودند. ابوبکر اجازه ورود خواست؛ اما حضرت اجازه نفرمود. سپس عمر نیز آمد و اجازه خواست؛ اما به او هم اجازه داده نشد. اندکی بعد به ابوبکر و عمر اجازه فرمود و آنها وارد شدند. پیامبر اکرم ﷺ نشسته بود. همسرانش نیز گرد او بودند و حضرت سکوت کرده بود. عمر ﷺ گفت: سخنی با پیامبر ﷺ بگویم، باشد که تبسمی کند. پس عرض کرد: ای رسول خدا! از این پس اگر همسرم (دختر زید) را ببینم که از من نفقه می‌خواهد، گردنش را می‌زنم!

پیامبر اکرم ﷺ را خنده آمد، چنان‌که دندان‌های پسین ایشان پدیدار گشت و فرمود: «چنان‌که می‌بینی اینها دور من نشسته‌اند و نفقه می‌خواهند».

ابوبکر برخاست و به سوی عایشه ﷺ رفت تا او را بزند. عمر نیز به سوی حفصه رفت، در حالی که هر دو (عمر و ابوبکر) می‌گفتند: از رسول خدا خواسته‌ای دارید که در توان او نیست؟!

پیامبر اکرم ﷺ آنها را از این کار بازداشت. همسران آن حضرت گفتند: به خدا سوگند از این پس از رسول خدا چیزی را که در توان او نیست طلب نخواهیم کرد.

(راوی گوید: و در اینجا بود که خداوند متعال آیات تخییر را نازل فرمود).^۲

در روایت دیگری اینطور آمده است:

«... پیامبر فرمود: «چنان‌که می‌بینی، اینها (همسرانم) گرد من نشسته و نفقه می‌خواهند». در این لحظه، ابوبکر به سوی عایشه رفت تا گردنش را بزند. عمر نیز به سوی

۱. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۰۴. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۹۴.

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۷.

حفصه رفت تا گردن او را بزند! در حالی که هر دو می‌گفتند: از رسول خدا چیزی می‌خواهید که در اختیار ندارد!

(همسران پیامبر) گفتند: به خدا سوگند هرگز از رسول خدا چیزی را که برایش مقدور نیست نمی‌خواهیم.

پس رسول خدا، یک ماه یا بیست و نه روز از آنان دوری گزید و پس از آن، آیه ﴿يَأَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ...﴾ تا ﴿... أَجْزًا عَظِيمًا﴾ نازل شد.^۱

بدین ترتیب، این آیات کریمه در شرح حال همسران پیامبر اکرم ﷺ نازل شده و آنان را نسبت به درافتادن به دام گناه و معصیت هشدار داده و بیان فرموده که مضاعف بودن پاداش یا عذاب، به سبب پیوند و انتساب آنان به پیامبر اکرم ﷺ است و رابطه‌ای که میان آنها با پیامبر خدا وجود دارد، اگر با تقوا و پرهیزکاری و احساس همراه نباشد، هیچ‌گونه برتری یا کرامتی را در نزد خداوند متعال موجب نخواهد شد، چنان‌که خداوند می‌فرماید: ﴿يَنْسَاءَ النَّبِيُّ... أَتَقِيْنُ﴾.

و آنچه که خداوند بر آنان تکلیف فرموده، با وجودی که بر تمامی انسان‌های مکلف واجب است؛ اما در مورد آنها تأکید بیشتری وجود دارد و بر آنان است که در پیروی از احکام و دستورات الهی بیشتر همت گمارند و بیش از دیگر زنان در دین خدا رعایت احتیاط را بنمایند، چرا که آنان در خانه‌ای حضور دارند که خداوند متعال، رجس و پلیدی را از اهل آن دور کرده و آنان را پاکیزه و مطهر قرار داده است، چنان‌که در کتاب دلائل الصدق آمده است.

خداوند، همسران پیامبر را امر و نهی کرده و تربیت فرموده تا اهل بیت را تکریم نماید تا هرگز به واسطه اعمال همسران پیامبر، اعتبار اهل بیت را گزند نرسد و یا به دلیل کارهای آنان، اهل بیت را عیب و ننگی پیش نیاید و کسی از گنهکاران به آنها انتساب پیدا نکند. از این رو خداوند متعال، در ابتدای آیات مذکور می‌فرماید: ﴿يَنْسَاءَ

النَّبِيِّ ... النِّسَاءِ»، تا مشخص شود که این تفاوت، به دلیل پیوند آنان با پیامبر ﷺ و خاندان اوست، نه به خاطر خود آنان. بدین ترتیب آنان در یک مرتبه و اهل بیت در مرتبه‌ای دیگر هستند. همچنان‌که گفته شود: «ای همسر فلانی! تو همانند دیگر زنان نیستی و باید عفت پیشه کنی و خود را پیوشانی و از دستورات خدا پیروی کنی، چرا که همسر تو به خاندان پاکی تعلق دارد که خداوند می‌خواهد آنان را از پلیدی‌ها دور کند و از کاستی‌ها مصون دارد».^۱

بدین ترتیب، گویی آیه تطهیر در این بخش از آیات قرار گرفته تا نشان دهد که خانواده پیامبر اکرم ﷺ به دو بخش تقسیم می‌شوند: یک بخش از آنها که فرمان داده شده‌اند تا احکام و فرامین الهی را اطاعت کنند، به اخلاق و فضایل اخلاقی پایبند باشند و صفات پسندیده را در خود تقویت کنند، آن هم نه برای خودشان، بلکه به دلیل پیوند و انتسابشان به شخصیتی همچون رسول خدا ﷺ که از هر عیب و نقصی مبرا و منزّه است. قرآن کریم، این عده را «نساء النبی» (همسران پیامبر) می‌نامد و حتی آن‌گاه که سخن از خانه و منزل به میان می‌آید، کلمه بیت (خانه) را به پیامبر ﷺ نسبت نمی‌دهد، بلکه «بیت» را به آنان اضافه می‌کند، آنجا که می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ» و یا «وَأَذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ» و به طور کلی در این آیات شریف، هیچ نشانه و دلیلی مبنی بر امتیاز، برتری، برگزیدگی و یا جایگاه خاص آنان در نزد خداوند متعال وجود ندارد.

اما بخش دیگری از خانواده پیامبر اکرم ﷺ، کسانی هستند که خداوند متعال آنان را برگزیده و با اراده حتمی و تخلف‌ناپذیر خود، چنین مقدر فرموده که آنان از هر نوع آلودگی و زشتی مصون مانده و از بالاترین درجات عصمت برخوردار باشند و این عده همان‌ها هستند که از آنان به «اهل بیت» تعبیر شده است، بدون اینکه کلمه‌ای در توصیف و توضیح «بیت» بدان افزوده گردد، چنان‌که گویی در تمام دنیا، تنها همین یک «بیت»، آن

۱. دلائل الصدق، شیخ محمدرضا مظفر، قم: انتشارات بصیرتی، ۱۳۵۹ هـ، ج ۲، ص ۷۲.

خانه مورد نظر است، همان‌گونه که کعبه معظم را بیت الله نامیده‌اند و آن را «البیت» و «البیت الحرام» نیز می‌گویند.

اهل این «بیت» ارجمند، همان پنج تن هستند که در زیر عبا گرد آمدند و در رأس آنها نیز صاحب بیت و سرآمد آنان یعنی حضرت رسول الله ﷺ قرار دارد.

بدین ترتیب، آیه تطهیر همانند یک جمله معترضه و یک عبارت توضیحی در میان آیات مذکور درج شده است تا تفاوت میان دو گروه مذکور از خاندان پیامبر اکرم ﷺ را آشکار سازد تا مبادا کسی گمان کند که همه افراد این خاندان، از یک قماش هستند و در یک جایگاه قرار دارند. از این رو، آنجا که سخن از وعده و وعید به میان می‌آید و هشدار داده می‌شود که مبادا در گرداب دنیا و مافیها گرفتار شوند، روی سخن متوجه همه افراد این خانواده نیست، بلکه به یک بخش از آنها که همان «نساء النبی» هستند، هشدار داده می‌شود؛ اما گروه دیگر را خداوند برگزیده و با دورکردن از پلیدی‌ها، کرامت بخشیده و پاک و مطهر قرار داده است.

۳. حتی اگر از آنچه گفتیم، صرف نظر کنیم و توجه به همگونی سیاق آیات را ممکن بینداریم، «در این حالت نیز نوعی اجتهاد در مقابل نص است و نص روایات مذکور کافی است تا راه را بر هرگونه اجتهاد و اعمال سلیقه شخصی در بیان مطلبی بر خلاف آنها ببندد».^۱

۴. هر انسانی که چنین آیه شریفی شامل حال او شده باشد، آن را شرافتی برشمرده، بدان افتخار می‌کند و هر گاه که ضرورت ایجاب کند، به بیان این فضیلت خویش خواهد پرداخت و این نکته را در بسیاری از بیانات و موضع‌گیری‌های پنج تن اهل بیت ﷺ مشاهده می‌کنیم، به گونه‌ای که آنها در موارد متعددی اعلام فرموده‌اند که این آیه در شأن آنها نازل گردیده است، چنان‌که در خطبه مذکور دیدیم که رسول خدا ﷺ به مردم اعلام

فرمود که خداوند متعال، بیت ایشان را برترین خانه‌ها قرار داده و اینکه آن حضرت در زمره کسانی هستند که خداوند متعال، زشتی و پلیدی را از آنان دور کرده و آنان را پاک و مطهر قرار داده است.

همچنین، حضرت امام حسن علیه السلام، پس از آنکه ضربت سرنیزه به پای ایشان اصابت کرد، در میان مردم به سخن آمده و فرمودند: «ای اهل عراق! در رفتار با ما از خداوند پروا کنید که ما حکمرانان و سرآمدان شما هستیم و ما اهل بیتی هستیم که خداوند عزوجل درباره آنها فرموده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾. حضرت آنقدر به سخن گفتن ادامه دادند که همه حاضران در مسجد به گریه افتادند.

ابن حجر در مجمع الزوائد گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده و جمله راویان آن ثقه و مورد اعتماد هستند».^۱

اما در میان همسران پیامبر صلی الله علیه و آله مشاهده نشده که کسی از آنها چنین مطلبی را درباره خود بر زبان آورد و ادعا کند که آیه تطهیر درباره او نازل شده است. حال آنکه برخی از همسران پیامبر، به شدت نیازمند آن بودند که با چنین اعلامی، مواضع سیاسی خویش را در مخالفت با خلافت و حکومت وقت توجیه نمایند و آن را صحیح جلوه دهند. اما آنها نه تنها چنین نکردند، بلکه به عکس، عایشه، ام سلمه در مطالبی که پیرامون حدیث کساء آورده‌اند، اعتراف کرده‌اند که با وجود آنکه آرزو داشتند به زیر عبا وارد شوند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله چنین اجازه‌ای را به آنها ندادند و اصرار داشتند که آن دو جزء اصحاب کساء محسوب نشوند، چنان‌که در احادیث مذکور بدان اشاره شد.

مجمع می‌گوید: «به همراه مادرم به نزد عایشه رفتم. مادرم از او پرسید: چگونه می‌بینی حضور خود را در جنگ جمل؟ عایشه گفت: آن یک تقدیر الهی بود. سپس مادرم درباره علی از او پرسید. عایشه گفت: از من درباره کسی می‌پرسی که محبوب‌ترین مردم در نزد

رسول خدا ﷺ و همسر محبوب‌ترین مردم در نزد ایشان بود. روزی دیدم که رسول خدا، علی و فاطمه و حسن و حسین را در زیر جامه‌ای گرد آورد و سپس فرمود: «خداوند! اینها اهل بیت من و نزدیکان من هستند. پس پلیدی را از آنان دور کن و آنها را پاک و مطهر گردان». من گفتم: ای رسول خدا! آیا من هم از اهل تو هستم؟ فرمود: «دور باش؛ اما تو از نیکان هستی».^۱

همچنین، عمار بن ابی معاویه الدهنی از عمره چنین نقل کرده است: از امّ سلمه شنیدم که می‌گفت: «آیه ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ در خانه من نازل گردید و در هنگام نزول آن، هفت نفر در خانه بودند: جبرئیل، میکائیل، پیامبر اکرم ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام».

من در کنار در نشسته بودم، گفتم: ای رسول خدا! آیا من از اهل بیت نیستم؟ فرمود: «تو از نیکان هستی، تو از همسران پیامبر هستی»؛ اما نگفتم که من از اهل بیت هستم».^۲ و در برخی روایات به نقل از امّ سلمه چنین آمده است: «اگر می‌گفت بله، برایم از هر آنچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، با ارزش‌تر بود».^۳

شبهه دوم

این شبهه در نوشته‌های برخی از مفسران از جمله آلوسی وارد شده است که در تفسیر خود و در اعتراض به اثبات معصوم بودن اهل بیت با استفاده از این آیه شریف، آورده است: برخی از بزرگان متأخر در مورد این مسئله معتقدند که حتی اگر هر آنچه که شیعیان در این باره می‌گویند صحیح باشد، این آیه بیانگر عصمت آنان نیست، بلکه دلیلی بر عدم اثبات عصمت است؛ زیرا درباره کسی که پاک و طاهر باشد، نمی‌توان گفت: «می‌خواهم او را پاک گردانم» که چنین امری، تحصیل حاصل و نامعقول است.

۱. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۸۲.

۳. همان، ص ۱۳۳.

در نهایت می‌توان گفت که این آیه نشان می‌دهد که آنان، پس از آنکه اراده الهی چنین مقدر کرده که از رجس و پلیدی دور باشند، از زشتی‌ها مصون خواهند بود و این موضوع مبتنی بر اصول عقیدتی اهل سنت است نه شیعیان، چرا که از نظر آنان (شیعیان)، تعلق اراده مطلق الهی، لزوماً به معنای وقوع امر نیست.

خلاصه آنکه اگر منظور آیه شریف بیان عصمت بود، باید این گونه می‌فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»: خداوند پلیدی و زشتی را از شما دور کرد و شما را پاک و مطهر قرارداد.^۱

به این بخش از سخنان آلوسی، اشکالاتی وارد است:

۱. در خصوص ادعای او مبنی بر اینکه «شیعیان، تعلق اراده الهی بر امری را، الزاماً به معنای تحقق آن امر نمی‌دانند»، باید گفت که این ادعا بسیار عجیب و غیرواقعی است و هیچ یک از شیعیان بدان معتقد نمی‌باشد. بهتر آن بود که برای نمونه، دست‌کم یکی از شیعیان را که چنین عقیده‌ای دارد، نام می‌برد. در ضمن در بحث «اراده» در فصول گذشته به تفصیل به این موضوع پرداختیم.

۲. در مورد مسئله «تحصیل حاصل» اگر منظور او، چنان که از محتوای گفته او، به ویژه بخش پایانی آن چنین برمی‌آید، به کاربردن تعبیر «یذهب» در آیه شریف باشد، با فرض اینکه معنای «دور کردن»، از میان بردن پلیدی‌های موجود باشد و نه نفی ابتدایی آن، بدین ترتیب نویسنده مدعی است که نه تنها این آیه عصمت را به اثبات نمی‌رساند، بلکه دلالت آن بر عدم عصمت آشکارتر است.

در بیان پاسخ نقضی و حلی این شبهه باید گفت:

نخست آنکه، براساس اجماع و اتفاق نظر همه مفسران و محدثان، نه تنها پیامبر اکرم ﷺ از جمله اصحاب کساء و مصادیق آیه شریف هستند، بلکه مطابق با آنچه از احادیث و روایات ذکر شد، ایشان برترین و والاترین آنان می‌باشند. بنابراین اگر مطابق

ادعای آلوسی که معتقد است «این افراد، پس از آنکه اراده الهی چنین مقدر کرده که از رجوع پلیدی دور باشند، از زشتی‌ها مصون خواهد بود»، دورشدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از پلیدی‌ها، پس از نزول این آیه باشد، معنای گفته او آن است که ایشان پیش از نزول آیه، معصوم و مطهر نبوده‌اند که نه تنها آلوسی بلکه هیچ یک از مسلمانان چنین عقیده‌ای ندارد، زیرا کسی نمی‌تواند تردید کند که حضرت، دست‌کم از زمان مبعوث شدن به پیامبری، از عصمت برخوردار بوده‌اند. از طرفی، بدیهی است که این آیه، مدتی نه چندان کوتاه پس از بعثت نازل شده است.

دوم آنکه واژه «اذهب» (دور کرد، برد) و مشتقات آن در کاربردهای رایج زبان عربی، هم به معنای «رقع» و هم به مفهوم «دفع» به کار رفته است. بدین معنا که هم بر «از میان بردن آنچه وجود دارد» و هم بر «نفی ابتدایی آنچه که ممکن است واقع شود»، دلالت دارد. احادیث شریف نقل شده از معصومین، بهترین گواه این مدعاست، چنان‌که به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمده است:

من اطعم اخاه حلاوة اذهب الله عنه مرارة الموت.^۱

و یا از امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که فرمود:

من ابتداء بالملح اذهب الله عنه سبعین نوعاً من البلاء.^۲

و از حضرت امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

من تصدق بصدقة حين يصبح، اذهب الله عنه نحس ذلك اليوم.^۳

با دقت در معنای این احادیث و دیگر روایات، در می‌یابیم که واژه «اذهب» در این عبارات به معنا «نفی ابتدایی» چیزی است که می‌تواند وقوع پیدا کند. به عبارت دیگر، «اذهب الله عنه...» بدین معناست که خداوند، واقع شدن آن را از او نفی می‌کند، نه اینکه ابتدا

۱. هر که کام برادر دینی‌اش را شیرین کند، خداوند تلخی جان‌دادن را از او دور نماید. (مستدرک الوسائل،

حاج میرزا حسین نوری طبرسی، ج ۲، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ هـ / ۱۹۸۸ م، ج ۱۶، ص ۳۵۵).

۲. هر که طعام را به نمک آغاز کند، خداوند هفتاد گونه بلا و بیماری را از او دور کند. (کنز العمال، ج ۱۰، ص ۸۶).

۳. هر که صبح هنگام صدقه دهد، خداوند نحوست آن روز را از وی دور گرداند. (الکافی، ج ۴، ص ۶).

آن بلا یا سختی بر او واقع شود و سپس خداوند آن را «رفع» نماید.
سیدعلی خان در ریاض السالکین در شرح دعای معصوم علیه السلام: «فازخ عنا ریب الارتیاب»: خداوندا! شائبه تردید و شک [در دین خود] را از ما دور گردان، چنین آورده است:

در اینجا منظور از دورکردن و از بین بردن، «برطرف کردن شک و تردید پس از به وجود آمدن آن» نیست، هر چند معنای اصلی آن در لغت چنین باشد. بلکه معنای «دورکردن» در این عبارت همانند کاربرد آن در آیه شریف **﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾** است که به معنای از میان بردن عوامل به وجود آورنده پلیدی و نفی ابتدایی آن است، نه به مفهوم برطرف کردن و از بین بردن آن پس از واقع شدن. از این رو زمخشری می گوید: آیه تطهیر بیان می کند که خداوند چنین اراده کرده که اهل بیت رسول الله، مرتکب گناهان نشوند و به وسیله تقوی، از خطا و گناه مصون مانند.^۱

زمخشری گوید:

وقتی می گویی: «منزه است خدایی که جسم پشه را کوچک کرد و پیکر فیل را بزرگ نمود»، بدین معنا نیست که از بزرگی به کوچکی و یا از کوچکی به بزرگی تغییر داد و یا اگر کسی به چاه کن بگوید: «دهانه چاه را تنگ و پایین آن را فراخ کن»، مراد آن نیست که دهانه را از فراخی به تنگی و پایین آن را از تنگی به فراخی تغییر ده، بلکه منظور آن است که آنها را از ابتدا، مطابق با این ویژگی ها ایجاد کن.^۲

بدین ترتیب آشکار می شود که معنای آیه شریف و مفهوم عبارت **﴿لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ...﴾**، نفی ابتدایی پلیدی و دوربودن همیشگی زشتی از آن پاک نهادان است.

این روش، یکی از اسلوب های تعبیر در قرآن کریم است که انبیاء عظام و بندگان مخلص خداوند را چنان توصیف می کند که رجس و پلیدی به آنان نزدیک نمی شود

۱. ریاض السالکین، ج ۵، ص ۱۴۹. الکشاف، ج ۳، ص ۵۳۸.

۲. الکشاف، ج ۴، ص ۱۵۴.

و فحشاء و منکر از آنها روی گردان است، چنان که می فرماید: ﴿كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْأَمْخَلَصِينَ﴾^۱ بدین معنا که بدی و فحشاء از یوسف علیه السلام روی گردان بودند، نه اینکه آن حضرت از آنها دور باشد.

زیرا اگر معنای دوم (دوری یوسف علیه السلام از بدی و فحشاء) را بیان فرموده باشد، بدین معناست که در وجود آن حضرت، زمینه تن دادن به بدی و فحشاء وجود داشته و نیازمند آن بوده که خداوند او را از بدی و زشتی دور گرداند و این، با فرموده خداوند مبنی بر اینکه یوسف علیه السلام از بندگان مخلص خداست، منافات دارد؛ زیرا خداوند آنان را برای خویش برگزیده و خالص گردانده است. آنها مختص خداوند متعال هستند و هیچ کس و هیچ چیز نمی تواند با خداوند شریک شود. پس آنان هیچ گاه از شیطان یا هوای نفس یا هیچ کس دیگر جز خداوند متعال پیروی نخواهند کرد.^۲

شبهه سوم

آلوسی از جمله کسانی است که این شبهه را نیز دامن زده و گفته است: از جمله دلایلی که نشان می دهد اراده در این آیه به مفهوم تشریعی به کار رفته است و معنای مشهور یا «اراده تکوینی» که مستلزم وقوع حتمی فعل است مورد نظر نبوده، آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگامی که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به زیر عبا گرد آورد، فرمود: «خداوند! اینها اهل بیت من هستند، پس زشتی را از آنها دور گردان و آنان را پاک و مطهر قرار ده» و این دعا نشان می دهد که واژه اراده در این آیه، به معنای مشهور آن، که همان «اراده تکوینی» است به کار نرفته، و گر نه چه نیازی بود که حضرت به درگاه خداوند چنین دعایی کند؟ در این صورت، دعای پیامبر صلی الله علیه و آله در واقع دعا برای تحقق یک امر لازم الاجراء بوده و چنین دعایی غیر منطقی نیست.^۳

۱. این گونه بدی و فحشا را از او دور کردیم که او از بندگان مخلص ما بود. (یوسف: ۲۴).

۲. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۲۹.

۳. روح المعانی، ج ۱۹، ص ۱۸.

در پاسخ باید گفت:

اولاً، حتی اگر معنای اراده را در این آیه، «اراده تشریعی» بدانیم، باز هم مشکل «تحصیل حاصل» که آلوسی آن را در مورد «اراده تکوینی» مطرح کرده بود، به جای خود باقی است؛ زیرا در این حالت، به فرض اراده تشریعی نیز معنای دعا این‌گونه خواهد بود: «خداوند! اهل بیت مرا مشمول اوامر و نواهی خود قرار ده و آنان را به احکامی که بر همگان تکلیف فرموده‌ای، پایبند و مقید نما». آیا این دعا نیز نتیجه و معنایی جز همان «تحصیل حاصل» که آلوسی در صدد رهایی از آن بوده، در برخواهد داشت؟!

ثانیاً، تحقق یک خواسته، با دعا برای استمرار و افزایش آن منافاتی ندارد، چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که خداوند درباره او می‌فرماید: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ خود نیز همه روزه ده بار در برابر خداوند به نماز می‌ایستاد و عبارت «أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»^۲ را به زبان می‌آورد. آن حضرت، پیش از بیان این دعا به راه راست هدایت نشده بودند؟! پس باید گفت که این قبیل دعاها، برای استمرار و ادامه روند هدایت بوده است؛ اما باید از آلوسی پرسید که چرا این دعا را «تحصیل حاصل» ندانسته است؟!

ثالثاً، دعا برای پاک‌شدن و یا دعا برای هر امر محقق شده را به دو گونه می‌توان تفسیر و تعبیر کرد:

۱. محقق‌شدن امری در وجود انسان، به معنای بی‌نیازی او از خداوند متعال برای ادامه و استمرار آن نیست که اگر خداوند متعال اراده فرماید که آن حالت را از بین برده یا در آن تغییر ایجاد کند، بر انجام آن تواناست و انسان را امکان خروج از دایره قدرت حق تعالی نخواهد بود. بدین ترتیب هر انسانی در هر لحظه از لحظات عمر خود، در اصل وجود و بقای خویش و نیز در کسب علم، روزی، قدرت و ... به فیض و لطف خداوندی نیازمند

۱. به راستی، تو (ای پیامبر!) هدایتگر (مردمان) به راه راست هستی. (شوری: ۵۲).

۲. ما را به راه راست هدایت فرما. (فاتحه: ۶).

است که خداوند متعال در تمام امور مثبت خود را مقرر فرموده است، چنان که می فرماید:

﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾.^۱

از این رو، ممکن است دعای رسول اکرم ﷺ مبنی بر تطهیر و پاک نمودن اهل بیت خویش، در حقیقت درخواست ادامه و استمرار این امر محقق شده از سوی خداوند متعال باشد.

این گونه دعاها، نشانگر ادب و معرفتی است که خداوند متعال، پیامبران و بندگان برگزیده خویش را بدان پرورش داده است، چنان که آنان، در آنچه که به آنها عطا شده هیچ گونه استقلال و خودکفایی نمی بینند و بر توانایی های خویش اتکا نمی کنند، بلکه خود را همواره فقیر و نیازمند خداوند متعال و محتاج لطف و فیض بی کران او می دانند همچنان که خداوند سبحان می فرماید: ﴿وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَدًا﴾ * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ.^۲

علامه طباطبایی گوید:

قرآن کریم در مقام ارائه تعالیم الهی بیان می فرماید که هر آنچه از ذات و فعل و تأثیر در عالم هستی وجود دارد، تنها تحت مالکیت خداوند متعال است و اوست که قادر است به خواست خود در آنجا تصرف کند و آن گونه که می خواهد بر آنان حکم راند و هیچ کس نیز در حکم او تصرف نتواند کرد. کسی نمی تواند مالک شیئی باشد، مگر آنکه خداوند آن را تحت مالکیت او قرار دهد و بر او توانایش نماید. پس خداوند مالک حقیقی آن چیزی است که با مالکیت انسان در آورده و تواناست بر آنچه که تحت قدرت انسان قرار داده است.

تا آنجا که می گوید:

پس شایسته است که انسان عارف که از عظمت پروردگار آگاه است و خویش را در

۱. شما چیزی را اراده نمی کنید، مگر آنکه اراده خداوند، که پروردگار جهانیان است نیز بدان تعلق گرفته باشد. (تکویر: ۲۹).

۲. هرگز درباره امری مگو که من فردا آن را انجام می دهم، مگر آنکه (بگویی:) اگر خداوند چنین خواهد. (کهف: ۲۳ و ۲۴).

برابر او تسلیم نموده، خویش را علت مستقل اعمال خود و بی‌نیاز از خداوند نپندارد و خود را منشأ توانایی خویش نشمارد و (آگاه باشد که) همه توانایی‌ها از آن خداوند است، پس هرگاه که عزم بر امری کند، با توکل بر خداوند متعال تصمیم گیرد ...^۱

خداوند متعال از زبان یوسف صدیق علیه السلام می‌فرماید: ﴿وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ﴾.^۲

علامه طباطبایی در تفسیر این آیه شریف گوید:

آن نیروی قدسی که یوسف علیه السلام با تکیه بر آن دامن از گناه بر کشید، همچون فیضی تدریجی بود که لحظه به لحظه از جانب خداوند متعال بر او افاضه می‌شد و این‌گونه نبود که به یکباره بر او نازل شده و به پایان رسیده باشد که در این صورت دیگر نیاز به فیض خداوندی وجود نداشت. از این‌رو، یوسف علیه السلام در بیان آن عرض کرد: ﴿وَالَا تَصْرِفْ عَنِّي﴾: اگر از من دور نکنی، و نگفت: «ان لم تصرف عني»: اگر از من دور نکرده بودی. هر چند در جمله شرطیه، زمان شرط به سر آمده است؛ اما در ظاهر عبارت و جمله حضرت یوسف نیز اشارت‌ها و کنایه‌ها نهفته است.

از این‌رو خداوند متعال نیز می‌فرماید: ﴿فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ، فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ﴾.^۳

بدین ترتیب، دفع شر از یوسف علیه السلام را به منزله اجابت آن دعا و دور کردن دوباره دانسته است.^۴

۲. چنان‌که پیش‌تر گفتیم، مراتب و مقامات رفیعی که بندگان برگزیده خدا بدان می‌رسند، همه در یک درجه نیستند. پیامبران بر یکدیگر برتری دارند و درجات و مراتب آنان با هم متفاوت است، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا

۱. المیزان، ج ۱۳، ص ۲۷۰.

۲. اگر مکر آن زنان را از من دور نکنی، به آنان گرایش پیدا کنم و از گروه نادانان گردم. (یوسف: ۳۳).

۳. پس پروردگار او نیز دعای او را اجابت کرد و مکر آنان (زنان) را از وی دور گرداند. (یوسف: ۳۴).

۴. المیزان، ج ۱۱، ص ۱۵۴.

بَغْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ^۱.

از طرفی، این برتری تفاوت، بی ضابطه و بدون سبب نبوده و قراردادی و مجازی نمی باشد، بلکه حقیقی و مبتنی بر مراتب و مبناهای واقعی است که در ضمیر هر یک از آن بزرگواران نهفته است.

از این رو ممکن است دعای پیامبر خدا ﷺ به دنبال آیه تطهیر برای آن باشد که اهل بیت ایشان، به مراتب بالای طهارت و قداست دست یابند و به جوار قرب الهی، «در برترین جایگاه کرامت یافتگان، والاترین منزلگاه‌های مقربان و بلندترین مراتب پیامبران، آنجا که کسی را توان رسیدن بدان و سبقت جویی را یارای پیشی گرفتن بر آن و زیاده خواهی را تصور دست یافتن بدان نیز نباشد»،^۲ ملحق شوند.

آیه شریف تطهیر نیز در اعلام همین معنا وارد شده و اراده تخلف ناپذیر الهی را منحصر به آن می داند که رجس و پلیدی را از آنان دور کند و آنها را پاک و مطهر قرار دهد.

نکته قابل تأمل آنکه عبا ی مبارک پیامبر خدا ﷺ، طبقات مختلفی از معصومین را شامل گردید. بدین ترتیب که پیامبری چون رسول خدا ﷺ را که سال ها از مبعوث شدن او می گذشت و امامی همچون امیرالمؤمنین ﷺ را که هنوز زمان امامت او فرا نرسیده بود و بزرگ زنی همچون فاطمه زهرا ﷺ را که واسطه العقد نبوت و امامت بود و دو طفل خردسال، یعنی حسن و حسین ﷺ را که هنوز به سن بلوغ نرسیده بودند، گردهم آورده بود. این نوع گردآوردن به زیر عبا یا در خانه فاطمه ﷺ، یا در خانه ام سلمه و یا در دیگر مکان ها، دلیل آشکاری است که نشان می دهد عصمت و پاکی از رجس و گناه، همه حالات و مراحل زندگی معصومین را شامل می شود و تنها به زمان تبلیغ احکام (از سوی پیامبر)

۱. آن پیامبران را بر یکدیگر برتری دادیم، خداوند با برخی از آنان سخن گفت و برخی را به مراتب (والایی از قرب الهی) بالا برد. (بقره: ۲۵۳).

۲. بخشی از زیارت جامعه کبیره. ر.ک: تهذیب الاحکام، ابوجعفر محمد بن حسن طوسی، تهران: دار الکتب اسلامیة، ۱۳۹۰ هـ، ج ۶، ص ۹۸.

یا تصدی منصب امامت از سوی امیر مؤمنان و فاطمه زهرا علیها السلام محدود نمی‌شود. همچنین، عصمت آنان تنها به دوران پس از بلوغ منحصر نیست، چنان‌که آیه شریف بر عصمت حسن و حسین علیهما السلام دلالت دارد. باید این همه، آیا معقول است که ما، عصمت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را که برترین آنان، بلکه سرآمد تمامی بشریت هستیم، تنها به زمان تبلیغ و رساندن احکام الهی منحصر نماییم؟ و آن حضرت را در سایر عرصه‌های زندگی معصوم ندانیم؟ و آیا...؟

عصمت تمامى ائمه عليهم السلام

عصمت تمامی ائمه علیهم السلام

در پایان بحث درباره آیه شریف تطهیر، لازم است پرسشی را که در این خصوص مطرح می شود مورد بررسی قرار دهیم و آن اینکه: آیه تطهیر ثابت می کند که پنج تن آل عبا علیهم السلام معصوم بودند، در حالی که شیعیان معتقدند که امامان دوازده گانه یعنی نه تن از فرزندان حسین علیه السلام نیز معصوم هستند. چگونه می توان با توجه به آیه تطهیر، عصمت آنان را به اثبات رساند؟

در پاسخ باید گفت:

الف) این پرسش ما را بر آن می دارد که در روایات و احادیث مذکور و دیگر روایات تأمل کنیم و ببینیم که آیا هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله از بیان عصمت و طهارت اهل بیت و دوری آنان از زشتی ها، منحصر کردن تعدد آنان در همان پنج تن بود یا اینکه ایشان، به دلیل آنکه هیچ کس دیگری از معصومین در آن زمان حضور نداشتند، تنها در صدد ارائه مصداق و نمونه ای از معصومین بودند؟

به نظر می رسد که احتمال دوم به حقیقت نزدیکتر است. به ویژه آنکه در نظر آوریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله در ابتدای امر، به هنگام ازدواج حضرت علی و فاطمه علیهما السلام آیه تطهیر را تلاوت فرموده و جایگاه و شأن اهل بیت را معین نمودند و در ادامه، مدت چهل روز به ایشان بر در خانه آنها، بر این نکته تأکید فرمودند، در حالی که در آن زمان، جز علی

و فاطمه علیها السلام نیز این کار را تکرار کردند. این مطلب آشکارا نشان می‌دهد که هدف آن حضرت، تعیین مصداق و نمونه‌های موجود از معصومین بود، نه اینکه تعداد آنها را به همان افراد محدود و منحصر گرداند؛ بدین معنا که اگر در آن زمان، انسان‌های معصوم دیگری نیز حضور داشتند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را نیز به زیر عبا وارد کرده و آیه شریف تطهیر را بر آنان می‌خواند و درباره آنان نیز می‌فرمود: «خداوندا! اینها اهل بیت من هستند».

ب) در تعیین مصادیق معصومین، مراجعه به تنها یکی از آنان نیز کافی است، بدین معنا که هر یک از آنها می‌تواند مرجع و تعیین دیگر معصومین باشد و بدیهی است که عصمت او، مانع از آن خواهد شد که در تعیین دیگر مصادیق معصومین دچار احساسات و یا اشتباه شود.

آیه تطهیر نشان می‌دهد که پنج تن آل عبا علیهم السلام معصوم هستند و از هر یک از آنان نیز به نوبه خود، وارد شده که امامان معصوم از نسل حسین علیه السلام را با اسامی و ویژگی‌های هر یک از آنان بیان کرده است، به گونه‌ای که جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی‌ماند و اینها همه برای اثبات معصوم بودن آنان کافی است.

در اینجا برای حسن ختام، شمه‌ای از آن روایات را بیان می‌کنیم، چرا که بیان همه آنها، به دلیل کثرت و تعدد روایاتی که از طبقات مختلف رجال نقل شده و چه بسا به بیش از هزار حدیث بالغ می‌شود، دشوار است و بدیهی است که چنین حجم گسترده‌ای از این نوع روایات، آنها را جزء احادیث متواتر قرار داده و ما را از بحث و بررسی سند آنها بی‌نیاز می‌گرداند.

۱. بخاری در صحیح خود به نقل از جابر بن سمره آورده است:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«[رهبران این امت] دوازده حاکم خواهند بود». سپس عبارتی فرمود که آن را نشنیدم.

پدرم گفت که رسول خدا فرمود: «همگی آنها از قریش هستند».^۱

۲. جابر بن سمره گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

«امیر (دین و دنیای) مردم برقرار خواهد بود تا زمانی که آنان از دوازده نفر والی و حاکم باشد». سپس حضرت عبارتی فرمود که بر من پنهان ماند و آن را نشنیدم. از پدرم پرسیدم: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه فرمود؟ پدرم گفت که پیامبر خدا فرمود: «همه آنها از قریش هستند».^۱

۳. شعبی به نقل از جابر بن سمره آورده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

این دین پابرجا و عزتمند خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه (بر مردم) حاکم شوند. سپس عبارتی فرمود که من نشنیدم. از پدرم پرسیدم: چه گفت؟ پاسخ داد: «همه آنها از قریش هستند».^۲

۴. جابر بن سمره گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر منبر سخن می گفت، شنیدم که فرمود:

[رهبران امت] دوازده نفر حاکم از قریش هستند که دشمنی دشمنان، آنان را زیانی نرساند.

پس به اطراف خود نگاه کردم و عمر بن خطاب رضی الله عنه را در میان عده ای دیدم. آنها حدیث را همان طور که من شنیده بودم، تأیید کردند.

سپس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به منزل رفت. من نزد او رفتم و پرسیدم: پس از آن (دوازده نفر) چه می شود؟ فرمود: «پس از آن، نابسامانی و آشوب خواهد بود».^۳

۵. سمّاک بن حرب به نقل از جابر بن سمره آورده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

پس از من، دوازده نفر امیر (و خلیفه) خواهند بود.

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۲. همان.

۳. مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۱. در ادامه حدیث آمده است: راویان آن ثقة و مورد اعتماد هستند.

سپس عبارتی فرمود که من نشنیدم. از کسی که کنارم بود پرسیدم، گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: «همه آنها از قریش هستند».

ترمذی گوید: «این حدیث، صحیح و درست است».^۱

۶. احد بن مسروق در روایتی آورده است:

در حضور عبدالله بن مسعود نشسته بودم و او بر ما قرآن می خواند. شخصی از او پرسید: ای عبدالله! آیا از رسول خدا ﷺ پرسیدید که چند خلیفه بر این امت حکمرانی خواهند کرد؟

عبدالله گفت: از زمانی که به عراق آمده ام، جز تو کسی این سؤال را از من پرسیده بود. سپس گفت: بله، از رسول خدا این سؤال را پرسیدم، فرمود: «دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^۲

۷. مسلم در صحیح خود به نقل از پیامبر ﷺ آورده است که فرمود:

دین پا برجا خواهد بود تا آن گاه که قیامت بر پا شود یا دوازده خلیفه که همگی از قریش هستند بر شما حاکم گردند.^۳

برخی از مؤلفان، تعداد روایات نقل شده از پیامبر اکرم ﷺ را که در آن، تعداد امامان یا خلفا یا امرای پس از خود را دوازده نفر دانسته اند، شمارش کرده اند. تعداد این نوع روایات، بیش از دویست و هفتاد روایت است که همه آنها از معتبرترین کتب روایی شیعه و اهل سنت، از جمله صحیح بخاری و مسلم، سنن ترمذی، مسند احمد و مستدرک الصحیحین حاکم نیشابوری اقتباس شده است.

از طرفی، کثرت و تعدد این قبیل روایات، تنها دلیل پذیرش آنها نیست، بلکه علاوه بر کثرت، امتیازات و قرائنی در آنها وجود دارد که دلیل صحت آنهاست. برای نمونه،

۱. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۳۴۰.

۲. مسند احمد، ج ۱، ص ۳۹۸. ابن حجر در صفحه ۲۰ کتاب الصواعق، این حدیث را صحیح دانسته است.

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۴.

بخاری که این حدیث را نقل کرده، هم دوره امام جواد، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام بوده است و در این نکته، معنای و مفهوم مهمی نهفته است؛ زیرا نشان می‌دهد که این احادیث، پیش از آنکه مصداق و محتوای آن در جهان واقع تحقق پیدا کند و تعداد امامان دوازده گانه کامل گردد، از پیامبر خدا نقل شده بوده و این بدان معناست که جای هیچ شبهه و تردیدی مبنی بر اینکه این احادیث تحت تأثیر حقیقتی با عنوان امامان دوازده گانه شیعه قرار داشته و بازتاب آن بوده است، باقی نمی‌ماند؛ زیرا احادیث ساختگی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منسوب می‌گردد، انعکاس و توجیهی برای وقایعی است که پس از پیامبر اتفاق افتاده و سابقه ثبت و کتابت آنها در کتب حدیث پیشین وجود ندارد. بدین ترتیب، دلیلی عملی در اختیار داریم که نشان می‌دهد احادیث مذکور، پیش از آنکه سیر تاریخی به امامت رسیدن ائمه دوازده گانه محقق گردد، در کتب حدیث ثبت و ضبط شده است و با توجه به این ادله می‌توانیم اطمینان پیدا کنیم که این نوع احادیث، بازتاب حقایقی است که در جهان واقع رخ داده نبوده، بلکه بیانگر حقیقتی الهی است که پیامبر خدا، هم او که «از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید و جز آنچه که بدو وحی شده، چیزی بر زبان نمی‌راند»،^۱ آن را بیان فرموده و امام علی علیه السلام را نخستین آنها و حضرت مهدی علیه السلام را آخرین آنان دانسته تا تنها مصداق حقیقی و معقول آن حدیث شریف باشند.^۲

همچنین با توجه به روایات مذکور، چند واقعیت دیگری نیز ثابت می‌گردد: نخست آنکه تعداد خلفا و اُمرا از دوازده نفر تجاوز نمی‌کند و همه آنها از قریش هستند.

دوم آنکه آن خلفا، بر طبق نص صریح روایات، معین و مشخص گردیده‌اند؛ زیرا تشبیه

۱. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (نجم: ۳ و ۴).

۲. بحی پیرامون حضرت مهدی، آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر، ج ۱، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۴۰۶ هـ، ص ۵۴.

آنان به نقبای بنی اسرائیل چنین اقتضا می‌کند، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا﴾.^۱

از طرفی، سؤالاتی که اصحاب پیامبر ﷺ دربارهٔ مصادیق خلفا و امرای پس از آن حضرت از ایشان می‌پرسیدند، در مورد خلفایی که با تلاش خود و با زور و سلطه بر مردم حکومت می‌کنند نبوده است؛ زیرا آگاهی از این قبیل حاکمان برای اصحاب اهمیتی نداشته است، چرا که به حکومت رسیدن و سلطه افکندن آنان بر مردم، معمولاً مبنای دینی و شرعی نداشته است تا مورد توجه و اهتمام صحابه قرار گیرد. بنابراین، پرسش یاران پیامبر از آن حضرت، دربارهٔ خلفایی بوده است که براساس نص صریح (و اراده الهی) معین گردیده‌اند و پاسخ پیامبر ﷺ نیز دربارهٔ آنان است.^۲

سوم آنکه مطابق با متن این روایات و به تصریح روایت مسلم، تا زمان پایداری دین اسلام و یا تا زمان برپایی قیامت، امامان در میان امت حضور خواهند داشت و در روایت دیگری از مسلم این مطلب با صراحت بیشتری آمده است:

امر خلافت (و امامت) همواره در میان قریش باقی خواهد، حتی اگر تنها دو نفر از مردم باقی مانده باشند.^۳

معنا و مفهوم حقیقی این عبارت، با عقیدهٔ شیعیان مبنی بر تعداد امامان و بقا و پایداری وجود آنان و معین بودن آنها از سوی پیامبر ﷺ کاملاً تناسب دارد و با مضمون حدیث ثقلین که بر باقی ماندن امامان تا لحظهٔ ورود بر حوض کوثر تأکید می‌کند، بسیار همگون و هماهنگ است.^۴

افزون بر آن، پیامبر اکرم ﷺ تنها به بیان تعداد ائمه و خلفای پس از خود اکتفا نفرمودند،

۱. خداوند از بنی اسرائیل پیمان گرفت و در میان آنان دوازده نقیب برانگیختیم. (مائده: ۱۲).

۲. دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴۸۹.

۳. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳.

۴. الأصول العامة للفقہ المقارن، ص ۱۷۸.

بلکه خود ایشان در موارد متعدد، به بیان اسامی و ترتیب زمانی امامت آن بزرگواران پرداختند که در اینجا برخی از آن احادیث را از نظر می‌گذرانیم:

۱. ابن عباس گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم».^۱

۲. از سلمان فارسی چنین نقل شده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«امامان پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل که دوازده نفر بودند، می‌باشند». سپس دست مبارک خود را بر پشت حسین علیه السلام قرار داد و فرمود:

نه تن از آنان، از نسل حسین هستند و نهمین آنها، مهدی است که زمین را پس از آنکه از ظلم و ستم آکنده شده، از عدل و داد پر می‌کند. پس وای بر دشمنان کینه‌توز آنان.^۲

۳. ابو سعید خدری گوید:

شنیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام فرمود:

تو، امام و فرزند امام و برادر امام هستی، نه تن از نسل تو، امامان صالح و نیکوکار خواهند بود و نهمین آنها، قائم است.^۳

۴. ابوذر غفاری گوید:

از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود:

هر که من و اهل بیتم را دوست بدارد، ما و او همانند این دو خواهیم بود و به انگشت سبابه و انگشت میانی خویش اشاره کرد.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۴۳.

۲. همان، ص ۲۹۰.

۳. همان.

سپس فرمود:

برادر من (علی علیه السلام)، برترین اوصیا و دو نوه من، برترین نوادگان هستند و خداوند متعال امامان صالح را در نسل حسین قرار خواهد داد و مهدی این امت نیز از ما خواهد بود. پرسیدم: ای رسول خدا! امامان پس از تو چند نفرند؟ فرمود: «به تعداد نقبای بنی اسرائیل».^۱

۵. انس بن مالک گوید:

روزی به همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله، نماز صبح را اقامه کردیم. سپس پیامبر رو به ما کرد و فرمود:

ای یاران من! هر که اهل بیت مرا دوست بدارد، با ما محشور گردد و هر که پس از من به اوصیای من تمسک جوید، به دستگیره محکم و مطمئن چنگ زده است. در این هنگام، ابوذر برخاست و پرسید: ای رسول خدا! امامان پس از تو چند نفرند؟ فرمود: «به تعداد نقبای بنی اسرائیل».

ابوذر گفت: همه آنها از اهل بیت تو هستند؟

فرمود:

بله، همه از اهل بیت من هستند. نه تن از آنها از نسل حسین علیه السلام هستند و مهدی نیز از آنهاست.^۲

۶. حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی به نقل از جابر بن عبدالله انصاری چنین فرموده است:

روزی به نزد فاطمه علیها السلام رفتم. در دستان او لوحی بود که اسامی اوصیا در آن نوشته بود. شمر دم دوازده تن بودند که آخرین آنها «قائم» بود. سه تن از آنان «محمد» و چهار تن از آنها «علی» نام داشتند.^۳

۱. همان، ص ۲۹۳.

۲. همان، ص ۳۱۰.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۱۱.

۷. سلمان فارسی در حدیثی صحیح گوید:

روزی به نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم، حسین بن علی علیه السلام را دیدم که بر روی زانوان پیامبر نشسته بود. حضرت، چشمان و دهان او را می بوسید و می فرمود:

تو، سید و فرزند سید هستی. تو، امام و فرزند امام و پدر امامان هستی. تو، حجت خدا و فرزند حجت خدا و پدر نه حجت خدا هستی که از نسل تو خواهند بود و نهمین آنها قائم است.^۱

۸. زراره در حدیثی صحیح گوید:

از حضرت امام باقر علیه السلام شنیدم که فرمود:

امامان، دوازده نفرند. حسن و حسین از آنها هستند و پس از آنان، امامان از نسل حسین علیه السلام هستند.^۲

۹. غیاث بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت به نقل از پدران

بزرگوارشان علیهم السلام فرمودند: «من در میان شما، دو چیز گران بها بر جای می گذارم، کتاب خدا و عترت و خاندانم را...» پرسیدند: عترت چه کسانی هستند؟ حضرت فرمود:

تو، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین و نهمین آنها مهدی و قائم است، آنها از کتاب خدا فاصله نمی گیرند و کتاب خدا نیز از آنان جدا نمی شود، آن گاه که در حوض کوثر بر من وارد شوند.^۳

۱۰. جابر بن عبدالله انصاری گوید:

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خطاب به حسین بن علی علیه السلام فرمود:

ای حسین! از نسل تو نه امام خواهد بود که مهدی این امت نیز از آنان است. آن گاه که پدرت به شهادت رسد، حسن امام است و چون حسن مسموم (و شهید) گردد، تو امام

۱. همان، ص ۲۶۲.

۲. الإرشاد، شیخ مفید، ج ۱، قم: انتشارات مهر، ۱۴۱۳ هـ، ج ۲، ص ۳۴۷.

۳. معانی الأخبار، ص ۹۰.

خواهی بود. وقتی تو به شهادت رسی، فرزندان علی و چون علی درگذرد، فرزندش محمد و آن‌گاه که محمد از دنیا رود، فرزندش جعفر و چون جعفر از دنیا رود، فرزندش محمد و چون محمد درگذرد، فرزندش علی و آن زمان که علی از دنیا رود، فرزندش حسن و چون حسن درگذرد، فرزندش حجت از او، زمین را از عدل و داد پر می‌کند، همچنان‌که از ظلم و بیداد آکنده شده است.^۱

۱۱. فضل بن یسار گوید: حضرت امام باقر علیه السلام به من فرمود:

هنگامی که حسین علیه السلام آهنگ عراق فرمود، وصیتنامه و کتاب‌ها و دیگر وسایل خویش را به امّ سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و به او فرمود: «وقتی پسر بزرگم به نزد تو آمد، آنچه را به تو سپردم، به او بده».

هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، علی بن حسین علیه السلام به نزد امّ سلمه آمد و او نیز آنچه را حسین علیه السلام به او سپرده بود، به آن حضرت داد.^۲

۱۲. جابر بن یزید جعفی گوید:

از حضرت امام باقر علیه السلام درباره «قائم» علیه السلام سؤال شد. حضرت، با دست خویش به امام صادق علیه السلام زد و فرمود: «به خدا سوگند قائم آل محمد صلی الله علیه و آله این است».

عنبسه گوید: پس از شهادت امام باقر علیه السلام، به نزد امام صادق علیه السلام رفتم و آنچه از جابر بن یزید شنیده بودم برای حضرت بازگو کردم. حضرت فرمود: «جابر درست می‌گوید».

سپس فرمود: «مگر شما نمی‌دانید که هر امام، پس از رحلت امام پیش از خود، قائم است؟»^۳

۱۳. صفوان جمّال در حدیثی صحیح از حضرت امام صادق علیه السلام آورده است:

منصور بن حازم به حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت! جان‌ها در گردش

۱. کفایة الاثر، ص ۶۲.

۲. الغیة، شیخ طوسی، ص ۹۵.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۳۰۷.

روزگار گرفتارند (و هرگاه ممکن است مرگ پیش آید.) اگر چنین شد (و شما رحلت فرمودید)، ما به چه کسی مراجعه کنیم؟

حضرت امام صادق علیه السلام فرمود: «اگر چنین شد، این صاحب اختیار و مولای شماست» و با دست مبارکش بر شانه راست امام کاظم علیه السلام که آن زمان پنج ساله بود، زد. عبدالله بن جعفر نیز در کنار ما نشسته بود.^۱

۱۴. حسین بن نعیم صحاف در حدیثی صحیح آورده است:

من و هشام بن حکم و علی بن یقطین در بغداد بودیم. علی بن یقطین گفت: روزی نزد امام موسی بن جعفر علیه السلام نشسته بودم. فرزندش علی بن موسی علیه السلام وارد شد. امام به من فرمود: ای علی بن یقطین! این، علی، سرور فرزندان من است و من کنیه خود را به او منتقل کرده‌ام.

در این هنگام، هشام بن حکم با دست بر پیشانی خود زد و گفت: وای بر تو! چه گفتی؟ علی بن یقطین گفت: به خدا سوگند آنچه را از او شنیده بودم گفتم.

هشام گفت: منظورش این بوده که امر (امامت) پس از وی، به فرزندش منتقل می‌شود.^۲ ۱۵. حسین بن مختار گوید:

هنگامی که در بصره بودیم، از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام اوراقی به دست آمد که بر روی آن با خط درشت نوشته شده بود:

این عهد و وصیت من به پسر بزرگم است. به فلان شخص، فلان مقدار داده شود و به فلانی، این مقدار و به آن دیگری، فلان قدر... و به فلانی چیزی داده نشود تا خودم باز گردم یا اینکه خداوند عزوجل مرگم را مقدر کرده باشد که خداوند فعال ما یشاء است.^۳

۱. همان، ص ۳۰۹.

۲. همان، ص ۳۱۱.

۳. همان، ص ۳۱۳.

۱۶. معمر بن خلاد در حدیثی صحیح چنین آورده است:

از حضرت امام رضا علیه السلام درباره مطلبی، سؤال شد. حضرت فرمود:

چه نیازی به پاسخ آن دارید؟ این ابو جعفر، (محمد بن علی علیه السلام) است که او را بر جای خود نشاندم و جانشین خود گرداندم.

سپس فرمود:

هر کدام از ما اهل بیت، از بزرگ ترها (و پیشینیان خود) موبه مو و ذره به ذره (همه علوم و ویژگی ها را) به ارث می بریم.

۱۷. صفوان بن یحیی در حدیثی صحیح گوید:

به حضرت امام رضا علیه السلام عرض کردم: پیش از آنکه خداوند، ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) را به شما عطا کند، درباره جانشین از شما سؤال می کردیم و می فرمودید: «خداوند پسری به من عطا می کند». حال خداوند فرزندی به شما عنایت کرده و موجب روشنی چشم ما شده است. خدا آن روز را نیاورد (که در میان ما نباشید)؛ اما اگر چنین شد، به چه کسی (مراجعه کنیم)؟

حضرت با دست به ابو جعفر (امام جواد علیه السلام) که در مقابلش نشسته بود اشاره کرد.

عرض کردم: فدایت شوم! ایشان تنها سه سال دارد!

فرمود:

اشکالی از این جهت متوجه او نیست. عیسی علیه السلام نیز سه ساله بود که بر پیامبری خویش حجت و دلیل آورد.

۱۸. اسماعیل بن مهران گوید:

هنگامی که ابو جعفر، حضرت امام جواد علیه السلام، برای بار نخست از مدینه به سوی بغداد حرکت کرد، پیش از عزیمت به ایشان عرض کردم: فدایت شوم! من هراس دارم که مبادا در این سفر، شما را آسیبی رسد. پس از شما، چه کسی متولی امر امامت خواهد بود؟ حضرت، با خنده سرش را نزدیک من آورد و فرمود: «امسال، آنچه تو پنداشته ای اتفاق نمی افتد».

بار دوم، هنگامی که حضرت به دستور معتصم به سوی بغداد برده شد، عرض کردم: فدایت شوم. شما که به سفر می‌روید، پس از شما امر امامت به عهده چه کسی خواهد بود. حضرت گریست، چندان که محاسن شریفش تر شد. سپس به من نگریست و فرمود: این بار خطر مرا تهدید می‌کند. پس از من، امامت به فرزندان علی بن محمد علیه السلام خواهد رسید.

۱۹. ابن هاشم جعفری در روایتی صحیح گوید:

پس از رحلت ابو جعفر، (فرزند گرانقدر امام هادی علیه السلام)، روزی نزد آن حضرت نشسته بودم و پیش خود چنین می‌اندیشیدم که گویی ابو جعفر و ابو محمد (امام عسکری علیه السلام)، همانند اسماعیل و امام کاظم علیه السلام (فرزندان حضرت امام صادق علیه السلام) هستند و سرگذشت این دو، همانند سرنوشت آن دو رقم خورده است، چرا که پس از وفات ابو جعفر (فرزند ارشد امام هادی علیه السلام)، همگان توقع داشتند، ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) جانشین امام شود. پیش از آنکه سخنی بگویم، امام هادی علیه السلام رو به من کرد و فرمود:

بله، ای ابو هاشم! اراده خداوند بر آن تعلق گرفت که ابو جعفر امام نباشد، بلکه ابو محمد (امام عسکری) به امامت برسد، چنان که اراده الهی مقدر کرده بود که اسماعیل امام نباشد و پس از درگذشت او، موسی بن جعفر (امام کاظم علیه السلام) جانشین شود. حقیقت همان است که از اندیشه تو گذشت، هر چند برخی بی‌باوران خوششان نیاید. ابو محمد (امام عسکری علیه السلام) پس از من جانشین خواهد بود. هر آنچه (مردمان را در امر دین و دنیا) نیاز است، نزد اوست و ابزار امامت به همراه او.

۲۰. همچنین ابو هاشم جعفری در حدیث دیگری چنین آورده است:

از حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام شنیدم که فرمود:

جانشین من، فرزندان حسن (امام عسکری علیه السلام) خواهد بود. پس شما را چه حال

خواهد بود، آن‌گاه که جانشینی پس از جانشین من به امامت رسد؟

عرض کردم: فدایت گردم! (در آن هنگام) چه باید کنیم؟

فرمود: «شما خود او را نمی بینید و روا نیست که او را به نام یاد کنید».

عرض کردم: پس چگونه او را نام ببریم؟

فرمود: «بگویید: حجت آل محمد علیهم السلام».^۱

بدین ترتیب، مبحث عصمت را به پایان می بریم و از خداوند سبحان عاجزانه می خواهیم که بر ما منت نهد و نسبت به اولیای برگزیده خویش، محمد و خاندان پاکش، ما را معرفت افزایش دهد و از دعا و شفاعت آن بزرگواران بی نصیبمان نگذارد که او شنوای اجابت‌گر است.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین
و صلواته علی رسوله و آل الطاهرین

۱. الغیة، ص ۸۲ و با سند دیگر در الکافی، ج ۱، ص ۳۱۸.

نمايه

- آيات
- روايات
- اعلام
- كتابها

آيات

فاتحه: ٦	أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ..... ٢٥٤
فاتحه: ٦-٧	أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ ... ١١٢
بقره: ٢-٤	ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ... قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ..... ٨٤
بقره: ٢٥	وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ..... ٩٠
بقره: ٢٩	فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزًا..... ٣٦
بقره: ٣٠	أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ..... ١٩٦
بقره: ٦١	وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ..... ٩٢
بقره: ٨٧	وَأَتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ..... ١٥٨، ١٧٣
بقره: ١١١	قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ..... ٤٦
بقره: ١٢٤	وَإِذْ أَبْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ... ١٤، ١٥،
	١٧، ٢٧، ٢٩، ٣٠، ٣٢، ٤٣، ٤٥
بقره: ١٢٨	رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ..... ٩٥
بقره: ١٣٠	وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ..... ٩٤
بقره: ١٣٠-١٣١	وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ ... ٩٤

بقره: ۱۳۱	إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمَ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ..... ۳۲، ۵۴، ۵۸
بقره: ۱۴۰	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ..... ۳۹
بقره: ۱۵۳	يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ..... ۵۱
بقره: ۱۵۵	... وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ..... ۵۰
بقره: ۱۵۶	الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ..... ۵۰
بقره: ۱۵۶-۱۵۷	الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ * أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ..... ۵۳
بقره: ۱۵۷	أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ..... ۵۰
بقره: ۱۷۳	إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ..... ۱۷۹
بقره: ۲۳۱	وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَّغُنَّ أَجَلَهُنَّ... وَلَا تُمْسِكُوهُنَّ..... ۳۹-۴۰
بقره: ۲۵۳	تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْهُمْ مَّنْ كَلَّمَ اللَّهُ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ..... ۲۶، ۱۷۴، ۲۵۶-۲۵۷
بقره: ۲۵۴	وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ..... ۳۸
بقره: ۲۸۴	لِلَّهِ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ..... ۵۶
آل عمران: ۹	لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ..... ۱۱۷
آل عمران: ۱۳	إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ..... ۶۴
آل عمران: ۷۲	لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ..... ۳۱
آل عمران: ۹۵	قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرٰهٖمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ..... ۳۳
آل عمران: ۱۳۴	وَالْكٰظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ..... ۵۰
آل عمران: ۱۴۶	وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ..... ۵۱
آل عمران: ۱۶۲-۱۶۳	أَقِمْنَ اتِّبَعِ رِضْوَانُ اللَّهِ كَمَنْ ءَبَا بِسَخِطٍ مِّنَ اللَّهِ... هُم دَرَجَاتٌ عِنْدَ اللَّهِ..... ۸۹
نساء: ۵۹	يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ..... ۱۷
نساء: ۶۹	وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ..... ۱۱۲

۵۷.....	قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللَّهِ.....	نساء: ۷۸
۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۴.....	وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُن تَعْلَمُ.....	نساء: ۱۱۳
۲۵.....	رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ.....	نساء: ۱۶۵
۹۰.....	... فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِّنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ.....	مائده: ۶
۲۶۶.....	وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا.....	مائده: ۱۲
۳۹.....	إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبْوَأَ بِإِيمَىٰ وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاُ الظَّالِمِينَ.....	مائده: ۲۹
۱۸۵.....	لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ.....	مائده: ۴۰
۸۷.....	وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَن تَمْلِكَ لَهُ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ.....	مائده: ۴۱
۳۹.....	وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ.....	مائده: ۴۵
۲۳.....	إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ.....	مائده: ۵۵
۳۸.....	مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ.....	مائده: ۷۲
۱۵۶.....	وَإِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ.....	مائده: ۱۱۰
۱۱۷.....	كَتَبَ عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ.....	انعام: ۱۲
۱۲۰.....	قُلْ أَغْنِيَ اللَّهُ أَتَّخِذُ وَلِيًّا فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُطْعِمُ.....	انعام: ۱۴
۱۲۰.....	قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.....	انعام: ۱۵
۳۹.....	وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا.....	انعام: ۲۱
۱۹۷، ۱۹۶.....	وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ.....	انعام: ۲۸
۸۳.....	وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٌ.....	انعام: ۵۹
۶۱، ۵۴.....	وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ.....	انعام: ۷۵
۶۱، ۷۴، ۶۹.....		
۱۲۸.....	وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ.....	انعام: ۸۴
۱۲۸، ۱۱۳، ۱۱۲.....	أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَّتْهُمْ أَقْتَدُهُ.....	انعام: ۹۰

۸۸.....	وَذَرُوا ظَهْرَ الْأَئِمِّ وَبَاطِنَهُ.....	انعام: ۱۲۰
۱۷۱، ۱۵۹.....	أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ.....	انعام: ۱۲۲
۱۷.....	اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.....	انعام: ۱۲۴
۹۱، ۸۷-۸۶.....	وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعَّدُ فِي السَّمَاءِ.....	انعام: ۱۲۵
۸۶.....	إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيِّتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ.....	انعام: ۱۴۵
۹۲.....	وَالْوِزْنُ يُوَمِّدُ الْحَقَّ.....	اعراف: ۸
۹۲.....	فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ.....	اعراف: ۹
۱۸۵، ۵۶.....	أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ.....	اعراف: ۵۴
۱۱۷.....	وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ.....	اعراف: ۱۵۶
۱۸۶.....	وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِيِّ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ.....	اعراف: ۱۷۲
۶۳.....	لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ.....	اعراف: ۱۷۹
۶۲.....	أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ.....	اعراف: ۱۸۵
۴۱.....	فَلَمَّا أَثْقَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا لَئِنْ آتَيْنَا صَلَاحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ.....	اعراف: ۱۸۹
۴۱.....	فَلَمَّا آتَاهُمَا صَلَاحًا جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ.....	اعراف: ۱۹۰
۶۳.....	وَإِنْ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَسْمَعُوا وَتَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.....	اعراف: ۱۹۸
۱۷۱.....	إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ.....	اعراف: ۲۰۱
۹۰.....	وَيُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُمْ.....	انفال: ۱۱
۲۰۰.....	إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ * وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ.....	انفال: ۲۲-۲۳
۵۱.....	وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ.....	انفال: ۴۶
۴۳-۴۲، ۴۱.....	اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَنَهُمْ أَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ.....	توبه: ۳۱
۸۸.....	فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ.....	توبه: ۹۵

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ	توبه: ۱۰۳
۹۰.....	
إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ	توبه: ۱۱۱
۱۰۹-۱۰۸.....	
وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَى رِجْسِهِمْ	توبه: ۱۲۵
۸۸.....	
فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ	یونس: ۳۲
۹۱.....	
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى	یونس: ۳۵
۴۴.....	
وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ	یونس: ۳۷
۸۲.....	
وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ	یونس: ۶۱
۱۹۳، ۸۳.....	
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ	یونس: ۱۰۰
۸۷.....	
وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ	یونس: ۱۰۶
۱۲۱.....	
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا	هود: ۶
۸۳.....	
كِتَبُ أَحْكَمَتْ ءَايَتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ	هود: ۱۹
۸۲.....	
وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ	هود: ۳۱
۳۹.....	
قَالَتْ يَتْوَيْلَتِي ءَالِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ	هود: ۷۲
۲۸.....	
وَأَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ	هود: ۱۱۵
۵۰.....	
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا	یوسف: ۲۲
۱۵۵.....	
وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ	یوسف: ۲۳
۱۵۴، ۳۹.....	
كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ	یوسف: ۲۴
۲۵۳.....	
وَالَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ	یوسف: ۳۳
۱۵۳، ۱۵۴، ۲۵۶.....	
فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ	یوسف: ۳۴
۲۵۶.....	
وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ	یوسف: ۵۲
۱۵۴.....	
قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ	یوسف: ۸۶
۱۵۶.....	

یوسف: ۹۰	إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ..... ۵۰
یوسف: ۱۰۶	وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ..... ۴۲، ۴۱، ۳۲
رعد: ۸	اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ ... ۱۹۴
رعد: ۹	عَلِيمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ..... ۱۹۴
رعد: ۱۰	سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ..... ۱۹۴
رعد: ۱۷	أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا..... ۱۱۵
رعد: ۳۱	إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ..... ۱۱۹، ۱۰۹
رعد: ۳۶	قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَآبِ..... ۱۲۱
رعد: ۳۸	وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً..... ۱۳۰
ابراهیم: ۱	كَتَبْنَا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ..... ۱۵۸
ابراهیم: ۱۱	قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ..... ۱۲۹
ابراهیم: ۳۹	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ... ۲۸
حجر: ۲۱	وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ..... ۱۸۶، ۶۰
حجر: ۵۴	قَالَ أَبَشَّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فَبِمِ تَبَشِّرُونَ..... ۲۸
نحل: ۲	يُنْزِلُ الْمَلَكُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ..... ۱۷۲
نحل: ۴۳	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ..... ۱۲۹
نحل: ۷۸	وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا..... ۱۵۷، ۶۴
نحل: ۸۹	وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ..... ۱۱۸
نحل: ۹۶	مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ..... ۶۰
نحل: ۱۰۶-۱۰۸	مَنْ شَرَحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ... وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ..... ۸۰
اسراء: ۱۸	مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ..... ۱۹۹، ۱۸۹

وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ ١٨٩، ١٩٩	اسراء: ١٩
كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلَاءِ وَهَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ ١١٦، ١٨٩، ١٩٩	اسراء: ٢٠
وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ ١٧٤	اسراء: ٥٥
وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّيْنَكُمْ إِلَى الْبَرِّ ١٥٠	اسراء: ٦٧
وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ، نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ١٠٩، ١٢٢	اسراء: ٧٩
وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ١٦٢، ١٦٥	اسراء: ٨٥
وَلَا تَقُولَنَّ لِشَايٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا * إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ٢٥٥	كهف: ٢٣
فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا ءَاتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ١٥٦	كهف: ٦٥
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ ١٣٠	كهف: ١١٠
فَلَمَّا اعْتَرَاهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... لَهُمْ لِسَانٌ صَدِقٌ عَلِيًّا ٣٣	مريم: ٤٩-٥٠
وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا ٢٦	مريم: ٥١
جَنَّتٍ عَذْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا ١٠٩	مريم: ٦١
رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ ءَايَتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنُخْزَى ٢٦	طه: ١٣٤
وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا ... الطَّعَامَ وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ ... ١٣٠	انبيا: ٧-٨
بَلْ تَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ ٩٢	انبيا: ١٨
لَوْ كَانَ فِيهِمَا ءَالِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ١٩٦	انبيا: ٢٢
لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ١١٣، ١١٤	انبيا: ٢٣
وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمْ الْخَالِدُونَ ١٣٠	انبيا: ٣٤
قُلْنَا يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبرٰهِيْمَ ١٨٥	انبيا: ٦٩
وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ * وَجَعَلْنَاهُمْ ... ٢٧، ٣١	انبيا: ٧٢-٧٣
وَجَعَلْنَاهُمْ أَيْمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا ١٥	انبيا: ٧٣

١٥٥.....	وَلَوْ طَاءَ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا	انبیاء: ٧٤
٩١.....	وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ	انبیاء: ٩٧
١٢١.....	وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ	حج: ٢٦
١٢١.....	وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ	حج: ٢٧
٨٧.....	فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ	حج: ٣٠
٦٣.....	أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ	حج: ٤٦
٢٦.....	وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَعَنَّى	حج: ٥٢
١٩٦.....	وَلَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ	مؤمنون: ٩١
٩١.....	وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ	نور: ٢٥
١٥٨.....	يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ	نور: ٣٥
٦٤.....	يَقْلِبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِقَوْمٍ الْأَبْصَارِ	نور: ٢٤
١٣٠.....	وَقَالُوا مَا لِيَ هَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ	فرقان: ٧
١٣١.....	وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ	فرقان: ٢٠
٣٢.....	وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ	شعراء: ٨٤
٩٢.....	وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ * يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ	شعراء: ٨٧-٨٩
٩٣.....	إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ	شعراء: ٨٩
١٥٥.....	وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا	نمل: ١٥
١٥٦.....	قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ	نمل: ٤٠
٨٣.....	وَمَا مِنْ غَابِطَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ	نمل: ٧٥
١٦.....	وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَنَ اللَّهِ	قصص: ٦٨
١٤٩.....	فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ	عنكبوت: ٦٥
٨٩، ٤٠، ٣٨.....	يَنَابُئِي لَا تَشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ	لقمان: ١٣

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَمَةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ..... ۱۹، ۴۹، ۷۴	سجده: ۲۴
وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمَجْرُمُونَ نَاكِسُوا رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا... ۷۰	سجده: ۱۲۹
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ..... ۱۰۰، ۱۱۱	احزاب: ۲۱
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجَك... ۲۳۹، ۲۴۵	احزاب: ۲۸
إِنْ كُنْتُمْ... وَإِنْ كُنْتُمْ... مَنْ يَأْتِ... ۲۴۲	احزاب: ۲۸-۳۰
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ... وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ..... ۲۴۱	احزاب: ۳۰
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ... إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ... ۲۴۱	احزاب: ۳۱
إِنْ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ... وَقُلْنَ... وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ... ۲۴۱	احزاب: ۳۲
يَنْسَاءَ النَّبِيِّ... النِّسَاءِ..... ۲۴۵، ۲۴۶	احزاب: ۳۲
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا..... ۱۷، ۸۵، ۹۹	احزاب: ۳۳
..... ۱۰۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۷	
۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۲	
وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ..... ۲۴۱	احزاب: ۳۳
وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ..... ۲۴۶	احزاب: ۳۳
وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ... ۲۴۱، ۲۴۶	احزاب: ۳۴
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ..... ۱۷	احزاب: ۳۶
عَلِمِ الْغَيْبِ لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ..... ۱۹۴	سبا: ۳
أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ..... ۱۹۶	فاطر: ۳۷
فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا..... ۱۱۵، ۱۱۷	فاطر: ۴۳
أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَسْبَنِي ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ... ۴۰	يس: ۶۰
أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَسْبَنِي ءَادَمَ... وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا... ۸۹	يس: ۶۰-۶۲

یس: ۸۲	إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ رُكُنْ فَيَكُونُ..... ۵۹، ۱۸۴
صافات: ۸۳-۸۴	وَإِنْ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ..... ۹۳
صافات: ۱۰۰	رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ..... ۳۷
صافات: ۱۰۳	فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ..... ۹۴
صافات: ۱۰۳-۱۰۶	فَلَمَّا أَسْلَمَا وَتَلَّهُ لِلْجَبِينِ ... إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ..... ۲۹
صافات: ۱۰۹	سَلِّمْ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ..... ۳۶
صافات: ۱۱۰	كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ..... ۳۶
صافات: ۱۱۱	إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ..... ۳۶
صافات: ۱۱۲	وَبَشِّرْنَاهُ بِإِسْحَاقَ نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ..... ۳۶، ۳۷
صافات: ۱۱۳	وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا مُحْسِنٌ وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ مُبِينٌ..... ۳۶، ۵۰
ص: ۳۰	إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ..... ۵۱
ص: ۴۵	وَأَذْكُرْ عَبْدَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَرِ..... ۶۴
ص: ۸۴	وَالْحَقُّ أَقُولُ..... ۱۱۹
زمر: ۱۰	إِنَّمَا يُوفَى الصَّابِرُونَ أَجْرُهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ..... ۵۲
زمر: ۲۰	لَا يُخْلِفُ اللَّهُ الْمِيعَادَ..... ۱۱۷
زمر: ۲۲	أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِ..... ۱۵۸
زمر: ۶۵	وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ..... ۱۲۱، ۱۲۲
غافر: ۵۵	فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ..... ۹۱
شوری: ۳۷	وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ..... ۱۷
شوری: ۵۱	وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا..... ۱۳۰
شوری: ۵۲	وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ..... ۱۵۷
	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۲۵۴

زخرف: ۳-۴	إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْءَانًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ * وَإِنَّهُ وَفَىٰ أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّي حَكِيمٌ ۸۱
زخرف: ۱۹	سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ۴۶
زخرف: ۲۸	وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۱۹
زخرف: ۳۶	وَمَنْ يَعْلُشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۱۹۳
جاثية: ۲۳	أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ ۸۰، ۴۲، ۴۰
جاثية: ۲۹	إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۹۶
احقاف: ۱۹	وَلِكُلِّ دَرَجَةٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُوفيَهُمْ أَعْمَالُهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۸۹
احقاف: ۳۵	فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزِّ مِنَ الرُّسُلِ ۵۰، ۲۶
محمد: ۲۲-۲۳	فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ ... فَاصْمُتْهُمْ وَأَعْمَى أَبْصَرَهُمْ ۸۰
حجرات: ۱۳	وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ ۲۲۹
حجرات: ۱۴	قَالَتِ الْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيْمَنُ ۹۴
ق: ۴	قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ ۸۲
نجم: ۱۱	مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى ۶۴
نجم: ۳۱	لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسْتَوُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى ۱۴۷
نجم: ۴۲	وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنتَهَى ۲۵
واقعه: ۷-۱۱	وَكُنتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ... أُولَئِكَ الْمَقَرَّبُونَ ۱۶۳-۱۶۲
واقعه: ۸-۹	فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ... وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۲۲۸
واقعه: ۱۰	وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ۲۲۹
واقعه: ۲۷ و ۴۱	وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ ... وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ ۲۲۸
واقعه: ۷۷-۸۰	إِنَّهُ لَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ * فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ... تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۸۱
واقعه: ۷۹	لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۸۲
حديد: ۵	لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۵۶

وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٌ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا	حدید: ۲۰	۱۳۹
مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ	حدید: ۲۲	۸۳
وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَإِبْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ ... ۳۶، ۵۰	حدید: ۲۶	
فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ	مجادله: ۱۲	۹۱
لَّا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ	مجادله: ۲۲	۱۷۲
وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ	مجادله: ۲۲	۱۹۳
وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ يَنْقُومُ إِنَّكُمْ أَنْظَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ ...	صف: ۵	۳۸
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ	صف: ۹	۹۱
لَّا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ	تحریم: ۶	۱۲۷
تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ	ملک: ۱	۵۷
وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ... فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ	حاقه: ۴۴-۴۷	۱۲۲
نَذِيرًا لِلْبَشَرِ	مدثر: ۳۶	۱۳۰
إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا	انسان: ۳	۱۸۷
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ	انسان: ۳۰	۲۵۵
وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا	نبا: ۲۹	۸۳
يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا	نبا: ۳۸	۱۷۲
فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ * مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ * بِأَيْدِي سَفَرَةٍ	عبس: ۱۳-۱۵	۹۰
ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ	عبس: ۲۰	۱۹۳
إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ... وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ	تکویر: ۲۷-۲۹	۵۷
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ	تکویر: ۲۹	۱۸۵
كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ	مطففين: ۱۴-۱۵	۸۱
بَلْ هُوَ قُرْءَانٌ مَّجِيدٌ * فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ	بروج: ۲۱-۲۲	۸۲

طارق: ۹	يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ.....	۷۰
فجر: ۲۰	وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا.....	۹۱
لیل: ۵-۶	فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.....	۱۹۱
لیل: ۵-۱۰	فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ... وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى.....	۱۸۸
علق: ۸	إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى.....	۲۵
قدر: ۴	تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ.....	۱۷۲
تکاتر: ۵-۶	كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.....	۱۵۳، ۱۴۰، ۶۹

۱۵۳	کَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.....
۱۴۰	فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى * وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَى.....
۶۹	فَأَمَّا مَنْ أُعْطِيَ وَاتَّقَى ... وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَى * فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَى.....
۲۵	إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى.....
۱۷۲	تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ.....
۴	قدر: ۴
۵-۶	تکاتر: ۵-۶
۸	علق: ۸
۵-۶	لیل: ۵-۶
۱۰-۱۵	لیل: ۱۰-۱۵
۲۰	فجر: ۲۰
۹	طارق: ۹

روایات

- ... آفریدگار در نظر آنان بزرگ گشته و هرچه جزاوست ۱۵۲
- آن روح، مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل ۱۶۲
- (آن روح) یکی از مخلوقات خداوند و بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل است ۱۶۷
- آن‌گاه که خداوند آن روح را به ایشان عطا فرمود ۱۶۰
- آن‌گاه که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن آورد ۱۶۸
- (آن‌گاه که مالکیت چیزی را داری)، به همراه خداوند مالک آن هستی یا جدای از او ۵۷
- آیا این آیه را نخوانده‌ای: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا ۱۶۱
- آیا پروردگاری را که ندیده‌ام، عبادت کنم؟! ۶۵
- آیا (مردم) قدر و منزلت مقام امامت و جایگاه آن در میان امت را می‌دانند ۱۶
- آیه (وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ) درباره نازل شده و امامت ۳۳
- ابوبکر به نزد رسول خدا ﷺ آمد، در حالی که عده‌ای ۲۴۴
- ... از برگزیده خدا و رسول خدا ﷺ و اهل بیت او روی گردانند ۱۶
- از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم ملائک برترند یا انسان‌ها؟ حضرت فرمود ۱۲۹
- از زمانی که خداوند، آدم را آفرید، زمین از حجت خدا تهی نشده است ۲۰
- از زمانی که خداوند آن روح را بر پیامبر خود ﷺ فرو فرستاد ۱۶۴

- از زمانی که خداوند عزوجل آن روح را بر محمد ﷺ فرو فرستاد..... ۱۶۵
- اشکالی از این جهت متوجه او نیست. عیسی ﷺ نیز سه ساله بود..... ۲۷۲
- اطاعت، تنها از آن خداوند عزوجل و پیامبر او و اولی الامر است..... ۱۸
- اطاعت کنندگان (خداوند)، شرافتمندند و گنهکاران، فرومایه..... ۱۹۲
- اگر انسان زنا کند، روح ایمان از وی جدا می شود..... ۱۷۰
- اگر چنین شد، این صاحب اختیار و مولای شماست..... ۲۷۱
- اگر شیاطین بر دل های بنی آدم پرده نمی افکندند، انسان ها ملکوت آسمان ها را می نگریستند..... ۶۵
- اگر صبر پیشه کنی، خشنود خواهی بود و اگر صبر نکنی، خداوند تقدیر خود را به اجرا می گذارد..... ۵۳
- السلام علیکم و رحمة الله، بشتابید به نماز..... ۲۱۷
- امامان پس از من به تعداد نقبای بنی اسرائیل که دوازده نفر بودند، می باشند..... ۲۶۷
- امامان، دوازده نفرند. حسن و حسین از آنها هستند.... ۲۶۹
- امامانی که از ما (اهل بیت) هستند، نمی توانند غیر معصوم باشند و عصمت..... ۲۲
- امامت، در نسل حسین ﷺ است، از فرزندی به فرزند دیگر منتقل می شود..... ۳۵
- امامت در نسل حسین قرار داده شده است، از فرزندان او..... ۳۵
- امر خلافت (و امامت) همواره در میان قریش باقی خواهد، حتی..... ۲۶۶
- امر (دین و دنیای) مردم برقرار خواهد بود تا زمانی که آنان از دوازده نفر والی و حاکم باشد..... ۲۶۳
- امسال، آنچه تو پنداشته ای اتفاق نمی افتد..... ۲۷۲
- اهل بیت من، همچون کشتی نوح هستند. هر که بدان در آید..... ۲۱۲
- ای ابو بصیر! به خدا سوگند آن روح، مخلوقی است بزرگ تر از جبرئیل و میکائیل..... ۱۶۶
- ای اسماء! تشتی برایم بیاور..... ۲۱۵
- ای ام ایمن! ظرف آبی برایم بیاور..... ۲۱۴
- ای اهل بیت! السلام علیکم و رحمة الله و برکاته..... ۲۱۸، ۲۱۷
- ای جابر! آیا برای کسی که ادعای دوستی ما اهل بیت را دارد، کافی است که شیعه باشد؟..... ۱۲۳

- ای جابر! این چهار روح، ممکن است دچار غفلت و فراموشی شوند ۱۶۳
- ای جابر! به خدا سوگند جز با اطاعت از خداوند، نمی توان به او نزدیکی و تقرب جست ۱۲۳
- ای جابر! خداوند متعال خلاق را بر سه گونه آفرید، چنان ۱۶۲
- ای جابر! در پیامبران و اوصیای آنان، پنج روح وجود دارد ۱۶۳
- ای حسین! از نسل تو نه امام خواهد بود که مهدی این امت نیز از آنان است ۲۶۹
- ای عبدالله! مسئله بزرگ تر و بااهمیت تر از اینهاست. آیا کتاب خدا را خوانده ای؟ ۱۶۱
- ای علی! با همسرت سخنی مگو تا به نزد تو آیم ۲۱۴
- ای علی بن یقظین! این، علی، سرور فرزندان من است ۲۷۱
- ای کاش علی و فاطمه و حسن و حسین نیز اینجا بودند ۲۲۱
- ایکون لغيرك من الظهور ما ليس لك؟! ۱۴۹
- ایمان از اسلام برتر و یقین، از ایمان بالاتر است ۷۱
- ایمان یک درجه از اسلام بالاتر و تقوا یک درجه از ایمان بالاتر ۷۱
- ای محمد! هر چقدر هم که زنده باشی، خواهی مرد ۱۲۴
- ای مردمان! کیست که نسبت به مردم، از خودشان نیز سزاوارتر است ۲۳
- ای مفضل! خداوند تبارک تعالی، در پیامبر اکرم ﷺ پنج روح قرار داد ۱۶۴
- این بار خطر مرا تهدید می کند. پس از من، امامت به فرزندان علی بن محمد ﷺ خواهد رسید ۲۷۳
- این حالتی را که داری حفظ کن ۱۵۳
- این دین پا برجا و عزتمند خواهد بود تا زمانی که دوازده خلیفه (بر مردم) حاکم شوند ۲۶۳
- این عهد و وصیت من به پسر بزرگم است ۲۷۱
- اینها از آن کسی است که خداوند از او چیزی را به قهر (بدون رضایت او) نستانند ۵۳
- اینها اهل بیت من هستند ۲۳۷، ۲۲۴
- اینها اهل بیت من هستند. خداوند! اهل بیتم سزاوارترند ۲۲۶، ۲۰۸
- ای یاران من! هر که اهل بیت مرا دوست بدارد، با ما محشور گردد ۲۶۸

- پرس، خدای پدرت را رحمت کند ۱۹۶
- برادرم (علی علیه السلام)، برترین اوصیا و دو نوه من، برترین نوادگان هستند ۲۶۸
- برای آنکه عالم بر صلاح و استواری خویش پابرجا بماند ۱۹
- بر جای خود بمان؛ اما توان شاء الله از اهل خیر هستی ۲۲۸
- برخیزید و به خانه تان بروید. خداوند شما را محرم راز خویش قرار دهد ۲۱۵
- بشتابید به نماز، بشتابید به نماز: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ ۲۱۱
- بك عرفتك وانت دللتني عليك و دعوتني اليك ۱۵۱
- بگویند: حجت آل محمد علیهم السلام ۲۷۴
- بله، آن حضرت از ابتدا در حالتی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست ۱۶۱
- بله، آن حضرت را در ابتدا حالتی بود که نمی دانست کتاب و ایمان چیست ۱۶۰
- بله، اصل آفرینش انسان از خاک است. پدر انسان ها، آدم ۱۹۲
- بله، ای ابو هاشم! اراده خداوند بر آن تعلق گرفت که ابو جعفر امام نباشد ۲۷۳
- بله، همه از اهل بیت من هستند. نه تن از آنها از نسل حسین علیه السلام هستند ۲۶۸
- بنده را چهار دیده باشد: دو دیده که با آنها امور دین و دنیای خویش را می بینم ۶۵
- به تعداد نقبای بنی اسرائیل (رسول خدا صلی الله علیه و آله)، در پاسخ به ابوذر درباره تعداد امامان علیهم السلام ۲۶۸
- به حضرت امام صادق علیه السلام عرض کردم: امام حسن افضل است یا ۳۳
- به خدا سوگند آنها مردم را به عبادت خود فرا نخواندند ۴۳
- به خدا سوگند قائم آل محمد علیه السلام این است ۲۷۰
- پدرم علیه السلام مرا که نوجوانی بیش نبودم در حال طواف خانه خدا دید ۱۲۵
- پروردگارا! اینها اهل بیت من هستند ۲۰۹
- پس از آن، نابسامانی و آشوب خواهد بود ۲۶۳
- پس از من، دوازده نفر امیر (و خلیفه) خواهند بود ۲۶۳
- پسر عمت (علی) کجاست؟ فاطمه عرض کرد: در خانه است ۲۲۰

- پیامبر اکرم ﷺ فرمود: خداوند عزوجل می‌فرماید: من دنیا را به بندگان خود وام داده‌ام..... ۵۳
- پیامبران و اوصیای آنان، گناه و معصیتی انجام نمی‌دهند، چرا که پاک و معصومند..... ۱۹
- پیامبران و اوصیاء پنج روح دارند: روح القدس و..... ۱۶۷-۱۶۸
- پیامبر خدا ﷺ، سحرگاه هر روز به درخانه ما می‌آمد و می‌فرمود: وقت نماز است..... ۲۱۷
- پیامبر خدا ﷺ فرمود: خداوند عزوجل چنین فرموده است: «دینداری برخی از..... ۲۰۱
- پیامبر ﷺ، هر صبحدم نزد ما می‌آمد و می‌فرمود: «بشتایید به نماز!..... ۲۰۶
- تفاوت مراتب آنها به تقوا و پرهیزکاری است..... ۱۹۲
- تو آن را به همراه خداوند مالک می‌شوی، اما خداوند بدون تو..... ۵۷
- تو از اهل خیر و نیکی هستی (رسول خدا ﷺ در پاسخ به ام سلمه)..... ۲۲۱
- تو از اهل خیر هستی، تو از همسران پیامبری..... ۲۲۲
- تو از اهل خیر هستی... (رسول خدا ﷺ در پاسخ به ام سلمه)..... ۲۲۰
- تو از صالحان و نیکان هستی..... ۲۰۷
- تو از نیکان هستی، اما اهل بیت من اینها هستند. خداوند! اهل بیت من سزاوارترند..... ۲۰۷
- تو از نیکان هستی، تو از همسران پیامبر هستی..... ۲۴۹، ۲۲۴
- تو، امام و فرزند امام و برادر امام هستی، نه تن از نسل تو..... ۲۶۷
- تو ان شاء الله اهل خیر و نیکی هستی..... ۲۲۵
- تو، حسن، حسین و نه تن از فرزندان حسین و نهمین آنها مهدی و قائم است..... ۲۶۹
- تو را شایسته پرستیدن دیدم و عبادت کردم..... ۱۴۰
- تو، سید و فرزند سید هستی. تو، امام و فرزند امام..... ۲۶۹
- توفیقی از جانب پروردگار عزوجل نصیبم گردید که چون دیده بر هم نهادم..... ۶۵
- توکل به خدا، تسلیم در برابر اراده خدا، خشنودی به قضای الهی..... ۷۲
- تو هم از اهل من هستی..... ۲۳۸
- ثابت کردیم که ما را آفریننده و خالق است که متعالی و برتر از همه آفریده‌های خویش است..... ۱۳۱

- جابر درست می‌گوید..... ۲۷۰
- جانشین من، فرزندم حسن (امام عسکری علیه السلام) خواهد بود..... ۲۷۳
- جایگاه صبر نسبت به ایمان، همچون سر در بدن است..... ۵۲
- جز از طریق علل و اسباب الهی، نمی‌توان به آنچه نزد خداست دست یافت..... ۱۵
- چرا، ان شاء الله..... ۲۳۷
- چنان‌که می‌بینی اینها دور من نشسته‌اند و نفقه می‌خواهند..... ۲۴۴
- چنان‌که می‌بینی، اینها (همسرانم) گرد من نشسته و نفقه می‌خواهند..... ۲۴۴
- چون قیامت فرا رسد، گروهی از مردم برخاسته و به در بهشت آیند..... ۵۲
- چه چیز موجب شده که به حج نروی؟..... ۵۲
- چه نیازی به پاسخ آن دارید؟ ابن ابو جعفر، (محمد بن علی علیه السلام) است..... ۲۷۲
- حسن علیه السلام از حسین علیه السلام افضل است..... ۳۳
- حضرت ابراهیم علیه السلام پیامبر بود، اما امام نبود، تا آن‌گاه که خداوند..... ۲۹
- حق، در مقام توصیف و بیان، گسترده‌ترین چیز... ۱۱۸
- خداوندا! او از من است و من از او هستم... ۲۱۵
- خداوندا! اهل بیت من اینها هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن..... ۲۱۵
- خداوندا! اینها آل و خاندان من هستند. پس درود فرست بر محمد و آل محمد..... ۲۲۷
- خداوندا! اینها اهل بیت من و خاندان من هستند. پلیدی را از آنها دور کن... ۲۴۹، ۲۲۰، ۲۰۷
- خداوندا! اینها اهل بیت من و نزدیک‌ترین‌ها به من هستند. رجس و پلیدی را از آنها دور کن..... ۲۱۹
- خداوندا! اینها اهل بیت من هستند..... ۲۶۲، ۲۳۸، ۲۱۳، ۲۱۰، ۲۰۸، ۲۰۷
- خداوندا! اینها اهل بیت من هستند، پس زشتی را از آنها دور گردان..... ۲۵۳
- خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. پلیدی و رجس را از آنها دور کن..... ۲۱۹
- خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. خدایا! رجس و پلیدی را از آنان دور کن..... ۲۲۳، ۲۰۸
- خداوندا! اینها اهل بیت من هستند. رجس و پلیدی را از آنان دور کن..... ۲۲۰

- ۲۲۵..... خداوند! اینها اهل بیت من هستند و اهل بیت من، سزاوارتر (به این
- ۲۲۵..... خداوند! اینها اهل بیت و عترت من هستند. پس پلیدی را از آنها دور کن
- ۲۲۸..... خداوند! هر پیامبری، اهل و خاندانی دارد و اینها اهل بیت من هستند
- ۲۲۷..... خداوند! اینها اهل بیت من هستند و اهل بیت من سزاوارترند
- ۱۹۵..... خداوند بلندمرتبه تر از آن است. او پیش از آنکه مکان (جایگاه ماده) را بیافریند
- ۲۷۲..... خداوند پسری به من عطا می کند
- ۱۹۴..... خداوند پیش از آفرینش اشیاء نسبت به آنها علم داشت
- ۲۹..... خداوند تبارک و تعالی، ابراهیم را بنده خود قرار داد
- ۱۶۵..... خداوند تبارک و تعالی، احد و صمد است و صمد چیزی است که کالبد ندارد
- ۳۴..... خداوند تبارک و تعالی چنین اراده فرموده است که آنچه در مورد موسی
- ۱۵۳..... خداوند دل این بنده را به نور ایمان روشنائی بخشیده است
- ۷۲..... خداوند عزوجل، ایمان را هفت بخش قرار داده است: نیکی، راستگویی،
- ۱۵..... خداوند عزوجل، به واسطه ائمه که از اهل بیت پیامبر ما هستند
- ۷۳..... خداوند عزوجل، ذکر و یاد خود را موجب جلا و صفای دل ها قرار داده
- ۱۶۲..... خداوند عزوجل ما را با روح مقدس و مطهری از جانب خود مورد تأیید قرار داده است
- ۵۲..... خداوند متعال، ایمان را بر چهار اساس استوار کرد: صبر، یقین
- ۵۸..... خداوند متعال بندگان را آفرید و ابزار «توانستن» را در وجود آنان قرار داد
- ۱۹۵..... خداوند متعال پیش از به وجود آمدن اشیاء نسبت به آنها علم و آگاهی دارد
- ۱۹۱..... خداوند متعال خلایق را آفرید و ابزار و توانایی انجام کار را در وجود آنان قرار داد
- ۲۲۸..... خداوند متعال، خلایق را به دو دسته تقسیم کرد و مرا
- ۴۲..... خداوند متعال فرموده است: من بهترین شریک هستم
- ۱۹۱..... خداوند متعال کسی را مجبور نفرموده و بر کسی اراده کفر حتمی مقدر نکرده
- ۲۳..... خداوند متعال مولای من و من مولای مؤمنان هستم

- خداوند ملائکه را از عقل مطلق و بدون شهوت و غریزه آفریده ... ۱۲۹
- خداوند می‌فرماید: «ای فرزند آدم! تو به اراده و مشیت من برای خودت می‌خواهی» ۱۹۱
- خدای را نه به خاطر هراس (از عذاب) و نه از روی امید (پاداش) می‌پرستم ۱۴۰
- خدای رحمت کند جابر را که به ما نسبت درست می‌دهد ۱۶۵
- خیر، امامت در میان فرزندان حسین علیه السلام ادامه خواهد یافت ۳۴
- دانش علما، دشوار و پیچیده است و جز پیامبران الهی ۷۲
- در ازل، تنها خداوند بود و هیچ چیز جز او نبود ۱۹۵
- در برابر دیدگان ابراهیم علیه السلام، آسمان‌های هفت‌گانه گشوده شد ۶۱
- (در برابر دیدگان ابراهیم علیه السلام) از آسمان‌ها و زمین پرده برداشته شد ۶۱
- (در برابر دیدگان او) از زمین و آنها که بر آن هستند ... پرده برگرفته شد ۶۱
- در برترین جایگاه کرامت یافتگان، والاترین منزلگاه‌های مقربان و بلندترین مراتب پیامبران ۲۵۷
- در پیامبران و اوصیای آنان پنج روح وجود دارد: روح بدن، روح القدس ۱۶۶
- در نوجوانی، بسیار عبادت می‌کردم ۱۲۵
- در یکی از جنگ‌ها، گروهی به نزد رسول خدا آمدند. حضرت ۵۱
- دوازده نفر، به تعداد نقبای بنی اسرائیل ۲۶۴
- دور باش؛ اما تو از نیکان هستی ۲۴۹
- دیدگان، به مشاهده عینی و ظاهری او را نمی‌بینند؛ اما دلها از طریق حقایق ایمان ۶۵-۶۶
- دیده می‌بارد و دل اندوهگین است؛ اما آنچه که موجب ناخرسندی ۱۳۲
- دین پا برجا خواهد بود تا آن‌گاه که قیامت بر پا شود ۲۶۴
- راستی که پرسش‌های دشوار (و عمیقی) می‌پرسی. آیا نشنیده‌ای که خداوند ۱۹۶
- راه یافتن شرک در دل مردمان، از رد پای مور بر صخره صاف ۴۲
- رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فراخواند و به نزد او رفت ۲۰۸
- روح (القدس)، مخلوقی است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل ۱۶۷

- روح ایمان تا زمانی که انسان مؤمن، گناه کبیره انجام نداده ۱۶۶
- روحاً من امرنا ۱۵۷
- روح رسول خدا ﷺ در وجود ماست ۱۶۵
- روزی به نزد فاطمه ﷺ رفتم. در دستان او لوحی بود که اسامی اوصیا در آن نوشته بود ۲۶۸
- رهبران امت دوازده نفر حاکم از قریش هستند که دشمنی دشمنان، آنان را زیانی نرساند ۲۶۳
- رهبران این امت دوازده حاکم خواهند بود ۲۶۲
- سبحانک ما عبدناک حق عبادتک ۱۵۱
- ستارگان مایه امنیت اهل آسمان هستند، پس اگر ستارگان از میان روند ۲۱۲
- سلام بر تو و بر او: وقتی نزد او رفتی، سلام برسان ۱۲۴
- سلام و رحمت و برکات خدا بر شما ای اهل بیت بشتابید ۲۱۶
- سلام و رحمت و برکات خداوند بر شما ای اهل بیت ﷺ ۲۱۶
- شب را چگونه به صبح رساندی؟ ۱۵۲
- شرک در اطاعت (از غیر خدا)، با شرک در عبادت (غیر خدا) تفاوت دارد ۴۲
- شما خود او را نمی بینید و روا نیست که او را به نام یاد کنید ۲۷۴
- شوهرت و دو پسر حسن و حسین را بخوان ۲۱۹
- علی بن الحسین ... هرگاه وصیت جد بزرگوارش امیرمؤمنان علی ﷺ را می نگریست ۱۲۵
- فازخ عنا ریب الارتیاب ۲۵۲
- فردا مردی را روانه میدان کنم که خدا و رسول او را دوست می دارد ۲۱۰
- لا جبر و لا تفویض، بل امر بین الامرین ۱۸۷
- مسئله بسی بزرگتر از اینهاست. آیا فرموده خداوند عزوجل را نشنیده‌ای ۱۵۹
- مسئله فراتر و بزرگ‌تر از اینهاست ۱۶۱
- مسئله مهم‌تر از اینهاست. آیا فرموده خداوند متعال در قرآن کریم را شنیده‌ای ۱۶۰
- معنای آیه این است که خداوند، امامت را تا روز قیامت، در نسل حسین ﷺ قرار داده است ۳۴

- مگر شما نمی دانید که هر امام، پس از رحلت امام پیش از خود، قائم است؟ ۲۷۰
- من ابتداءً بالملح اذهب الله عنه سبعین نوعاً من البلاء ۲۵۱
- من اطعم اخاه حلاوة اذهب الله عنه مرارة الموت ۲۵۱
- من تصدق بصدقة حين يصبح، اذهب الله عنه نحس ذلك اليوم ۲۵۱
- من تو را فرمان می دهم و تو را باز می دارم ۱۶۹
- من در میان شما چیزی بر جا می گذارم که اگر بدان تمسک جوید ۱۸
- من در میان شما، دو چیز گرانبها بر جای می گذارم، کتاب خدا و عترت و خاندانم را ۲۶۹
- من در میان شما دو چیز گرانبها بر جای می گذارم: نخست کتاب ۲۱۱
- منظور از آن، امامت است که خداوند آن را تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام پایدار نموده است ۳۵
- (منظور از روح ایمان) همان است که در آیه شریف (و ایدهم بروح منه) ۱۷۰
- منظورم این نبود. اما می گویم: خداوند دانست که آنها کفر خواهند ورزید ۱۹۱
- من نخستین کسی بودم که به پروردگار ایمان آوردم ۱۲۳
- من و علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین، پاک و معصوم هستیم ۲۶۷
- نخستین مرتبه، اسلام است. ایمان یک درجه از اسلام بالاتر ۷۱
- نزدیک است که عالمان بردبار، بر اثر فقه و آگاهی خویش به درجه انبیاء برسند ۵۱
- نه، بلکه همه چیز، حتی پیش از آفرینش آسمان ها و زمین در علم خداوند وجود داشته ۱۹۵
- نه تن از آنان، از نسل حسین هستند و نه من آنها، مهدی است ۲۶۷
- نه، تو از اهل خیر و نیکی هستی (رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به ام سلمه) ۲۲۰
- نه، تو از اهل خیر هستی. تو همسر پیامبر هستی ۲۳۶
- نه، تو بر جای خود باش! اما تو از نیکان هستی ۲۱۹، ۲۰۸
- نه، تو بر جای خویش بمان! اما تو از اهل خیر و نیکی هستی ۲۲۳
- نه، دورتر باش! اما تو از نیکان هستی ۲۲۳
- نه، عمل صالح انجام دهید که هر کس برای آنچه که برایش آفریده شده ۱۹۰

- ... و چه بسا عده‌ای از بندگان مؤمن من می‌خواهند عبادتی (مستحب) انجام دهند ۲۰۲
- و علیکم السلام و رحمة الله و برکاته ۲۱۷
- وقت نماز است، ای اهل بیت! ۲۰۹
- وقت نماز است ... برخیزید برای نماز: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ ۲۱۶
- وقت نماز است، خدای شما را رحمت کند: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ ۲۱۷
- وقتی پسر بزرگم به نزد تو آمد، آنچه را به تو سپردم، به او بده ۲۷۰
- هر کدام از ما اهل بیت، از بزرگ‌ترها (و پیشینیان خود) مو به مو ۲۷۲
- هر که من و اهل بیت را دوست بدارد، ما و او همانند این دو خواهیم بود ۲۶۷
- هرگز کوتاهی خویش در امر طاعت و عبادت خداوند عزوجل از یاد مبر ۱۵۱
- هر یقینی، نشانه و آثاری دارد. نشانه یقین تو چیست؟ ۱۵۲
- همچنان‌که از خورشید در پس ابر بهره می‌گیرند ۲۰
- همگی آنها از قریش هستند ۲۶۴، ۲۶۳، ۲۶۲
- هنگامی که همسر عمر درباره رفتار همسران پیامبر با آن حضرت، به عمر توضیح می‌داد ۲۴۳
- هیچ یک از شما نیست، مگر آنکه جایگاه او در دوزخ و یا در بهشت، نوشته و (معین) شده ۱۹۰
- یاران شما درباره معنای این آیه چه می‌گویند؟ آیا عقیده دارند ۱۵۹

اعلام

آدم ﷺ	۲۲۹، ۱۹۲، ۳۹، ۱۶	ابن عباس	۲۰۵، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۸
آلوسی	۸۶، ۲۳۳، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	۲۳۴، ۲۳۵، ۲۶۷	
۲۵۴، ۲۵۳		ابن عیینہ	۴۴
حضرت ابراهیم ﷺ	۱۴، ۱۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰	ابن مردویه	۲۰۷، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۳۵
۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۴۹، ۵۰، ۵۴		ابن منذر	۲۱۹
۶۱، ۶۲، ۸۴، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۲۱، ۱۸۵		ابن هاشم جعفری	۲۷۳
ابراهیم بن عمر	۱۶۰	ابوالحسن ← امام هادی ﷺ	
ابراهیم خلیل ﷺ / ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ ←		ابو برزه	۲۰۵
حضرت ابراهیم ﷺ		ابو بصیر	۳۵، ۴۲، ۱۶۲، ۱۶۶
ابراهیم (فرزند عبدالله بن حسن)	۴۴	ابو بکر	۲۴۴
ابن ابی الحدید	۱۲۷، ۱۳۴	ابو جعفر (فرزند ارشد امام هادی ﷺ)	۲۷۳
ابن ابی حاتم	۲۱۹، ۲۳۵	ابو حارث	۲۱۷
ابن بُکَیر	۱۷۰	ابو حمراء خدمتکار پیامبر ﷺ	۲۰۵، ۲۱۱
ابن جریر	۲۱۱، ۲۱۹، ۲۳۵	۲۱۶، ۲۱۷	
ابن حجر	۱۷۹، ۲۴۸	ابو حمزه ثمالی	۱۵۹

- ابو حنیفه ۴۳، ۴۴
 ابوذر غفاری ۲۶۷، ۲۶۸
 ابو سعید خدری ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۶، ۲۲۲
 ۲۲۴، ۲۶۷
 ابوعمار ۲۳۷
 ابوعمار ه ۲۰۸
 ابو محمد ← امام حسن عسکری علیه السلام
 ابو هاشم ۲۷۳
 ابوهریره ۳۵
 احد بن مسروق ۲۶۴
 احمد بن حنبل ۲۱۰، ۲۶۴
 اسماعیل علیه السلام ۱۶، ۹۵
 اسماعیل بن عبدالله بن جعفر (طیار) بن ابی طالب
 ۲۲۷، ۲۲۸
 اسماعیل بن مهران ۲۷۲
 اسماعیل فرزند امام صادق علیه السلام ۲۷۳
 اسماء ۱۱، ۶۲، ۲۱۵
 امّ ایمن ۲۱۴
 امّ سلمه ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۹،
 ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۶
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۷۰
 امیر المؤمنین علیه السلام / امیر مؤمنان ← امام علی علیه السلام
 انس بن مالک ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۹، ۲۱۴، ۲۶۸
 اوزاعی ۲۳۷
 ایوب علیه السلام ۵۱
 ایوب بن نوح ۱۹۴
 امام باقر علیه السلام ۱۹، ۳۵، ۴۲، ۶۱، ۷۱، ۱۲۳،
 ۱۲۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۹۵، ۲۰۱،
 ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰
 بخاری ۱۹۰، ۲۱۰، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۶۲
 ۲۶۴، ۲۶۵
 برد (غلام سعید بن مسیب) ۲۳۴
 بکیر بن مسمار ۲۰۹
 بلقیس (ملکه سبا) ۱۵۶
 بیقهی ۲۰۶
 پنج تن آل عبا علیهم السلام ۲۶۱، ۲۶۲
 پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۱۱، ۱۳، ۱۵-۱۸، ۲۰، ۲۲،
 ۲۳، ۲۶، ۲۷، ۳۴، ۳۵، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۶۱،
 ۶۵، ۷۳، ۸۱، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۲۲-۱۲۴،
 ۱۲۶، ۱۲۹-۱۳۲، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۵۸-۱۶۸،
 ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۴،
 ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۵-۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶-
 ۲۵۱، ۲۵۳-۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱-۲۷۰
 پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ← پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
 ترمذی ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۶۴
 جابر ۱۲۳
 جابر بن سمره ۲۶۲، ۲۶۳

- جابر بن عبدالله انصاری ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۴۴، ۲۶۸، ۲۶۹
- حسین بن بشار ۱۹۵
- جابر بن یزید جعفی / جابر جعفی ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷، ۲۷۰
- حسین بن علی علیه السلام / حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ← امام حسین علیه السلام
- جبرئیل علیه السلام ۱۲۴، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹
- حسین بن مختار ۲۷۱
- حسین بن نعیم صحاف ۲۷۱
- حرفص بن بختری ۱۲۵
- حرفصه دختر عمر ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵
- حلبی ۱۶۵
- حوّا ۱۹۲
- خطیب بغدادی ۲۰۷، ۲۲۲
- ذعب یمانی ۶۵
- حجت آل محمد علیه السلام ← امام مهدی علیه السلام
- راغب اصفهانی ۸۵، ۹۲، ۱۷۹
- حسن بن علی علیه السلام ← امام حسن مجتبی علیه السلام
- رسول اکرم / رسول خدا صلی الله علیه و آله ← پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- رسول الله صلی الله علیه و آله ← پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
- امام حسن عسکری علیه السلام ۴۲، ۲۶۵، ۲۷۳
- امام حسن مجتبی علیه السلام ۳۳، ۳۴، ۲۰۶، ۲۰۷
- امام رضا علیه السلام ۱۴، ۱۶، ۵۱، ۵۲، ۷۱، ۷۲، ۱۶۲
- ۱۹۱، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۷۱، ۲۷۲
- امام حسین علیه السلام ۱۵، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۱۴۹، ۲۰۶
- زاره ۱۶۴، ۲۶۹
- زمخشری ۴۳، ۴۴، ۸۸، ۹۲، ۹۳، ۲۵۲
- زید بن ابی هلالی کوفی ۱۶۵
- زید بن ارقم ۲۳۶
- زید بن علی ۴۳
- زین العابدین علیه السلام ← امام سجاده علیه السلام
- ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱
- ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷، ۲۴۸
- ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸
- ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰
- ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۷
- ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۷

زینب ۳ ۲۲۸	صفوان بن یحیی ۲۷۲
امام سجاده <small>علیه السلام</small> ۲۷۰، ۱۲۶، ۱۲۵، ۶۵، ۳۳، ۲۲	صفوان جمال ۲۷۰
سعد بن ابی وقاص ۲۱۰، ۲۰۹، ۲۰۵	صفیه ۲۲۷
سعید بن جبیر ۲۳۵، ۲۳۴	صفیه دختر شیبیه ۲۰۶
سعید بن مسیب ۲۳۴	علامه طباطبائی ۱۱، ۴۴، ۶۹، ۸۶، ۱۱۶
سلمان فارسی ۲۶۹، ۲۶۷	۱۱۸، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۴، ۱۵۷
حضرت سلیمان <small>علیه السلام</small> ۱۵۶	۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۳، ۱۹۰، ۲۵۵، ۲۵۶
سلیمان ۲۰	طبرانی ۲۴۸، ۲۱۹
سماعة بن مهران ۱۶۷، ۵۲	طبرسی ۱۸۳
سماک بن حرب ۲۶۳	شیخ طوسی ۱۳۴، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۶
سید علی خان ۲۵۲، ۱۳۴	عامر بن سعد ۲۰۹
سید مرتضی ۱۳۳	عایشه ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۲۳، ۲۱۸، ۲۰۶، ۲۰۵
شداد بن ابی عمار ۲۲۶	عبایه بن ربیع ۵۷
شداد بن عبدالله ۲۲۱	عبدالله بن ابی حارث ۲۳۵
شداد بن عمار ۲۲۵	عبدالله بن جعفر ۲۷۱
شعبی ۲۶۳	عبدالله بن ربیعہ ۲۲۴
شهر بن حوشب ۲۲۱، ۲۲۰، ۲۰۷	عبدالله بن سنان ۱۲۹
شیخین ← شیخ طوسی و شیخ مفید	عبدالله بن طلحه ۱۶۰
امام صادق <small>علیه السلام</small> ۳۵، ۳۴، ۳۳، ۲۹، ۱۹، ۱۵	عبدالله بن عباس ← ابن عباس
۴۲، ۵۲، ۵۳، ۵۸، ۶۱، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۱۲۳	عبدالله بن مسعود ۲۶۴
۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰	عبدالله بن مسکان ۱۹۵
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۹۱	عبدالله بن یغفور ۱۲۴
۱۹۲، ۱۹۵، ۲۵۱، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳	عروہ بن زبیر ۲۳۶

- عطاء بن یسار ۲۰۶، ۲۲۳، ۲۳۵
عکرمه ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶
امام علی علیه السلام ۱۸، ۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۵، ۷۳، ۱۱۸
۱۲۴ - ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۵۲، ۲۰۵ - ۲۱۲
۲۱۴ - ۲۲۹، ۲۳۳ - ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰
۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱
۲۶۵، ۲۶۸
علی بن ابی طالب علیه السلام ← امام علی علیه السلام
علی بن اسباط ۱۶۴
علی بن حسین علیه السلام ← امام سجاده علیه السلام
علی بن زید ۲۰۹
علی بن عبدالله بن عباس ۲۳۵
علی بن محمد علیه السلام ← امام هادی علیه السلام
علی بن موسی علیه السلام ← امام رضا علیه السلام
علی بن یقطین ۲۷۱
عمار بن ابی معاویه دهنی ۲۲۴، ۲۴۹
عمر بن ابو سلمه ۲۱۹
عمر بن خطاب ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۶۳
عمرو بن میمون ۲۱۰
عمره ۲۲۴، ۲۴۹
عنبره ۲۷۰
عیسی علیه السلام ۲۷۲
غیاث بن ابراهیم ۲۶۹
فاطمه زهرا ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱
۲۱۲ - ۲۱۴، ۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۱
۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۸
فخر رازی ۴۵، ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۹
۱۱۵، ۱۴۹، ۱۸۹، ۲۴۲
فضل بن یسار ۲۷۰
قائم علیه السلام ← امام مهدی علیه السلام
قاضی، سید محمد ۲۴
امام کاظم علیه السلام ۵۱، ۷۱، ۲۷۱، ۲۷۳
مازندرانی ۱۶۱
علامه مجلسی ۱۶۱، ۱۷۳، ۱۷۴
مجمع ۲۴۸
محمد بن سنان ۱۶۵
محمد بن سیرین ۲۳۵
محمد بن علی علیه السلام ← امام جواد علیه السلام
محمد بن متکدر ۲۰۸
محمد بن مسلم ۱۶۶، ۱۹۵
محمد علیه السلام ← پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله
محمد (فرزند عبدالله بن حسن) ۴۴
مسلم ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۶
۲۴۴، ۲۶۴، ۲۶۶
معاویه ۲۰۹، ۲۱۰
معتصم ۲۷۳

مَعْمَر بن خَلَاد ۲۷۲	واثلة بن اسقع ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۲
مغیره ۱۶۵	۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹
مفضل بن عمر ۱۶۴، ۳۴	امام هادی <small>علیه السلام</small> ۲۶۵، ۲۷۳
شیخ مفید ۱۰۶، ۱۳۳، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۲۶	هارون <small>علیه السلام</small> (برادر حضرت موسی) ۳۴
منصور بن حازم ۱۹۵، ۲۷۰	هشام بن حکم ۲۷۱
منصور دوانیقی ۴۴	هشام بن سالم ۳۳
حضرت موسی <small>علیه السلام</small> ۳۴	هلال بن حارث ← ابو حمراء خدمتکار
موسی بن جعفر <small>علیه السلام</small> ← امام کاظم <small>علیه السلام</small>	پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>
امام مهدی <small>علیه السلام</small> ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۴	یعقوب <small>علیه السلام</small> ۱۵۶
میکائیل ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۹، ۲۲۴، ۲۴۹	حضرت یوسف <small>علیه السلام</small> / یوسف صدیق <small>علیه السلام</small> ۳۹
نوح <small>علیه السلام</small> ۱۶	۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۲۵۳، ۲۵۶



از مجموعه دانش‌های قرآنی

- زن در داستانهای قرآن
تألیف دکتر قمر آریان
- قرآنیات
تألیف دکتر علیرضا ذکاوتی قراگزلو
- هیروگلیف در قرآن
(تفسیری نوین از حروف مقطعه)
تألیف سعد عبدالمطلب عدل
ترجمه دکتر حامد صدقی، دکتر حبیب‌الله عباسی
- پژوهش‌های قرآنی
تألیف محمد قطب
ترجمه دکتر حامد صدقی، دکتر حبیب‌الله عباسی
- تفاوت ترجمه‌های قرآنی
(از منظر ایدئولوژیک)
تألیف بهدخت نژادحقیقی
- سبک‌شناسی اعجاز بلاغی قرآن
تألیف دکتر محمدکریم الکواز
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- کارکرد تصویر هنری در قرآن کریم
تألیف دکتر عبدالسلام الراغب
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- بررسی سبک‌شناختی احتجاج در قرآن
تألیف دکتر عبدالله صولت
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- زیباشناسی واژگان قرآن
تألیف احمد یاسوف
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- تحلیل زبان‌شناختی جزء سی‌ام قرآن
تألیف محمود احمد نحلة
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- ویژگی‌های بلاغی بیان قرآن
تألیف عبدالعظیم ابراهیم محمد
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- بررسی سبک‌شناختی همسانی‌ها و ناهمسانی‌های واژگان در قرآن
تألیف دکتر فایز عارف علقرعان
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- پژوهشی نو در باب اسباب نزول
تألیف دکتر بسام الجمل
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- بررسی جامعه‌شناختی ارتباط در قصه‌های قرآن
تألیف دکتر عبدالعزیز خواجه
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- وحدت تاریخی سوره‌های قرآن
تألیف دکتر سمیع الزین
ترجمه دکتر سیدحسین سیدی
- اشارات علمی در قرآن کریم
تألیف جمعی از نویسندگان
ترجمه دکتر سید محمدرضا هاشمی